



The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihṙān-i Muṣavvar (۵۰۱), Tihṙan-i musavvar (501)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166731>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



JSTOR

University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

توکل ان مصور

تک شماره ۱۰ ریال

جمعه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۱

شماره ۵۰۱

آرزوی ملت



آماده برای جهان و مبارزه

دوسال از ملی شدن نفت گذشت ، دوسال مبارزه ، دو سال فدakarی ، دوسال نبرد مستمر ، در داخل و خارج . خدای ایران کمک کرده و هنوز توفیق با ما است ، چند مرحله از این هفت خوان رستم گذشته و هنوز در تلاش و تکاپو هستیم .

مردی از میان ملت بی خواست و موضوعی را عنوان نمود که جهانی را در حیرت انداخت ، ملتی خواب و غارت شده را بیدار و بدنبال خود کشید ، با نیروی حق و با استقامت خدا در مقابل قدرتی عظیم استبدادی شد . در این دوسال زنجیرها پاره گردید ، پت‌ها شکسته شد ، کاخ‌ها فرو ریخت ، تحولی عظیم در اوضاع پدیدار گشت که آیندگان وقتی بحساب آن رسیدگی کنند درخواهند یافت که این بزرگ انجام شده است .

تادیروزی مل و دول عالم با چند نفر از رجال ایران و دولت روی کار صحبت میگردند و معامله می نمودند ، اما امروز باملتی سروکار دارند ، و باید افکار عمومی را راضی نگاه دارند ، مگر همین موضوع کوچک است همین نمره‌های مردانه که از حقوق افراد بکوش عالم میرسد همین نبردهای دلیرانه که در کوچه و خیابان هر روز و شب واقع میگردد ، نشانه وجود ملتی است زنده که برای بازگرفتن حق خود در تلاش و کوشش است

اکنون سالی سرآمد و بهاری آغاز میگردد ، خستگی ها را از تن بدر میکنیم و جوانی از سر میگیریم ، برای مبارزه و جهاد آماده میشویم و رو بجلو میرویم .

ما با هیچ ملتی جنگ نداریم ، از خود دفاع میکنیم و حق خود را میخواهیم ، حتی که مال ما است ، حتی که خدا با ما داده ، حتی که باید برای ما محفوظ بماند . ای آفریدگار توانا ما را یاری کن و به نیروی خدایی تجویز فرما تا در مقابل امر بین اقیانیم .

حیات و زندگی جز نبرد و جهاد نیست و این مردگان هستند که خاموش و آرام خفته و جنبشی ندارند ، ملتی که جهاد نکنند ، مردمی که مبارز نباشند ، قومی که فدakarی نکنند محکوم زوال و مرگند ، دیر یا زود منقرض میشوند .

تا چند رجال ما بدریوزکی بدرخانه این و آن بروند و الناس نمایند ؛ تا کی مانند گدایان برای گرفتن ذکوة مال خود سر تعظیم فرود آوریم و توسری بخوریم و ذلت بکشیم ؛ آیا این پیروزیهای پشت سر هم در دادگاه های جهانی مانند شورای امنیت و دیوان داورى لاهه و دادگاه و نیز لذت بخش نیست ؟

آنها که از معاصره اقتصادی صحبت میکنند و از صنعتی مالی قصه بیان می آورند ، در تماموس زندگی جز ناز و نعمت و مال و ثروت چیزی ندارند و از افشار و شرف بومی بدماغشان نرسیده است ، اگر در نبرد و مبارزه فائق آمدیم همه چیز خواهیم داشت و الا مرگ بهتر از این ذلت و خواری است که ما مانا آنرا زندگی گذاشته ایم ما از جوانه های نازک که از زمین میروید ضعیف تر نیستیم ، حریف هم از سنگ سخت تر نیست ، فشار می آوریم ، جهاد می کنیم ، جلو میرویم ، پیروز میشویم ، بهار است ، محیط مستعد است ، خدا با ما است .

ای نسیم بهاری که در ماسه های بختیاریان بگو ، ملتی بهوش آمده ، حق خود را میخواهد ، با کسی سر پیگار و ستیز ندارد ، حقش را بدهد ، آراش ارسانید که ارپای نخواهد نشست . مابعدالت دنیا امیدواریم ما از هموعان خود چشم انتظار داریم ، ما جهان یاران را بشاهان می طلبیم که متجاوز نیستیم و از حق خود دفاع مینمائیم سلام بدالت ، درود بحق و حقیقت ، آماده برای جهاد و مبارزه

انقلاب در لتونی

خبر واصله از ایران حاکیست که هفته گذشته در لتونی مقدمات يك انقلاب بزرگ طرح ریزی شده بود ، کسانی که میخواهند دست با انقلاب بزنند ، از احادته مرگ استالین استفاده کرده و در صدد بودند رژیم کولیستی را در لتونی و از گون نموده و خود زمام امور را بدست گیرند

افرادیکه در این کار دست داشتند گروهی از افسران قدیمی و بدیدلالت ها و اعضاء یک حزب مخالف کونیست بودند . اما پیش از آنکه این گروه بتواند در کار خود موفق شوند نقشه آنها فاش شد در نتیجه مقامات شوروی و وزیر امنیت اجتماعی لتونی را که در این کار سهیل انگاری کرده بود از کار برکنار ساختند ، برای دستگیری سایرین دست به اقدامات شدیدی زدند . نکته شایان توجه اینست که یکروز قبل از عزل وزیر امنیت اجتماعی لتونی روزنامه پراودا بشدت بغایت عناصر ضد کمونیست در لتونی اهاوه کرد و متذکر شد که فوراً باید برای قلع و قمع این افراد اقدام جدی بعمل آورد ، بلافاصله یکروز بعد وزیر مزبور مشمول تصفیه شد و سایرین نیز تحت تعقیب قرار گرفتند .

روی جلد - سال ۱۳۳۱ بایان یافت . در این سال ملت ایران دوعمره سیاست بین المللی از جمله دیوان لاهه و دادگاه و نیز پیروزیهای بزرگی بدست آورده است اکنون که میهن ما در آستانه سال نو قرار دارد آزادی ملت اینست که سران نهضت ملی ایران ، شاه و مصدق و کاغانی ، کمورت های گذشته را کنار بگذارند و همه برای رسیدن به پیروزی نهایی با هم همکاری کنند امیدواریم سال جدید به شاهنشاه و رؤسای دولت و مجلس و عموم هم میهنان و خواصد کان عزیز مبارک رسیدن باشد .



سفیر انگلیس سه بار اعتراض کرد

يك منبع مطلع بهرنگار ما اظهار داشت که بعد از صدور رای دادگاه ونیز ، سفیر کبیر انگلیس در رم سه بار با وزیر خارجه ایتالیا مذاکره کرد و نسبت برآی دادگاه ونیز اعتراض نمود . مشارالیه ضمناً از طرف دولت متبوع خود درخواست کرد بدادگاه رم توصیه شود که رای دادگاه ونیز را لغو کند .

مقامات بیطرف در رم اظهار می دارند که هیچ قدرتی در جهان حق ندارد کوچکترین اعمال نفوذی در دستگاه قضائی ایتالیا بکند ، حتی اگر این کار موجب قطع روابط سیاسی ایتالیا با برخی از دولت های غربی بشود .

گزارش نخست وزیر راجع به نت

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد ، نطقی که قرار است امروز نخست وزیر در دادیو تهران ایراد کند طولانی ۲-۳ رین نطق رادیویی دکتر مصدق خواهد بود . بقدر اطلاع نطق نخست وزیر که در ۳۸ صفحه نوشته شده ، نزدیک دوساعت طول خواهد کشید و دکتر مصدق طی آن جریان مبسوط تلاشها و فداکاریهای دوساله ملت ایران را در مبارزه نفت ، مخالفت مخالفین در در مجلس و مطبوعات و مجامع مختلف بطور مبسوط شرح خواهد داد ، آنگاه بچریانات سیاسی که بعد از قطع رابطه با انگلیس در ایران رویداد و تحریراتی که علیه دولت شد و پیشنهادهای مکرری که انگلیس و آمریکا بایران کردند اشاره خواهد نمود و علل رد این پیشنهاد ها را بطور مبسوط بیان خواهد کرد .

صد بزرگ در برابر کمونیسم

خبریکه در آخرین لحظه ازواشنگتن رسیده حاکیست که مک . درموت سخنگوی وزارت خارجه امریکا ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی از وضع ایران اظهار نگرانی کرده و گفت حوادثی که از روز ۹ اسفند بعد در ایران رویداد ، این کشور را بصورت (منطقه خطر) در آورده است ، زیرا اکنون سه رکن بزرگی که در مقابل کمونیسم ایستادگی میکردند شاه و مصدق و کاغانی بودند ، ولی اکنون اختلافات این سه رکن اساسی ، استقلال ایران را جدأ در معرض تهدید قرار داده است ، بطوریکه بعد نیست برآی يك کودتای کمونیستی ایران به پشت پرده آهنگین برود این موضوع را دالس وزیر خارجه امریکا نیز در ملاقات اخیر خود با صالح ، سفیر کبیر ایران گوشزد کرد و نگرانی دولت امریکا را از این حیث بوی ابراز داشت .

ابوالقاسم بختیار نادین هیخو اهد

طبق گزارش واصله از مسج سلیمان ، ابوالقاسم بختیار ددیکی از قراء واقع در صدو بیست کیلومتری قلعه «ژراس» پنهان شده و بوسیله دو تن از نزدیکان خود پیغام داده است که اگر تا این کنی باو داده شود حاضر است خود را در اختیار مقامات انتظامی بگذارد ، و الا تا آخرین نفس و مت خواهد کرد و بجای خواهد رفت که حتی عقاب هم نتواند با چاروازان کندا همین خبر حاکیست که باوجود تهدیدهای ابوالقاسم در عرض ده روز اخیر کوچکترین مقاومتی از طرف افراد مساج او مشاهده نشده است .

مرض ذات الریه در میان شخصیتای کمونیست

بدنبال مرگ استالین در هفته گذشته «کمیت کوتوال» رئیس جمهوری چکسلواکی نیز پس از يك بیماری کوتاه مرض ذات الریه ۱۱ در گذشت پس از مرگ استالین در محافل سیاسی پیش بینی میشد که کوتوال نیز مشمول تصفیه خواهد شد که اینک همین مطلب در شماره گذشته مجله تهران مصور ، طی مقاله «آیاد شوروی انقلاب خواهد شد» بطور صریح ذکر شد و پیش بینی گردیده بود که وی نیز دچار سروشتی نظیر اسلانسکی و دیگران خواهد شد .

دچار شدن ناکهانی ویلهم پیک رئیس جمهوری آلمان شرقی به «ذات الریه» نیز تصور می رود يك صحنه دیگر از نقشه تصفیه در پشت پرده آهنگین باشد . از اینها گذشته سومین شخصیتی که انتظار می رود مرض «ذات الریه» مبتلا شود «ماتیاس راکوشی» نخست وزیر یهودی مجارستان است ، زیرا وضع او در میان سران کرملین سخت متزلزل است .

تصفیه حساب شیلات

يك منبع موقت در باره مذاکرات نمایندگان ایران و شوروی در باره شیلات بهرنگار ما گفت که کمیسیون تصفیه حساب در باره رسیدگی بیهای اموال شیلات که در حدود ۹ میلیون تومان میشود تاکنون اقدامات قابل توجهی بعمل آورده است گفته میشوند نمایندگان شوروی در مورد تصفیه حساب شیلات ابراز علاقه میکنند ولی در باره خرید محصول ماهی ایران تاکنون هیچگونه پیشنهادی نداشته اند .

شاهکار سیاسی

گزارشی که از نیویورک رسیده مشعر است که تصمیم دولت ایران دامبر بردادن پنجاه درصد تخفیف شرکت ایتالیائی (سوپر) در محافل اقتصادی امریکا بعنوان يك شاهکار سیاسی) نقل شده است ، و بهمین جهت شرکت های (کنسولینت برو کریج) و (سینیز سرویس) در صدر برآمده اند که موافقت وزارت خارجه امریکا را برای حل نفت ایران جلب نمایند . گفته میشود شرکت سوپر که توانست محاصره دریائی انگلستان را بشکند ، با شرکت امریکائی «کنسولینت برو کریج» ارتباط تجارتي دارد و گویا بنا بشوق این شرکت بوده است که این کمپانی ، علی رغم مخالفت انگلستان مبادرت بعمل نفت ایران کرد .

انگلیسها و شاه ایران

يك منبع مطلع خارجی ، قییم ایران بهرنگار ما اظهار داشت طبق مندرجات روزنامه بالیتور پست محافل سیاسی لندن اعتراف کرده اند که دولت انگلیس بشاه ایران سخت مغرقت و این مخالفت از روزی شروع شد که دکتر مصدق صنعت نفت را ملی کرد و کارشناسان انگلیسی را از ایران اخراج نمود و شاه هیچگونه مخالفانی با اقدامات دکتر مصدق نکرد . پس از آن هنگام قطع رابطه با انگلستان پس از اعلیحضرت موافقت خود را درباره بسته شدن سفارت انگلیس در ایران ابراز داشت . روزنامه بالیتور پست ضمناً خاطر نشان میسازد که انگلیس با خلی کوشش میکنند شاه ایران را دچار همان سروشتی نمایند که یازده سال قبل پدرش را بآن دچار ساختند ، ولی بدون شك در کار خود موفق نخواهند شد .

فعالیت های محرمانه در مجلس

خبرنگار پارلمانی تهران مصور اطلاع میدهد در این هفته در کربدورهای مجلس شورای ملی ، برخی از نمایندگان مجلس مذاکرات محرمانه ای درباره انتهایات هیئت رئیسه که در اواخر فروردین ماه آغاز خواهد شد ، پایکدیگر کرده اند .

فعالیت های نمایندگان در این خصوص هنوز ملنی نشده و هجالتا در پشت پرده مشغول صف آرائی هستند و انتظار می رود بعد از تعطیلات نوروز ، دستجات پارلمانی ملتا علیه یکدیگر وارد مبارزه شوند و انتظار می رود که مناقشات زیادی دواين باره بین نمایندگان روی دهد

جکسن از عراق احضار شد

خبرنگار تهران مصور از قول يك منبع موقت اطلاع میدهد که طبق خبر واصله از بغداد پادشاهت دولت ایران بدولت عراق درباره فعالیت های محرمانه جکسن علیه ایران ، سروصدای زیادی راه انداخته و موجب شده است که دولت انگلیس جکسن را بلندن فراخواند و کار های او را به «اسبیت» واگذار کند . مقامات عراقی نیز در این مورد با سفارت انگلیس در بغداد مذاکره پرداخته و تقاضا کرده اند اتباع انگلیسی در این کشور کاری نکنند که موجب تیرگی روابط ایران و عراق شود بهمین جهت دولت انگلیس میسر جکسن را از عراق احضار کرد .

دعوت وزارت دربار عراق

در اردی بهشت ماه سال نو در بغداد مراسم تاجگذاری فیصل ثانی ، پادشاه عراق صورت خواهد گرفت . دولت عراق وسیله نماینده سیاسی خود در تهران از اعلیحضرت همایونی و ملکه نریا برای شرکت در مراسم تاجگذاری دعوت بعمل آورده است . ولی اعلیحضرت همایونی از این دعوت معذرت خواسته و اعلام داشته اند بواسطه جریانات سیاسی قادر نیستند کشور را ترک گویند از طرف دولت ایران قرار است يك میسیون رسمی برای شرکت در این مراسم به بغداد مسافرت کنند

انفکاسی حوادث ایران در دنیای غرب

بطوریکه رادیو برازاویل خبر میدهد ، حوادثی که در سه هفته اخیر در ایران رویداد ، توجه کلیه محافل سیاسی غرب را بسوی این کشور جلب نمود ، و بهمین جهت وزارت جنگ انگلیس بژنرال «رابرتسن» فرامده توای انگلیس در خاورمیانه دستور داد که از جزیره مالت بسوی بغداد عزیمت کند روزنامه «اورور» چاپ فرانسه در این باره مینویسد ؛ چون اوضاع ایران موجب نگرانی دولتهای غرب شده بود ، از این رو طبق دستور لژنرال رابرتسن بسوی بغداد حرکت نمود تا از نزدیک ناظر اوضاع ایران باشد و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در شرق بیانه چاره ای بیفتد !!

امعاندار آذربایجان

در هفته گذشته دکتر سجادی استاندار آذربایجان هنگام بازگشت بتهران برآثر سانحه اتومبیل در بیمارستان پانصد تختخواهی بستری شد بازگشت دکتر سجادی بتهران موجب شایعاتی در محافل سیاسی پایتخت گردید و گفته میشد که دکتر مصدق او را برای شرکت در کابینه بتهران دعوت نموده است و حتی نام جانشین وی نیز برده میشد . از جمله نام نقوی سنانو سابق نیز برای استانداری آذربایجان شنیده شده است ، با اینکه این خبر هنوز مورد تأیید قرار نگرفته ولی گفته میشود مسافرت دکتر سجادی بتهران بدون دلیل نبوده است

صاعقه بر سر شرکت سابق

رای اخیر دادگاه ونیز در اغلب ممالک عربی باخشنودی تلقی گردیده است . روزنامه «الصری» چاپ ناهره نوشته است «حکم دادگاه ونیز مانند صاعقه ای بود که بر سر صاحبان سهام و روسای شرکت سابق نفت در لندن فرود آمد» . نمایندگان شرکت سابق نفت در ایتالیا پس از دریافت خبر صدور حکم در حالیکه سرخود را به نشانه یاس تکان میدادند به مغربین گفتند : این رای را باید بتوان شکست در نخستین

جشن نوروز در ایران باستان

در ایران پیش از اسلام از میان همه جشنهای دینی و ملی دو جشن بیش از حد دیگر مورد توجه و از حیث قدمت مقدم بر سایر جشنها بوده است، یکی نوروز و دیگری مهرگان، این دو جشن هر دو از حیث اهمیت همدوش یکدیگر بوده اند و تنها در دوره اسلامیست که جشن نوروز اهمیت بیشتری کسب کرد و بیشتر از جشن مهرگان هم ادامه یافت.

در اینکه این جشن چگونه پدید آمده و مقام آن در میان دیگر جشنهای ایران قدیم چه بوده، و یا از آغاز فروردین تا چند روز امتداد می یافته است، و مسائلی از این قبیل، در این مقاله مختصر نمیتوان بحث کرد و این بحث ها را باید در مقالات دیگر انجام داد. در این مقاله کوتاه فقط بدکر مراسم این جشن باشکوه و ملی در دوره های پیش از اسلام مبادرت میشود.

اطلاعات تاریخی ما راجع به مراسم جشن نوروز از عهد هخامنشی آغاز میشود. شاهنشاهان این سلسله بدو جشن نوروز و مهرگان توجه خاصی مبذول میداشته، و بر هر دو با نظر احترام مینگریسته اند.

در نوروز شاهنشاه در تالار باشکوه آپادانا (در تخت جمشید) پیارغام مینفست و فراوانان خاصه در دو جانب او صف می کشیدند و مراسم نوروز با جلال و شکوهی تمام اجرا میشد. علاوه بر سلام رسمی رجال و بزرگان پایتخت، معمولاً نمایندگان تمام کشورهای تابع شاهنشاهی هخامنشی هم در این روز، با هدایای خاص به خدمت شاهنشاه حاضر میشدند. رئیس تشریفات سلطنتی هر يك از آن نمایندگان را بنوبت به حضور شاهنشاه میبرد تا هدیه و درود کشور خویش را به پیشگاه وی عرضه کنند. این هدایا که که از کشورهای دور دست و از ایالات داخلی ایران به خدمت آورده میشد، از مصالح و ظرافت هر سرزمین و هر قوم بوده است، مانند اسب و گوسفند و شتر و گاو و شیر و پر کوهی و ذرافه و نمونه هایی از لباس مخصوص هر قوم و ظروف زرین و امثال آنها.

شاهنشاهان در روزهای نوروز، همچنانکه در جشن مهرگان معمول بود، در مجالس سرور و شادی درباری حاضر میشدند و پدید نیست که بنا بر آئین جشن مهرگان در مجلس رقص هم شخصاً رقصیده اند. اینها که گفتیم بعضی از مراسم نوروز در دربار هخامنشی است که چست و گریخته در میان سایر اخبار تاریخی بیا رسیده است و مسلماً در چنان دربار ثروتمند پر نعمتی این جشن و نظایر آن، بارسهای پر شکوه و تشریفات پر جلال برگزار میشد.

از جمله رسوم دوره هخامنشی که در نوروز انجام میشد و بجای خود نشانه یی از آزادی و علو فکر ایرانیان قدیمست آن بود که شاهنشاه به بعد خدای بزرگ بابل، یعنی «بل مردوک» می رفت، و دست او را با احترام میگرفت و از این طریق احترام و اعتقاد خود را نسبت به معتقدات یکی از ملل تابع خویش نشان میداد.

چنانکه میدانیم کاخ باشکوه شاهنشاهی هخامنشی با حنّه اسکندر مقدونی در هم ریخت و ایرانیان یکجمله مقهور یکی از ملل تابعه خود گردیدند، تا سرانجام بهمت اشکانیان ساطع فرمانروایی آنان بر پییده شد و رسوم ایرانی از نو رونق و اعتبار یافت و از آنجمله جشنهای ملی و دینی مورد توجه شد و مهرگان و نوروز با شکوه و جلال قدیم عود بدربار شاهنشاهان بازگشت.

چون فرمانروایی ایران پس از ساسانیان رسید، شاهنشاهان آن سلسله که از میان یک خانواده دینی ظهور کرده بودند با مورد دینی زرتشتی و مراسم و اعیاد مذهبی و ملی کمال عذقه و توجه را اظهار می کردند، و بهین سبب در دوره سلطنت آنان جشن ها با مراسم باشکوهی انجام میشد، حتی در مواردی که شاهنشاهان دوازده گانه ای جنگی بر می بردند، و مشغول مبارزه با دشمنان شرق و غرب ایران بودند.

از مجموع اطلاعاتی که بوسیله کتب مختلف بهلولی و فارسی و عربی راجع به دوره مذکور بدست می آید، معلوم میشود که در آن روزگار فرخ، مراسم جشن نوروز در دربار شاهنشاهان و امرای جزء و مرزبانان و عامه مردم هکوه و جلال خاصی داشت. اگر بشوایم این مراسم را بهتر بشناسیم باید نخست آئین و تشریفات درباری و آنگاه مراسم عمومی آنرا مورد مطالعه قرار دهیم.

تشریفات جشن نوروز در پادشاهی چندین روز پیش از آغاز فروردین ماه شروع میشد و بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن کاخ سلطنتی، دوازده ستون از خشت خام بر پا میشد که بر هر يك از آنها نوعی از دستنیا رامی کاشتنند، و آنها عبارت بود

بقیه در صفحه ۴۴



از دگر ذبیح اله صفا

شوخیهای مردان بزرگ تاریخ

پایان کتاب

هنگامیکه بطر کبیر در روسیه سلطنت میکرد، یکی از نویسندگان این کشور بسیار مشهور شده بود، نوشتههایش خریداران بسیار داشت، خود بطر هم از آثار او بسیار خوشش میآمد، به همین جهت باو کتابی که تمام صفاتش از اسکناسهای درشت تشکیل شده بود اعطا کرد، اما این نویسنده مرفی بود الکی و قمار باز، و هر چه داشت در این راه بیاد میداد، کتاب اسکناس بطر را هم در عرض چند روز خرج کرد، و بعد بحضور امپراطور رفت و گفت:

«عالیهضرتا، کتاب بسیار شیرینی بود، استدعا میکنم جلد دوم آنرا هم مرحمت فرمایید که فدوی از ناتمام گذاشتن آن ناراحت است.»

چند روز بعد یک کتاب دیگر نظیر اولی که جلد و تمام او را اسکناس بود بدست نویسنده رسید، منتها روی اسکناس آخری



که با اصطلاح آخرین ورق کتاب بود نوشته شده بود پایان جلد دوم و انتهای کتاب.

با لباس رسمی در رختخواب

این شوخی را هم که مکی نماینده اول تهران از دکتر مصدق تریف میکند مربوط بهین چند روز قبل، یعنی روزی اسفند است که چاقو کشها بغانه دکتر مصدق ریختند تا این قهرمان بزرگ ملی را بکشند و در نتیجه نخست وزیر مجبور شد با بیژان خان خود بیجلس برود، مکی میگوید وقتی دکتر مصدق با آغوش بیجلس آمد ما برای اولین بار در دنیا نخست وزیری را با لباس خواب در مجلس دیدیم، اما



صبح روز بعد که من برای ملاقات ایشان بمنزلشان رفتم، دیدم که با لباس کامل تمام رسمی توی تخت خواب دراز کشیده و لحاف را هم روی خود انداخته است، از این موضوع تعجب کردم و علت را پرسیدم، دکتر مصدق بشوخی گفت: اینترتبه برای فرار کردن کاملاً آماده ام و اگر چاقو کش ها دومرتبه هجوم کنند با لباس خواب به مجلس نخواهم آمد.

وقتی کالینین قدم بدرون اتاق نهاد، ناگهان بچه میمونی از پنجره روی شاخه درخت پرید بر اثر کبر سن، بعضی از اعضاء بدن منقبض و برخی متسع میشوند این کتاب شیرین فقط دو جلد داشت. کوناه ترین نامهائی که دکتر مصدق نوشت بر ناردشاه و میگوید هیچکس باندا از انگلیسها از فحش خوشش نمیآید.

زنی که پنجاه سال عمر و بیست میلیون دلار ثروت داشت از این نویسنده مشهور قاضای ازدواج کرد



بچه میمون
کالینین، رئیس اسبق شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی مردی عظیم بود، و چون خیلی میل داشت صاحب فرزند شود، پزشکان شوروی بایک عمل جراحی عجیب که عبارت از پیوند غده های بیضه میمون با وجود و پرا قادر ساختند که صاحب بچه شود، بعد از این عمل زن کالینین حامله شد و پس از نه ماه او را برای وضع حمل به بیمارستان بردند، تا اینجا موضوع عادی است، ولی جریان از اینجا پیچیده تر از زبان مجله «پایخ» که یک مجله فکاهی انگلیسی است بشنوید:

کالینین درد دقتر کار خود نشسته بود که ناگهان پا و خبر دادند زنش فارغ شده و پسری زاییده است، کالینین فوراً برای دیدن زن و پسرش به زایشگاه رفت و بمجرد رسیدن با طاق همسرش سراغ بچه اش را گرفت، دکتر سری تکان داد و با تأسف گفت: آقا زاده، بچه سالم و چاق و چله ای بود، اما بدبختانه بمجرد بیرون آمدن از شکم مادر، از پنجره روی شاخه درخت پرید و فرار کرد حالا بالای شاخه آن درخت نشسته است!

کالینین وقتی روی برگرداند بچه میمونی را دید که از پنجره بالای درخت پریده و غیره غیره آنها را نگاه میکرد. این شوخی مجله «پایخ» سر و صدای زیادی در دنیا برافراشت، و روسها را خیلی عصبانی ساخت و تادمیت زبانی تکیه کلام محافل سیاسی بود.



مستترم ورته مرحوم... الدوله عطف به نامه اعتراضیه مورخه... جناب عالی در مورد املاکی که از طرف وزارت مالیه خالصه تشغیس داده شده، و ورته فوق الذکر ادعای مالکیت آنها دارند اشرار میدارد که ایرادات جناب عالی وارد نیست و در نظر این وزارتخانه نسبت باملاک مزبور تغییری حاصل نخواهد شد.

وزیر مالیه - دکتر محمد مصدق
این نامه را نزد دکتر مصدق برد که امضا کنند، دکتر مصدق که میخواست تعوی در امور اداری ایجاد نماید و تشریفات را از دور ببرد، به خود بدو گفت «لازم نیست بنویسد عطف به نامه مورخه فلان و فلان، نامه را مختصر کنید و

اقتباس و اتساع اعضاء بدن

هنگامیکه «کروگر» پیشوای شوخ و باشعاع بوئر ها که بالاخره کشورشان در آتش پیداد انگلیسها سوخت برای عقد قرارداد صلح بحضور ملکه و یکتوریا که آن زمان بر انگلستان سلطنت میکرد با ریافت ملکه ب رحمت راه معرفت و از درد پا که در اثر اقتباس هراین بوجود آمده بود کله و شکایت میدود، «کروگر» بعنوان دلداری گفت «عالیهضرتا، نگران نباشید، پیری است و هزاز عیب، اگر بر اثر کبر سن بعضی از اعضاء بدن انسان اقتباس پیدا میکند، در عرض بعضی از اعضاء هم اتساع مییابد! هیانه انگلیسها با فحش و ناسزا در میان مردان بزرگ و مشهوری که تا بحال قدم بر سر وجود گذاشته اند شوخ ترازمه «بر ناردشاه» نویسنده بدله گو

فقط اصل موضوع را شرح دهید. بدنامه دیگری بمضمون ذیل نوشت و دوباره برای امضا نزد دکتر برد:

جناب آقای شیخ و ضا ملکی وکیل محترم ورته مرحوم... الدوله

در مورد املاکی که از طرف وزارت مالیه خالصه تشغیس داده شده و ورته فوق الذکر ادعای مالکیت آنها دارند اشرار میدارد که ایرادات جناب عالی وارد نیست و در نظر این وزارتخانه نسبت باملاک مزبور تغییری حاصل نخواهد شد.

وزیر مالیه - دکتر محمد مصدق
این مرتبه هم دکتر مصدق نامه را بپسندید و گفت «شما چکار دارید بنویسد که ملکی وکیل کدام خانواده است، یا چه ادعایی دارد؟ چرا دیش دست وکیل عدلیه میدید؟ فقط بایشان بنویسد که نظریات شما صحیح نیست!»

بدر که اینترتبه اگر کارد باومیزدند خوش در نیامد، نامه را برگرداند و بیه اخراج از وزارت مالیه را بتن خود مالیه و نامه دیگری باین مضمون نوشت

آشیخ رضا
وزیر مالیه - دکتر محمد مصدق
و آنرا پیش دکتر مصدق برد، دکتر هم لچ کرد و همانطور بای نامه را امضا نمود و بلافاصله آنرا برای ملکی فرستادند.



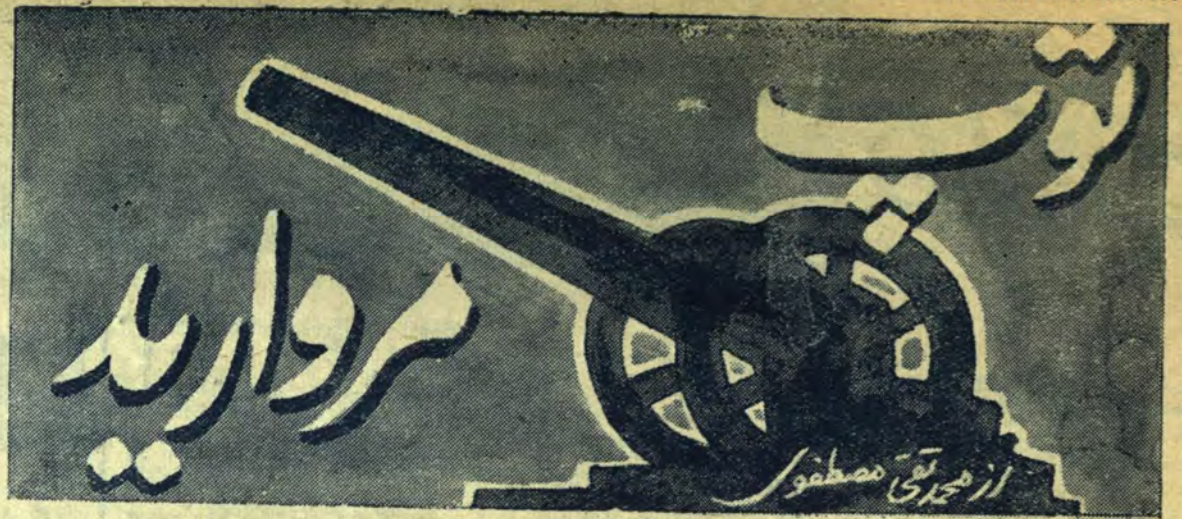
ازدواج با خانم زیبا

خانم بسیار زیبایی به بر ناردشاه نوشت «من حاضرم باشا ازدواج کنم، زیرا فرزندی که از ما بوجود خواهد آمد چون زیبایی را از من و عقل و دانش را از شما یادرت خواهد برد، بزرگترین نایبه و در عین حال زیباترین مرد جهان خواهد شد» بر ناردشاه باو جواب داد «خانم عزیز اگر از عهده وظیفه ای که بمن محول میشود برآیم، با کمال میل برای این ازدواج حاضرم، اما میترسم پیش بینی شما معکوس در آید، و فرزند ما زیبایی را از من و عقل را از شما بارت ببرد.

نیست بجای پنجاه



زن بیوه میلیونی لیز از او - ریگا پیشنهاد ازدواج به «بر ناردشاه» کرد و ضمن ذکر مشخصات خود نوشت «من ۵۰ سال دارم، ولی دو عوض صاحب ۲۰ میلیون دلار ثروت هستم و حاضرم آنرا در اختیار شما بگذارم» بر ناردشاه جواب داد «خانم با کمال میل برای این ازدواج میسون ۱۱ حاضر بودم اگر شما جای ارقام من و ثروت خود را عوض میکردید.»



شبهای چهارشنبه سوری دختران زیبا برای سفید بختی، از زیر لوله این توپ عظیم میگذشتند
توپهایی که شاه عباس کبیر در جنگ با پرتغالی ها از آنها بهنیمت گرفت هنوز در جزیره قشم و هرمز است
پس از عقد عهد نامه ترکمانچای نزار روس يك هراده توپ بدولت ایران اهدا کرد

تاسالهای اول سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه بهلوی توپ عظیم البته ای که بنام توپ مروارید خوانده میشود، در میدان قدیم قاره خانه، یعنی میدان کنونی جلوحیاط تخت مرمر که عبارات وزارت کشور و استانداری تهران در طرفین مغرب و مشرق آن قرار دارد، بر بالای سکویی قرار داشت، و شبهای چهارشنبه سوری یکی از برجست ترین جایگاههای شهر تهران بود، وعده ای از بانوان جوان و دوشیزگان بالغ، بنابر سنت موجود بقصد گشوده شدن طالع، و یافتن فرزند، و سفیدی بخت خویش، از زیر لوله این توپ عظیم البته میگذشتند و البته همین موضوع کافی بود که مردان جوان و جمعیت زیادی از اهالی تهران در آن میدان و خیابان و محلهای نزدیک آن جمع شوند و یکی از عوامل نشاط شبهای آخر سال و پیش از عید نوروز بدین ترتیب فراهم آید - برخلاف واقع و حقیقت اینطور شهرت داشت که توپ مروارید ضمن جنگهای ایران با پرتغالی ها بنیست گرفته شده است، در صورتیکه توپ مزبور را پامرتضلیشاه ساخته اند، و اشعاری که به خط استمبلیق برجسته بر سطح فوقانی توپ مرقوم گشته و دال بر این معنی است، ذیلا نقل میگردد:

شاه چشید نشان فتحعلیه که بود
هم چو چم ملک جهانش همه در زیر نکلین
آنکه در حضرت او ناصبه سای است بنال
آنکه بر در که او خاک نفین است تکین
آنکه شد تیغ عدو افکن او ملجأ ملک
آنکه شد عدل قوی بنجه او شجعت دین
آن سیاوش و شادار او آفریدون فر
آن سکندر دل کی موبک جمیع آفرین
داد فرمان که همین توپ همایون پیکر
زبور در که دارا بود و عرصه کین
دخت کین را شد از آن فرمان هایل تندر
کنج دین را شد از آن ایما رویت تنین
شهرتش هوش دبا از سر قیصر در دوم
همینش لرزه فکن بر تن خاقان در چین
در زمین بیخ بر آورد زهر سد سدید
ز آسمان برج فروریخت زهر حصین
توپ نه نمره او را اثر لا سوز نصبت
توپ نه صیحه آنرا خبر از روز حسین
الفرغ طبع صبا از بی تاریخش گشت پیغام توپ ملک روی زمین آمد این
ماده تاریخ فوق بحساب ابجد سال ۱۲۳۳ قمری میشود
در روی ترنج چه آگاه عبارت عمل اسمعیل اسفهان مرقوم رفته،
و نام سازنده توپ را معلوم میدارد -

توپ مروارید هنگام ساختمان بنای باهگاه افسر اهر
جلو مدخل اصلی محوطه باهگاه بر بالای سکویی الاستیک قرار
داده شد، و از نکات جالب توجه آنکه چرخهای قطورو حال
و قنای توپ که قبلا از چوب بوده، در محل جدید پانهایت
استادی و مهارت از بتن مسلح ساخته شد، و آهنها و پیچ و
میله و یراق قدیم، هر کدام عینا در جای خود نصب و مورد
استفاده واقع گردیده است. طول لوله توپ مروارید ۵۸ متر،
قطر دهانه سر لوله ۳۸ و انتهای لوله ۶۰ سانتیمتر است - قنای بقون
مسلح کنونی آن ۴۲۶ متر طول دارد - قطر دایره چرخهای
بتولی فعلی ۲۲۰ متر، و قطر دایره دو چرخ کوچک انتهای
قنای نیم متر است که تماما را بشرح سابق الذکر از روی
اندازه و به پیروی از سبک متعلقات سابق توپ درست کرده اند.

علاوه بر توپ مروارید، دو عدد قبق انداز (شبه خیمه
انداز) بر دو سکوی طرفین مدخل عبارت باهگاه افسران قرار
دارد، که روی آن نام فتحعلیشاه، و این عبارات مرقوم رفته
است - حسب الامر نواب نایب السلطنه عباس میرزا،
دردار السلطنه تبریز شرف اتمام پذیرفت ۱۳۳۳ عمل
ابوطالب تبریزی - وزن گلوله پنج هزار و پنجاه مثقال
وزن باروط هفتصد مثقال، شش لوله توپ قدیمی هم در

کنار برجهای عبارت قدیمی قراقا، مشرف به خیابان عریض
فروغی (مروارید به خیابان ثبت اسناد، یا خیابان وزارت امور
خارجه) بر پایه های ساده سیمانی نهاده اند که یکی از آنها
اهمیت تاریخی بیش از تمام توپهای دیگر دارد، و آن توپی است
که بحکایت نوشته های روی آن، در زمان کریمخان زند (۱۱۶۳ -
۱۱۹۳) بسال ۱۱۸۰ هنگام تسخیر لار بدست قوای شهریار
زند افتاده است.

بر روی این لوله توپ عبارات زیر خوانده می شود:
در زمان دولت پندگان سکندرشان، دارا دربان، خدیو
زمان، وکیل کشور گیر جلی الشان، بتاریخ یک هزار
و یکصد و هشتاد و تسخیر خطه لاریو ابجد جمع شد ۱۱۸۰ -
در وسط لوله عبارت پاکریم، و هشت برجسته شیری
که بر کاو حمله نموده است بنظر میرسد - در نزد يك دهانه
لونه نیز این عبارت را نوشته اند:

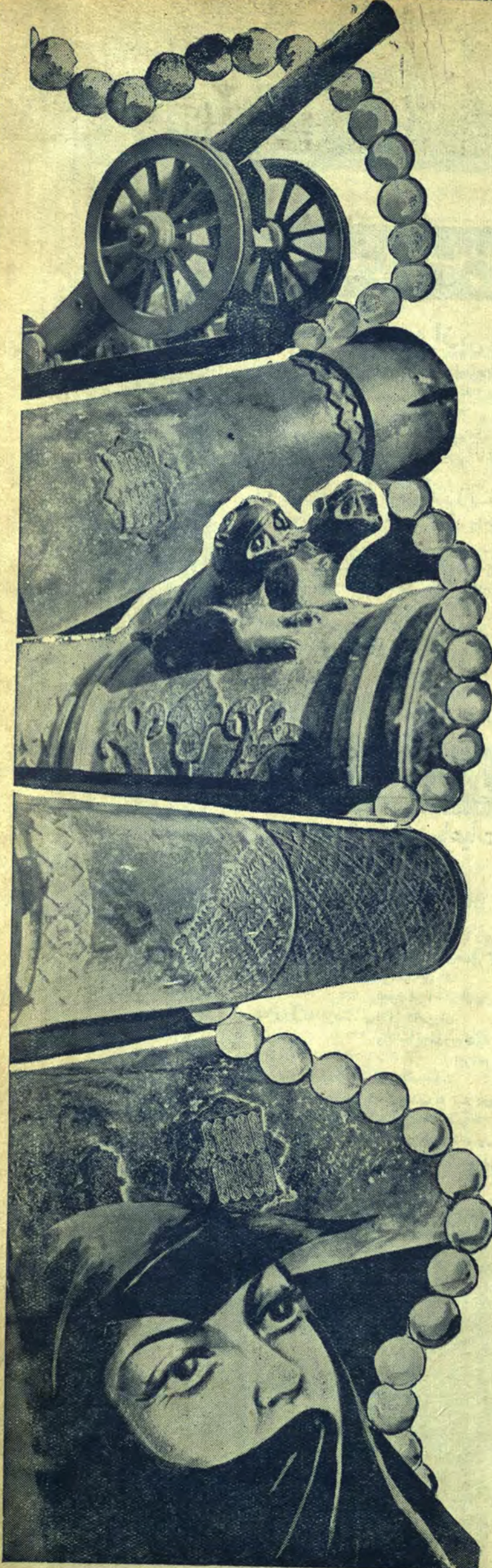
وزن گلوله دو من و يك وقیه، وزن باروت
يك من و يك وقیه - وقیه در استان فارس بجای مقیاس
وزن پنج سیر معمول و مصطلح بوده، در زبان عموم حنفی
وبا تشدید قاف (بر وزن حبه) ذکر میگردد، طول توپ مزبور
دو حدود سه متر و نیم است و علامتها و نشانه خارجی در قسمت
پایین لوله جلب نظر میکند، و کلمات زیر بخط لاتین در دو لوله
بطور برجسته بر آن نوشته شده است:

DOM PHILIPPE II ' REY ' DE
ESPANA ' DOM ' IVAN ' DE '
ACUNAS ' CAPITAN ' GENE -
RAL ' DE ' L'ARTILLERIA ' ANO 1591
آقای عهد الملک رومانوس دوم پانچا، مدیر مسوژه دانشکده
افسری، در پاره این توپ و سایر توپهای دیگر در جنگهای شاه عباس
کبیر از پرتغالیها گرفته شده و اکنون در جزیره قشم و هرمز
بدون هیچ توجهی بآنها افتاده است، اطلاعات و نظریات مفیدی
دارند که نتایج بنظریات مشارالیه از هر بابت پیور مییابد
از عبارت زبان اسپانیولی فوق بر میآید که این لوله
توپ در سال ۱۵۹۱ میلادی بنام فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که
در آن موقع سلطنت برتغال را هم داشت، با ذکر نام خوان
واکونیا فرمانده کل توپخانه برتغال در آن زمان ساخته
شده است، علامت برتغال و همچنین نشان سلسله ها بسپورک
بر روی توپ دیده شده است.

بنظر نگارنده جا دارد این لوله توپ را هم در داخل
باهگاه افسران یا مکان دیگری که هایسته تر از جایگاه فعلی
آن باشد قرار بدهند.

پنج لوله توپ دیگر که کوتاهتر از این لوله توپ
هستند، و طول آنها عموما دو و نیم الی سه متر است، یکی
ساعت روسیه است که بحکایت نوشته آن در ۱۸۲۸ مسیحی
هنگام عقد معاهده ترکمانچای به نفع آهنگری ایران و روسیه
از طرف انگلیز اول امپراطور روس بایران اهداء گردیده
است، و دو عدد دیگر یکی بسال ۱۲۷۲ در اواخر خلافت تهران
بوسیله استاد حسین همایونی، و دیگری در سال ۱۳۵۱ در تهران
ساخته شده است، و دو توپ دیگر هم نوشته ندارد، و بنا
پانچار آقای رومانوفسکی بسال ۱۷۷۵ مسیحی در انگلستان
ساخته شده است، و شاید مربوط به جنگ ایران و انگلیس در
مواقع محاصره هرات هنگام سلطنت مجله شاه قاجار باشد.

از لحاظ اطلاعات تاریخی، در دنباله شرح توپ مروارید
اشاره به توپهای فوق نمود، و البته بر روی کامل این موضوع
و حفظ توپهای قدیم که در نقاط مختلف ایران پراکنده بوده،
عواملی چند هم بعضی از آنها را از بین برده است و بقیه
هم از خطر زین نیست امری است که دو يك مقاله نمیتوان
توضیح داد، و اجمالا برای اطلاع علاقه مندان بوسیله مجله گرامی
تهران مصور شرح فوق را به عرض رساند.



۱- توپ مروارید بدستور فتحعلیشاه ساخته شده و اکنون در باهگاه افسران است ۲-
لوله توپ مروارید و اشعاری که بر روی آن حک شده ۳- در وسط لوله توپ مجسمه
دو شیر کوچک دیده میشود ۴- قسمت عقب لوله توپ را با گل و بنه منقوش کرده اند
۵- وسط لوله توپ با اشعاری که بر روی آن حک شده ۶- خانه ها برای کاشایش بخت
شبهای چهارشنبه سوری از زیر لوله توپ رد میشدند

از معاصرین

هر شبی را بود از پی سحر

عاشق من بشی مینامی خوش ولیلوش و هندبه عذار
به یکی وحشی افریقایی زشت و آشفته و مجنون کردار

عاشق من بشی خامش و سلف نور پوسته سما را بسک
همه نور سماوات شکاف زمین تاخه آواز ملک

ماه بیرون شده از پشت سحاب گستر نیلده شعاع سبیل
گاه پنهان شده در زیر نقاب که عیان ساخته لغتی زبیل

دوست دارم فلکی نورانی ز اختران بنجره نقره بر آن
من از آن پنجره روحانی بفضای ابدیت نگه ران

نه هوایی کدر و گرد آلود بروی از ابر یکی خیمه شو
پسته اندر نفسی غیر اندود منظر دیده ز دیدار نجوم

از تو تیرگیست داد ای شب که دلم پاره شد از واهمه ات
زین سیه کاری و پیداد ای شب بکجا برد توان مظلمه ات

ای شب چاشنکر هر گداز ای زجور تو بهر دل اثری
ظلم کوتاه کند دست دراز هر شبی را بودایی سهری

(ملک الشعراء بهار)

ترانه ها و رباعیات

چشمی دارم همه بر از صورت دوست

با دیده مرا خوشست چون دیده در اوست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست

(اوحدی گرمالی)

از گرمی خورشید رخ روشن او

رنجور تر است از دل عاشق تن او

یک روز که فرصت بود از دامن او

چون سایه درون شوم به پیراهن او

(ابوالفتح رومی)

هش دار که روزگار شورانگیز است

این منشین که تیغ دوران تیز است

در کام تو گر زمانه لوزینه نهد

ز نهار فرو میر که زهر آمیز است

(بابا افضل کاشانی)

آثار برگزیده

از آلفرد دوموسه شاعر فرانسوی

بدرود، ای «سوزون» ای گل زیبای من،

که هشت روز مرا دوست داشته ای؛

کوتاهترین لذتهای دنیایی،

غالباً از بهترین عشقها میشود.

هنگامی که از تو جدا میشوم نمی آید،

ستاره سرگردانم مرا بکجا میکشاند.

با اینحال، ای معشوقه خردسال من،

شتابان بنقاط دوردست میروم

و همواره در شتابم

میروم، لیکن بر لبهای سوزانم،

سوزش آخرین بوسه توهنوز بر جایست.

ای معشوقه هوسران! پیشانی زیبای تو،

دیری نیست که در آغوش من جای داشته است،

ضربان قلب مرا آنگونه که بود، احساس

می کردی؟

یادآور که با چه نشاطی می تپید!

با اینحال، ای معشوقه خردسال من،

شتابان بنقاط دور دست میروم،

و همواره ترا دوست دارم.

ای کودک مهربان، چه شهاوچه لطفها،

که در بدرودهای گرم و پر محبت تو پنهان است!

همه چیز تو، بمن معنی می بخشد، حتی اشکهای تو

نگاه تو مرا بر دلسمی می خواند؛

و آنگاه که بپریم مرا لیت خواهد گفت.

با اینحال، ای معشوقه خردسال من،

شتابان بنقاط دوردست میروم،

و سخت گریانم.

ای سوزون، کاشکی عشق ما، اگر چه

فراهم کنی؟

لحظه ای برجای بماند؛

و چون دستهای گل پژمرده

تو آنرا در سینه دل انگیزت پنهان کنی!

بدرود، ای سعادت من، تو درمآوای خود باقی بمان

و بی خاطره ات را بگذار که همراه من

عزیمت کند؛

ای معشوقه کوچک؛ من آه یادگار را با خود

خواهم برد،

دور دور و با سرعت تمام،

و همواره آراوای تو خواهم کرد.

سبک خراسانی

تحقیق در سبکهای شعر فارسی کاری بتمام معنی دشوار است. علت آنست که هنوز باموازی دقیق انتقادی در این باب کار نشده است. منظور ما از پیش گرفتن این بحث در پیش ادبی تهران مصور و اردشیر در جزئیات فنی آن نیست بلکه میخواهیم بنحوی اجمال سبکی در باره هر یک از سبک معروف خراسانی و عراقی و هندی بگوئیم و نمونه هایی هم از گویندگان مشهور هر یک از این سبک در اینجا نقل کنیم. محققان در تقسیم سبکهای سخن فارسی با هم اختلاف و مناقشه دارند. برخی معتقدند که سبک اشعار فارسی را باید با اعتبار عصرهای مختلف ادبی قسمت کرد و مثلاً سبک خاص عهد سامانی یا سلجوقی یا مغول یا تیموری و نظایر اینها قائل شد چه با مطالعه در تاریخ ادب فارسی محقق میشود که بسیاری از شاعران فارسی زبان پای بند زمان و لهجه صومی زبان در عهد خود و نظایر این امور نبوده اند. ناصر خسرو در قرن پنجم در سبک زبان و لهجه بی سخن گفته است که در اوایل قرن چهارم معمول بود و سروسریش امفهای در قرن سیزدهم زبانی را که فرخی در آغاز قرن پنجم هجری داشت تقلید میکرد و وسیله بیان مقاصد قرار میداد. زبان و لهجه سعدی و حافظ هنوز مورد توجه و طرف تقلید شاعران است که دنبال این دو استاد بزرگ رفته اند. این دسته معمولاً آثار هر یک از شاعران صاحب سبک و مبتکر را جداگانه مورد مطالعه قرار داده و آنگاه پیروان آنان را در میان شعرای ایران جست و جوی کنند.

ورقی از احوال بزرگان نخستین ع

آنکه اندر پوشکین از آن ستارگان درخشانی بود که در قرن نوزدهم بیایی آسمان ادبیات روسیه را روشن کردند و بعد از آنکه نورافشانهای آنها چندی ادامه داشت راه افول گرفتند و دیگر نظیر آنان برای ملت روس بوجود نیامد.

وی در سال ۱۷۹۹ ولادت یافت و در سال ۱۸۳۷، در ۳۸ سالگی در یک دول که با رقیب خود کرده بود کشته شد.

این شاعر نابغه، همانقدر که در شاعری ماهر و در ذوق و نبوغ و استعداد بی نظیر بود، در بلهوسی و شهوترانی افراط کار و بی پروا بوده است.

در نظر این شاعر توانای هوسران، عشق فقط خاصیت جنسی و طبیعی دارد که فقط برای سیل دادن طبع همرا و خیالات عالی آنان سودمند است اما آن عشق قهار و عبوسی که از نفوس ضعیف و اراده های سست سرچشمه گیرد در نزد پوشکین وجود نداشت و بعقیده او از بدترین عواطف و احساسات محسوب میشد.

خوشگذرانی و عیبه و عهتر پوشکین مایه حیرت دوستان او بود آنها همواره میگفتند که رحم و شفقت و موعظی و علاقه بشهوترانی از عادات غیر طبیعی پوشکین است و طبیعت اصلی وی آنست که فرمانروائی تندخو یا سربازی خشن یا حکیمی خرد گیر باشد.

بهین سب «روزا ایوانونا» با آنکه پوشکین را بشدت دوست میداشت از اظهار عشق نسبت باو بیستاد بود و میترسید که اگر عشق خود را اظهار کند با متناع آن شاعر یا فرود و خشونت او مواجه گردد. اگر چه روزا اصولاً منکر عشق بود و آنرا کاری بی معنی و بی فایده میدانست، با اینحال برای استعداد و نبوغ پوشکین در قلب خود احساس تحسین و اعجاب میکرد و اشعار او را با حرم و ولعی از حفظ میکرد و هنگامی که جوانان دیهای او را مشاهده میکرد، برای او احترامی بعد برستش در خود احساس مینمود.

اشکال بزرگ آن بود که میان پوشکین و روزا فاصله اجتماعی بزرگی قرار داشت زیرا پوشکین مردی مشهور و شاعری توانا و مورد احترام بود، لیکن روزا از آن دختران سیه روزی بود که فدای هوی و هوس این و آن میشوند و روزشان در خواب و شبشان در پیداری و سرگردانی در کوچه ها و قهوه خانه ها میکنند.

این دختر تیره روز در کودکی پدر و مادر خود را از دست داد و تهدیدست و بی سرپرست در این دنیای پر آشوب باقی ماند. اگر چه سرپرستی او چند گاهی با عهده او بود لیکن او زنی تندخو بود و روزا نمیتوانست برای مدت بسیار تندخویی او را تحمل کند و ناگزیر از او گریخت و بچوانی پناه برد. آن ناچوان در پناهده خود را بجای حمایت فریب داد و سپس از خود راند. لغزشهای اجتماعی روزا از همین هنگام آغاز شد و او از این وقت به پست ترین کاری که بشن می تواند داشته باشد تن در داد.

اما روزا طبعی پاک داشت و الکاهی که بی سامانهای اجتماع برای او ایجاد کرده بود شرمناک بود و همواره خود را سرزنش میکرد و بیش از آنچه برای امراد معاش و رفح حوائج ضروری لازم

گروهی دیگر در تعیین سبکهای مختلف سخن فارسی با دوار مختلف قائلند و برای هر دوره ای که ممکن است از چند قرن یا تنها یک قرن تشکیل شود سبکی در سخن فارسی تصور میکنند. آماده تالی که غلبه با ایشانست از این مقام نیز فراتر رفته و گفته اند که در زبان فارسی بروی هم سه سبک کلی میتوان تقسیم داد و آن سه عبارتست از: سبک ترکستانی یا خراسانی- سبک عراقی سبک هندی. سبک خراسانی بر سبک سخنوری شعرائی اطلاق میشود که از آغاز ظهور نظم فارسی تا اواسط قرن ششم شاعری میکردند، این سبک ناپایده قصاصات، زیبایی و طراوت لهجه دری یعنی لهجه ادبی ایران در دوره اسلامی است. از آثار صاحبان این سبک اطلاع کامل بر اصول و قواعد زبان پارسی بنیکی آشکار است. استحکام کلمات و جزالت و متانت آنها، تشبیهات و توصیفات نزدیک به طبیعت توجه به برخی از صنایع لفظی- دقت در وصف مناظر و افعاس- مهارت شاعران در انواع مختلف شعر خاصه قصیده و مثنوی و ترانه- توجه شاعران با استعمال کلمات بیشتر دری و عدم توجه زیاد با استعمال لغات عرب سادگی فکر و نزدیکی آن بهادت- مساوات کامل در افکار و الفاظ و امثال اینها خصائص بارز سبک خراسانی است. ساده ترین و زیباترین اشعار این سبک تا اواخر قرن پنجم سروده شده است و از این پس بر اثر علل مختلف اجتماعی و دینی سبکهای مشکل و غیر هادی در دبستان شعرای خراسانی پیدا شد

شق پوشکین

بود تن به ذلالت در روی داد و خود را در اختیار ای و آن نام بود . آرزو میکرد که مردی پیدا شود تا بدشت او توبه و استغفار کند و ازین سر نوشت شوم و حال تباه دهائی یابد .

مردی که روزا او را شایسته چنین جوانمردی میدانست پوشکین بود ، هر گاه که در قهوه خانه چشم روزا به پوشکین می افتاد این فکر بسرعت برق از مغز او می گذشت ، با خود می اندیشید چگونه با او آشنائی یابد ، بوی نزدیک شود ، اطمینان و محبت او را بخود جلب کند و دست خود را برای نجات ناودهد .

اما این آرزو در نظر « روزا » بیش از خیالی محال نبود . وقتی این اشکال مضطرب او بطور مکرر مفریت بیاس او را سخت شکنجه میداد ، آنوقت بود که روزا در گوشه قهوه خانه ، تنها می نشست ، و در حالی که ساقف « دودک » برابر او بود ، سرا میان دو دست قرار میداد و معوضه تماشا می نمود و پوشکین میشد و از خوشبختی و صحتی او و بادوستان لذت میبرد ، اما لحظه ای از سکوت خود خارج نمیشد و کلامی از عشق و راز دل خود را بشمار جوان اظهار نمی کرد و حتی جرأت نداشت که چشم در چشم او افکند .

پوشکین از این حال روزا و از اضطراب او به بوی آگاه بود و میدانست که آن زن تیره روز چگونه در آتش عشق میسوزد . این سواش و التهاب خصوصاً موقتی احساس میشد که باو دست میداد و لرزش انگشتان او را که آتش هوس از آنها زبان می کشید درک میکرد روزا ایوانونا دختری بیست ساله بود ، موئی سیاه ، چشمانی درشت ، سینه ای سبیل ، پهن و بینی نازکی داشت . گرد چشمانش حلقه ای سیاه که نشانه غم ، اضمحلال و تیره روزی بود دیده میشد . این دختر ستم رسیده تا که در وسط هولناک فساد دست و پا میزد ، ایسان شدید و اعتقاد به خداوند رحیم را از دست نداده بود . میان همسران و همکاران خود تقوی و پاکدامنی میبرد و با این جهت مورد استهزاء آنان بود ، همین خلعت او بود که مایه احترام وی در قلب پوشکین میشد . همار حساس این تقوی و ایسان و ادب و شیرین زبانی او را میستود و می دانست که آلودگی او بفساد نتیجه ناپاکی طینت و بدسرشتی او نیست ، بلکه فطرت او از جنس فطرت و سرشت زنان پاکدامن و عقیف است ، او آن دختر نیست که هر روز در قتلگاه شهوت پرستی و بدکاری می افتد و برای نجات خود و جلب رحمت و عفو دیگران استغاثه و زاری میکنند . روزا برای خاطر محبت و عشق پوشکین دلباختگان خود را بسردی از خود دور میکرد ، این معنی از نظر شاعر جوان پوشیده نبود و او را دودل حساس گوینده چیره دست ، پرتو و زیبا تر جلوه میداد و حس ترحم و ضعیف پرور را که از خصلت شاعر بود بیشتر برمی انگیزد . پوشکین روز بروز در برابر روزا نرم تر و مهربانتر میشد ، اختلاف مقام و عدم صنعتی اندک اندک از نظر او محو شد و عاقبت دست دوستی و محبت بجانب آن بازیچه دست حوادث دراز کرد . روزا باو وعده وفاداری داد و حاضر شد که با محبوب خود هر جا و هر طور که بخواهد زندگی کند . نخستین عشق پوشکین باین طریق آغاز شد ..

بقیه در صفحه ۳۰

مضامین دلپسند

روی در هم می کشد از روی ما آینه هم چین پیشانیست گویا آیه ای در شاه ما
دهر انتقام آن کشد اکنون زمین که داشت آسوده چند روز به پشت پدر مرا
زس طراوت رویش نمی توان دانست که شبنم است بگل یا گهر به پیشانی
میر الهی همدانی
کدام روز که سرمشق انتظارم نیست
کدام شب که سر گریه در کنارم نیست
خاطرم زیر فلک از جوش دلتنگی گرفت
دامن این خیمه که تاه را بالا زبید
گشتم غبار و از سر کویت نمی روم
دیگر چه خاک بر سر طانت کند کسی
شکستی کردل افتادگان خیزد خطر دارد
مبادا شیشه ای یارب ازین طاق بلند افتد
شش جهت مشت غباری شد و پرواز گرفت
برق جولان که در خرمن خاک افتادست
میرزا جلال اسیر

آتش بر گزیده

غزل

خم تپی کشت و هنوزم جان ز می سیراب نیست
خون خود آخر ایدل چون شراب ناب نیست
نالۀ زنجیر معجون ارغنون عاشق است
ذوق آن اندازه گوش اولو الالباب نیست
عشق خصم من بسست ای چرخ تو رحمت مکش
هر کجا جلاد باشد حاجت قصاب نیست
پادشاه کو خون بریز و شکنجه کو کردن بزن
بهر جانی ترک جانان مذهب احباب نیست
هان وهان ای عقل از غیواری ما در گذر
کادر اینجا بهتر از دیوانگی اسباب نیست
گر جمال یار بود با خیالش هم خوشیم
خانه درویش را شمع به از مهتاب نیست
کافرا مردم شکار یک زمان آهسته باش
کاهوی بیچاره را با تیر ترکان تاب نیست
کفنه بودی خسروا در خواب رخ بنمایست
این سخن بیگانه را گو کاشنارا خواب نیست
«امیر خسرو دهلوی»

نگته های ادبی

به ایخ انگبین سبزی و شهد ناب
سراجم ۳ وهر ۳۳۳ پکار آورده
همان میوه تلخ بار آورده
هالی هم فی الفور این مضمون را قلمداد کرد
و گفت :
اگر یضه راغ ظلمت سرشت
لهی زیر طاقوس باغ بهشت
بهنگام آن یضه پروردش
ز انجیر جنت دهی ارزش
دهی آتش از چشمه سلسیل
بدان یضه دم دردمد جبریل
هوه عاقبت یضه راغ راغ
برد رنج یهوده طاقوس باغ
جامی گشت بسیار خوب ساخته ای اما در
هریت یک یضه گذاشته ای ، و عبارت امروز
در هریت یک تخم گذاشتی !

مولانا عبد الله هاهی خرجردی از
شاهراز برده آخر دوره تیموری و آغاز
عهد صفوی بوده که منظومه های مشهوری
از قبیل تیمور نامه و فتوحات شاه اسماعیل
صفوی و غیره دارد و به تنب سبک فردوسی
و نظامی علاقه بسیار داشت .
وی خواهر زاده جامی شاعر بسیار
معروف عهد تیموری بوده است . روزی
برای آنکه از درجه قوت طبع خود در پیروی
از روش فردوسی مطلع شود نزد جامی رفت
و گفت طبع مرا آزمای کن . جامی این
ایات معروف فردوسی را به هاهی داد تا
استقبال کند :
هر غنی که تلخ است ویرا سرشت
گرش بر نالی بیاف بهشت
ور از جوی غلغله بهنگام آب

یک بخت آنکسی که داد و بخورد
بادو ابراست این جهان الفسوس
از فردوسی (وفات ۴۱۱)
سپاسم ز بزدان که اوداد زور
ستایش که داند سراواد اوی
مگر اودهد پادمان بندگی
شادست یکسر یزدان زبید
که بهشتند او است و داند اوی
ستدیده را اوست قریادر
باید نهادن دل اندر فریب
کجا آنکه میسود تا جاش بابر
نهالی همه خاک دارد و غشت
از فرخی (وفات ۴۲۹)

حرف و قیامت و قدر تو فضل و هنر است
اسه بدیدار و دیندار و بسود و بـزبان
هر بزرگی که فضل و بهنر گشت بزرگ
نهود خوره پید گفتن بهسان و فلان
گرچه بسیار بماند بنیام اندر تبع
نهود کنندو نگرده هنر تیغ نهان
ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میخ
نهود تیره و افروخته به باشد به میان
شیرم شیر بود گرچه به زنجیر بود
نبرد بند و نلاده حرف شیر زبان
باز هم باز بود ورچه که او بهاف بود
حرف بازی از باز فکندن نهان

که بیش از هر چیز مبتنی بر استقامت از افکار فلسفی و علمی
و آردن اصطلاحات علوم (حتی طب و ریاضی) در شعر و توجه
بلفات عرب و استعمال دوراد معابای آنست شاعر خراسانی
زبانی روشن و سریع دارد ، با فکار بار یک و مضامینی که
فهم آنها خواننده را بر حمت اندازد متوجه نیست . زبان او
که لجه دری اصیل است در نهایت درستی است . این نکته
قابل توجه است که زبان شعری سبک خراسانی نزدیک به
قدیمی تر عهد ادبی فارسی در دوره اسلامیست و همین سبب
دارای کهنکی خاص و از ذهن و فرق ایرانیان معاصر
قدر دور است . همین جهت شهرت شاعران سبک مذکور
امروز در میان ما کمتر از شاعران سبکهای دیگر و علی-
الفصوص سبک عراقی است . روانترین سخن شاعران این
سبک را باید در اشعار فردوسی و فرخی جست . استادان
بزرگ این سبک اینها هستند :

رودکی ، دقیقی ، کسایی ، پوشکور ، فردوسی ،
عنصری ، فرخی ، منوچهری ، ناسرخسرو ، معوی ، محمود
سعد سلیمان ، سنائی ، عثمان مختاری ، فخرالدین اسعد
کرکائی ، ازرقی هروی ، انودی و جز آنان ...

اکنون برای نمونه قطعاتی از چند شاعر مشهور
این سبک در اینجا نقل میشود . از رودکی (وفات دوسا ۳۲۹)
شادزی با سیاه چشان شاد که جهان نیست چرسانه و باد
ز آمده تنگدل نباید بود و ز گذشته نکره باید باد



یک پستلوی ایرانی پیش بینی میکند



در مال نو بارک دایم و قرب میگویند ایران را وارد اتحادیه های نظامی خود میکنند وقت ایران با وجود کار شکنی های انگلیس روز بروز بیشتر بفروش خواهد رسید

شاه ایران بخارج کشور مسافرت میکند و انتضاء خانواده سلطنتی بایران باز میگردند

اختلاف مصدق و کاشانی شدت می یابد ولی بالاخره این اختلاف با وضع خوبی تمام میشود

مخالفت دکتر مصدق سخت علیه او فعالیت میکنند ولی ملت ایران پشتیبان جدی اوست

هفته ثقت

یکی از پیشگویان فاضل و زبردست که تاکنون از معرله نام خود جدا خودداری میگرد و بسیاری از پیشگویان او در تهران مصور منتشر شده و به حقیقت پیوسته است آقای «آزاد» از ۱۰۰۰ در روزنامه آزادی آزادی است. پیشگویانیکه وی در شماره ۹۹ تهران مصور را - ج شکست تر و من در انتضات، سخته - نالین، مصمیم دکتر مصدق درباره کناره گیری از نخست وزیری و پشتیبانی ملت از او کرده، همه جامه عمل پوشید، اینک سؤالات خبرنگار ما از آقای آزادی در باره حوادث سال نو:

س - بقیه شاد سال جدید کار نفت بکجا می کشد؟
ج - در سال ۱۳۳۲ وضع ایران در باره نفت نسبت بسالهای قبل بهتر خواهد بود معاملات نفتی از بابت فروش نفت خواهد شد، از حیث مادیات گشایش فوق - الماده ای خواهد شد بطوری که کلیه مخارج شرکت ملی نفت ایران تأمین شده و اضافاتی هم پیدا خواهد کرد که صرف همران کشور میگردد. بطور کلی در این امر گشایش فراوانی حاصل می شود، در این مورد کار شکنی دولت انگلیس بفتح شرکت سابق عملاً ادامه دارد ولی چون کاری آن کشور از پیش نمی برد تسلیم رای ملت ایران شده قسمتی از مطالبات دولت ایران را شرکت سابق نفت خواهد پرداخت. باید اضافه کرد که از هر سو برای خرید و حمل نفت بکشور ایران مراجعه خواهد شد درباره حکمت پیش بینی اینجانب بر اینست که بالاخره پس از کار شکنی های چند کار مذاکره ی نفت به حکمت می انجامد و در حکمت ملت ایران پیروز مندرجه آمد شد ولی خاتمی امر نفت به پایان سال و حتی سال بعد خواهد انجامید تا بکلی به پیروزی ملت ایران خاتمه یابد.

س - آیا ایران وارد یکی از دو بلوک شرق یا غرب خواهد شد؟
ج - دولت ایران چنین قصدی ندارد با وجودی که فشارهایی هم وارد می آید که کار را به دشمنی و ضدیت می کشاند و یادداشت هایی هم در این باره رد و بدل میشود که مواعید و مساعدتهای کلی در آن پیشنهاد میگردد. برای آنکه ایران وارد یکی از دو بلوک شود نمائندگانی به ایران خواهند آمد که مایوس باز می گردند. با وجودیکه تحریراتی از ابیادی اجاب میشود کار را به اختلافاتی می کشاند (که نمونه ای از آن اختلاف در باره دولت و رئیس مجلس است) و آنچه اینجانب پیش بینی می کنم قبول دعوت یکی از دو بلوک برای همکاری از طرف ایران بسیار بعید است سراجام ممکنست بنا بمسالحه و مقتضیات سیاسی دولت ایران دو برابر یکی از دو بلوک تمهید مشروطی بنماید نه قبول عضویت. بدین طریق فعالیت هایی که برای وارد کردن ایران یکی از دو بلوک می شود پایان می یابد.

س - پیش بینی شما نسبت بمقام سلطنت و دربار ایران چیست؟

ج - آنچه که اینجانب پیش بینی می کنم شاه غالباً در باره امور کشوری

متفکر و مشغول مطالعه می باشد هر چند کسالتی ندارند ولی نمیتوان گفت که آسایش فکری کامل دارا می باشند. ایشان فوق العاده نسبت بدولت دکترو مصدق نظر مساعد ابراز میفرمایند. پیش بینی اینجانب اینست که دکترو مصدق سعی کافی مبذول خواهد داشت که به باعث رضایت اعلیحضرت خواهد کردید.

پیش بینی میشود که برای شاه خیر خوشی در سال جاری خواهد رسید. منسوبین و اقربای اعلیحضرت بالاخره بایران باز خواهند گشت ولی این بازگشت قطعی برای شاه ندارد.

شاه سفری بخارج خواهد کرد و با موفقیت بکشور باز میگردند.

س - پیش بینی شما درباره اختلاف بین رئیس دولت و رئیس مجلس چیست؟

ج - پیش بینی میشود که طرفین از این پشامه فوق العاده ملول می باشند و بهیچوجه مایل بوجود اختلافات نیستند ولی برخی از اطرافیان این آتش را دامن می زنند بین کاشانی و مصدق ملاقات هایی می شود. چندی این اختلاف پایان می یابد ولی متأسفانه دوباره آغاز میگردد. بطرفین بر اثر این اختلافات لطمه وارد می آید.

ولی بالاخره کار به رفع اختلاف همیشه خواهد انجامید.

س - روابط ایران با انگلستان بکجا می انجامد؟

ج - با آنکه انگلستان تاکنون از اجبازی با ملت ایران نتیجه ای نبرده است ولی دست از دشمنی بر نخواهد داشت، پیش بینی قطعی اینجانب آنست که سرانجام این لجبازی به منوالیت آن کشور و فتح و پیروزی ملت ایران می انجامد...

س - درباره ایران با اتحاد جماهیر شوروی چه پیش بینی می کنید؟

ج - شورویها در فکر مسالحه با ایرانها می باشند، در این باره معاملات پایایی با کشور ایران خواهند کرد که در عین حال سوءظن آنها بایران باقی است ولی بدینج دفعه سوختن خواهد شد احتمال دارد تا آخر سال قسمتی از مطالبات ایران را بدولت شوروی بپردازد. همچنین پیش بینی میشود که هیچگونه زحمت و زبانی از سمت شوروی بایران نباشد و حتی کمک هایی هم بایران خواهند کرد.

س - درباره رابطه بین ایران و آمریکا چه پیش بینی کرده اید؟

ج - احتمال می رود دولت آمریکا مساعدت خود را موقتاً بعلت عدم انجام خواسته هایش قطع بنماید بطوریکه قطع امید ایران از آن کشور میشود، پس از چندی دوباره دولت آمریکا مساعدت خود را از سر خواهد گرفت.

س - درباره حکومت مصدق در این سال چه پیش بینی می کنید؟

ج - دکترو مصدق با پر جنجال تر - سن وضعیتی در سال نو روبرو میشود، مخالفین ایشان نسبت بگذشته که تقریباً صفر بود و قدرتی نداشتند شروع باشکالتر اش می کنند ولی مصدق میتواند تمام آنها را حل کند.

بدیهی است تا وقتی که وضعیت مزاجی ایشان اجازه بدهد با کم - مال موفقیت بکار ادامه میدهد. احتمال یکبار کناره گیری

ایشان و تقاضای ملت از نامبرده برای قبول مسئولیت و ادامه زمامداری می رود...

س - اکنون آیا می توانید در باره وضعیت داخلی روسیه شوروی در سال نو پیش بینی هایی بنمایند؟

ج - پیش بینی اینجانب درباره اوضاع داخلی شوروی اینست که مردم آن کشور بسیار پریشان حال و گرفتار خواهند شد.

سران دولت نسبت بیکدیگر سخت بدبین خواهند شد و تحریکات و ضدیت علیه یکدیگر بعمل می آورند. عده زیادی از رجال شوروی در وحشت و خوف بسر میبرند اغلب بعلت اتهاماتی در دادگاهها محکوم میگردند و ممکنست یکی از سران زبده به خارج از شوروی فرار کرده و یکی از رجال معروف آن کشور در داخله از بین برود.

پیش بینی کشتار های سهمگینی در روسیه می رود که منجر بزندان شدن و تبعید عده ای خواهد گردید. بدببال این حوادث پایه حکومت جدید مستقر و مستحکم شده و عهد نامه های جدیدی بآدولف هم سیاست منفعت خواهد شد باید افزود که در سال نو ذراعت در شوروی خوب و محصول فراوان خواهد بود.

س - برای ایرانها در رئیس جمهوری آمریکا چه پیش بینی میکنید؟

ج - موفقیت هایی نصیب ایرانهاور میشود و ستایش در خارج و داخل بردشانش غلبه دارد. اصلاحاتی در داخله خواهد کرد ولی مسافرت برای وی چندان فایده ای ندارد و احتمال دارد در هنگام یک مسافرت زبانی متوجه وی گردد که فوق العاده مهم نخواهد بود.

س - احضار ناوگان آمریکا از فرمز آیا موجب بروز جنگ نخواهد شد؟

ج - این عمل بطور قطع موجب بروز جنگ جهانی نمیشود بلکه یک مانور سیاسی پیش نیست. اما باید گفت که میلیون چن با کونیست ها جنگهایی خواهند کرد که بطور مداوم در جبهه های ثابت نخواهد بود.

بدیهی است این کار دو بلوک شرق و غرب را هوشیار تر خواهد ساخت که برای تسریع در خاتمه دادن بچنگ کره نافع است.

اما اینکه آیا چانگ چوک بچین کونیست راساً حمله خواهد کرد یا نه اضافه میشود که وی در این کار مردداست ولی حملاتی بشکل دستبرد که باعث خسارت و زحمت چین کونیست میگردد بعمل می آورد ولی طرفی نخواهد بست. پیش بینی میشود که عاقبت شکست نصیب چانگ چوک گردد.

س - درباره جنگ کره چه پیش بینی میکنید؟

ج - راجع بختانه جنگ کره ملایم کراتی جریان می یابد و طرفین وارد گفتگو میشوند در ضمن نبردهای خونینی سال نو در کره رخ خواهد داد که تلفات جانی و مالی و خسارات فراوانی بعمل می آید این نبردها و خرابیها و خسارات در کره شمالی بیشتر است. بالاخره پس از کشتار فراوان و خسارات بی حد عاقبت الامر جنگ کره بصلح می انجامد.

س - آیا می توانید در باره روابط آمریکا و شوروی در سال جاری پیش بینی هایی بنمایند؟

ج - آمریکا بیشتر از شوروی مایل باستقرار روابط دوستانه می باشد.

می توان گفت دولت شوروی با وجودیکه از قدرت امریکا بیسناک است احتیاطی بداشتن روابط صلح جوانه ندارد. در سال نو چندی روابط دو بیهود می رود ولی بدببال آن شدت تیره خواهد شد. در ثلث آخر سال روابط این دو کشور نسبت بسنوات اخیر بر اتب بهتر خواهد بود و باعث امیدواری خواهد گردید.

اوضاع عمومی جهان

یکی دیگر از پیشگویان، مروف حبیب الله نجومی فرزند مرحوم منجم باشی شیرازی است که درباره حوادث سال آینده چنین پیش گویی میکند «در سال نو بهال زحمت کشتان و کشاورزان توجه بیشتری خواهد شد، در فروردین ماه امسال یکی از بزرگان عرب بمیدر دو حال یکی از سلاطین رو بوخامت می رود، محصولات کارخانه های داخلی مرغوب میشود و مردم باستمال مصغوعات داخلی راغب میگردند، در خرداد ماه احتمال شدت اختلاف در بلاد می رود و یکی از فرماندهان بزرگ بکاری که سابقاً داشته منصوب میگردد، اقدامات مؤثری برای توسعه کشاورزی واحداث چاههای عمیق و بستن سدها و استفاده از وسائل قتی جدید زراعتی صورت میگیرد، در اواخر خرداد ماه قراردادهای مهم تجارتنی با کشورهای خارجی منعقد میشود، در تیر ماه بین مسالک شرق و غرب اختلافات شدیدی روی میدهد، ولسی ماه بعد اختلافات طبقاتی و صنفی در مسالک غرب پیش می آید، در آبان ماه یکی از رجال برجسته مغرب زمین فوت نمیشد.

در آذر ماه از «قران احسین» که ششم دی ماه در برج عقرب واقع میشود احتمال می رود در بلاد مغرب و سواحل آن اختلافاتی پیش بیاید که منجر بزور و خورد خواهد شد، در همین ماه یکی از افراد مقتدر از کار بر کنتر میشود.

انقلاب در عراق

عبدالله نوبخت منجم باشی لژیکی دیگر از پیشگویانست که درباره حوادث سال نو چنین اظهار میدارد «در سال جدید بلاد های سفتی خواهد وزید، ولسی زار عین و دامادان استفاده شایانی میبرند، در خراسان احتمال گرانسی قیمت اجناس و وقوع آشوب می رود، در عراق عرب فروش و اقلایی میشود ولی دوا می نخواهد یافت، اگر تا آخر تابستان بین کشورهای غرب سازش و صلح نشود، احتمال بروز جنگ و سرایت آن بسایر قطعات عالم می رود، در سال آتی یکی از سلاطین خارجی می میرد، در خرداد ماه یکی از شخصیت های معروف عربی از دنیا می رود، در همان ماه زلزله هایی در بعضی از نقاط روی میدهد، در مرداد ماه در قاره هند آشوب و فتنه می پیامیشود، در مهر ماه بعضی از اسرار سیاسی و مرمزانه که بین زمامداران دنیا وجود داشته فاش میشود.

غرق کشتیها

حاج میرزا اسمعیل مصباح (نجم - المسالک) که ۳۲ سال است تقویم دولتی و رسمی را مینویسد درباره حوادث سال ۱۳۳۲ چنین عقیده دارد «در اوایل سال نو بین بعضی از کلا اختلافاتی پیدا میشود، در بعضی از مرزها اغتشاشات و نا امنی هایی روی میدهد، در مرداد ماه بین بعضی از روسا دول قرار دادهایی منعقد میشود، در آذر ماه اختلاف و تیرگی هوا ظاهر میشود و در بین کودکان امراض سفتی بروز میکند، در بعضی از شهرها اغتشاش و نا امنی روی میدهد، در سال آتی اوضاع کواکب دلیل بر ظهور سیاستهای جدید و مذاکره بین سلاطین و اغتشاش در بعضی از سرحدات است، در سال مو بور کشتیهای زیادی غرق



اقدس خانم دیگر پاک از دل
و دماغ افتاده و از زندگی بیزار شده
بود. آخر چقدر میشود نشست و
زخم زبان مادرش و خواهرش و شوهر
و هزار کس و بیکی را تحویل گرفت
و دم نزد اقدس خانم از توی آینه
که نمی توانست یک بچه «توپول»
موبول» در بیاورد و توی بیل اقوام
شوهرش بگذارد، بچه را باید خدا
بدهد ولی وقتی خدا در این
صفت را بر روی زن و شوهری
می بندد چه می شود کرد جز آنکه
رضا داد پرهای خدا، اقدس خانم

آدمی دست و پایی نبود، او
ناحال هرکاری که از دستش بر می آمد برای
بچه دار شدن کرده بود هر آب دماغی که
تجویز کرده بودند بسر ریخته بود، هر
کافه ای را که توصیه کرده بودند با غذای
خود و شوهرش مغلوط کرده بود، هر اقدامی
را که لازم شده بودند هر قدر قبیح می نمود
انجام داده بود ولی مگر این که زبان لال،
خدا پاک فراموش کرده بود که این ها زن
و شوهر هستند و کارخانه بچه سازی خدا،
اصلاً و ابداً سفارشات مکرر این دو موجود
بخت برگشته توجیهی نداشت.

از این جهت حجب نیست که اگر
اقدس خانم دیگر کاسه صبرش لبریز شده
و دلش از زندگی بهم خورده بود و از خدا
مرگ می طلبید...

چه فایده دارد زنده بمانیم و می
حساب روز و ماه و سال را نگاه داریم.

ا. حریفی بود که یک ماه قبل از حید
سال پیش بزبان اقدس خانم افتاده بود و
شب در روز فکر میکرد که چطور خود را
از قید زندگی نجات بدهد. با این حال وقتی
شب چهارشنبه سوری رسید سبکینه سلطان
کلفت اقدس خانم توی جلش رفت که «دیس
است خانم، از بسکه فکر کردی دیگر
هیچت نمانده، بلند شو، امشب چهارشنبه
سوری است، بپوش و برو به راه کن، جنت
و خیزی کن، رادیو بگیر تا ساز و ستوری
بزن، آجیلی خام بخر و بیار، بشکنیم.
برو فالگوش بایست که بجان مزخرف خودت
هرچه آدم بشنود رد خور ندارد، بعد
چادری سر کن یا بریم با قاشق زدن بساط
آتش ابودردا را جور کنیم تا دوا و درمان
باشد... بالاخره اینقدر سبکینه سلطان مثل
کنیز ملا باقر، در گوش اقدس خانم خواند
که اقدس خانم مصمم شد هرچه یاد آید...
اقلاً هیچ کار نمیکند، امشب با فالگوش برود.

در پناه دیوار سستی یک کوچه بالاتر
از خانه اش، اقدس خانم خود را در چادر سیاه
پنجیده و نه کرده بود که خدا یا خداوند
آیا من بالاخره صاحب بچه ای خواهم شد؟
و این درست وقتی بود که آقا میرزا
جواد باشا گردش گفتگوکنان پیش می آمد.
- ارباب، یک تومان دیگر هم امشب بده.
- «سنار» بیشتر هم خبری نیست...
- آخر من با این چند قاز چکار کنم.
- برو بپوش!

و آن بچه بگوش اقدس خانم رسیده بود
هین «بروبیر» بود که جان از بدنش
گرفت، قلبش بطش افتاده، پاش بنای
لرزیدن گذاشت و بر لبانش آمد که: من
می دانستم که باید بپوشم... باید بپوشم...
و دهانجا از شدت ضعف روی زمین نشست...
«بروبیر» مثل اینکه این یک فرمان
آسمانی بود که اقدس خانم خود را مجبور
باطاعت از آن می دید، اگر تا حال مردد
بود در دلش هنوز نور امید می درخشید که

قصه

از مهر داد

سر پیچ چراغ بود ولی از برق خبری نبود...
- عجیب، پس کوی برق؟ چرا من را
نمی گیرد؟ این چه «سفره ای» است؟
و چند دقیقه بعد سبکینه سلطان در حالی
که با چراغ گرد سوز وارد اطاق می شد
فرار زن می گفت:

- مرده شوی این برق را ببرد، مثل
آدم های حمله ای یک مرتبه از حال می رود...
اقدس خانم عصبانی، دوی تفت خواب
خود افتاد و باز بکر فرود رفت، اصلاً این
مرگ لغتی چرا از چنگ من فرار می کند، نه
هر طور باشد من باید جانم را خلاص کنم از
شیر وانی خود را تا توانستم پرت کنم بجهنم برق
خاموش شد بدو که الا خودم را خفه میکنم؛
باین خیال بلند شد و نگاهی به سیم آویزان
چراغ توی اطاق کرد و پیش خود گفت:

«این از همه بهتر است»
تا زده سبکینه سلطان توی آشپزخانه می
خواست تکه های کوکو را از ایشرو بآن رو
کنند که صدای هولناکی، قلبش را پایین
ریخت و وقتی وحشت زده وارد اطاق خانم
شد دید قستی از سقف زیر شیر وانی پایین
ریخته و خانم توی مثنی خاک و کچ و کاه
«وول» می زند و فحش می دهد.

- واخ! خانم چه شد.
- هیچی پدر سوخته، خانه اش را
مقوائی ساخته، داشتم چراغ را پاک می
کردم صندلی زیر پایم در رفت، دستم را بسیم
گرفتم، سقف پایین آمد.
و سبکینه سلطان در حالی که می گفت: «خدا
خیلی رحم کرد» بیرون رفت تا جاز و واکس
انداز برای جمع کردن کچ و خاک های باورد
اقدس خانم باز در این فکر بود که چه کند:
- ای مرده شو بخت مرا ببر در ک
هم از من روگردان است.

و بعد عصبانی و مصمم از پله ها پایین
آمد و کنار حیاط رفت و در آب انبار را

ممکن است دور حنجره برایش باز شود، با این
حرفی که بر زبان برزاجو آید و او بوش
خورده بود. دیگر در مقابل خود راهی نمی دید جز
اینکه برود و بپزد... فقط چیزی که فکرش
را مشغول کرده بود این بود که چطور بپزد...
اول تصمیم گرفت که از ارتفاع زیادی
خودش را بزمین پرتاب کند و جان خودش
را راحت کند و بدن قصد نرود با مرگ گداهت
تا از توی راه روی طبقه بالا، به شیر وانی
برود ولی یک مرتبه سرو کله سبکینه سلطان
پیدا شد که: وای خانم داری چکار میکنی؟
- هیچی می خواهم بپزم... بپزم...
شیر وانی ها را به بینم... به بینم شب عیدی
سالم است یانه...

- چه حرفها! اول این کار مال اول
زمستان است نه آخر زمستان، دوماً تازه
این کار روز است نه شب، سوماً مثل اینکه
خدا ی نکرده شبایک چیزشان می شود...
راستی فالگوش ایستاده بودید چه شنیدید؟
- هیچی! خوب نمی روم، دیگر چقدر
بر می گویی؟ و بعد وارد اطاق خوابش شد و
در را بست و باز توی فکر رفت.

- این کار که نشد، اصلاً کار خوبی هم
نبود و ممکن است آدم یک گوشه بدنش ناخن
بشود ولی نبرد، خیلی از زندگی خوشم
می آید که بی دست و پا هم شوم و یک گوشه
بینم و قدرت تکان خوردن هم نداشته باشم
نه! باید کار دیگری کرد... این بار اقدس
خانم باین نتیجه رسید که برق از همه وسایل
خودش بی درد ستر است و باین خیال
یک صندلی چرمی زیر بسا گذاشت و لامپ
چراغ اطاق را بالا برد و پس از اینکه نگاهی
وداع آمیز از پنجره اطاق تاریک خود به
بیرون افکند، انگشت را بطرف سر سیم
های پشت پیش برد...

- خدا حافظ زندگی!
دو انگشت اقدس خانم کاملاً در داخل

چطور چهارشنبه سوری درست شد!

سرد چهارشنبه بدنام اثر کند.

بدین ترتیب «آتش» و «چهارشنبه» و «آخر سال» با هم
جوړه شدند و... و بدین ترتیب برای خود «آجیل مخصوصی» نیز فراهم
کردند و گرم کار خود بودند که سرو کله «فالگوش» نیز پیدا شد و
کواست قاب آن ها را بپزد و در جمع آنها راه پیدا کنند.
این دیگر هدیه رحمان و ساحران بود تا برای یک روز
از سال همه را مثل خود فالگیر کنند و هوس آن را هر ذلها
یافتند و بعد برای دیگر روزهای سال دکان خود را گرم سازند
سپس سرو صدای «بیانه» و «قاشق» بلند شد. او را هم بیازی
گرفتند، این یکی را سداها و مرسه ها علم کرده بودند. کاسه کدالی
بدر هر خانه ای می رفت و آقادر آتش می زد، گلابی، نخودی، برنجی
آوردی... می یابورد و قسمتی از آن خرج آتش «ابودردا» می شد
که در آن از خمیر، دو مجسمه مردوزن می انداختند و بخوردیماران
می دادند. آخر وقتی زن و مردی با هم بجوشند، خوشی و سعادت
ببار می آورد و لعل آدمیزاد را پایدار می سازد. از آن پس
چمنه ای از در درآمد و بی محابا بر آتش پزد که «سرخ» تو از من
زردی من از تو» همه بر آفتند و در را بستند تا دیگر کسی
وارد نشود! آخر وقت بود که در زدند همه گفتند که: کی سخت منم
گفتند از کجا می آتی سخت: از عروسی گفتند چه آورده ای؟ جواب
دادند رستی!

گفتند در را بروی این هم باز می و حالا مراسم چهارشنبه
سوری محجولی از همه این بر خورده است.

چهارشنبه سوری جلودار عمو اوروز است و وقتی سر و
کله آن پیدا میشود، مردم بخود می آیند و می فهمند که همین یکی
دوروز «عمو اوروز» قدم ر نه کرده و مشتاقان را از فیض
زیارت خود برخوردار خواهد ساخت.
این چهارشنبه سوری از کهنه رسوم روزگار است عمری
دراز مانند لوح دارد و معجولی از هر و عجم و مسلمان و
آتش پرستی است. اولها فقط آتشی زبانه می کشید.
این آتش سالها در چشم پدران مامقدس بود و هنوز نیز
بهنگام روشن کردن چراغ «صلوات می فرستیم» و «بهاه چراغ»
سوختن می خوریم آتش سالها می سوخت و می ساخت تا اینکه کم کم
پای او را بهمانی و جشن و سرور باز کردند و چون نیاکان ما
معتقد بودند که ارواح پاک «فرزهر» در روزهای آخر سال از
آسمان زمین می آیند به مهمت قدوم آنان، مسجالی عیشی در
پایان هر سال آراستند و با نور و حرارت آتش بدان مجامع انس
روشنی و گرمی بخشیدند تا بدینهای سال کهنه بسوزد و سالو
بهنگام ورودش هر چه می بیند خوبی و زیبائی باشد،
مدتها آتش باروزهای آخر سال دوستی داشت تا اینکه
فلو بالای چهارشنبه پیدا شد، چهارشنبه را عرب ها با آتشی دوست
کردند زیرا هر قدر آتش بخوش قدمی خوش شگولی بهره بود،
چهارشنبه به بد قدمی و بد شگولی شناخته می شد. بالاخره عرب و
عجم غل خود را روی هم ریختند و دست چهارشنبه را گرفته و در دست
آتشی گذاشتند بدین امید که دم گرم این آتش روشنی بخش در مزاج



ویلون و صبا

در گوشه طاق خانه استاد و صبا، احباب و آلات
موسیقی دور هم جمع بودند نه تار دل و
دماشی داشت، نه سناوار حالی، نه از ستور
صدائی بر می آمد نه از نی لوائی، ویلون
در گوشه می چرت می زد و پیانو با تنه سنگینش
در کنار دیوار اطاق بطواب رفته بود...
همینکه استاد با طاق گذارد، در بساط
کور و خاموش آنها، روشنی و حرکتی به
چشم خورد و تبسمی به لبهایشان راه یافت
استاد چنانکه گویی با همه قصد شوخی و
«ور رفتن» دارد، «تار» را در آغوش
گرفت و چنگی بر تارهایش زد و گفت:
«بخوان برایم به بینم... تار بسدا در آمد
امانه آنتان که باید و شاید گفت و بخدا
حال و حوصله ندارم، بن «کنزل و زبیری» را
برسان تا ار له بیاندازم، آخر دور از دوست
چطور... خود خواند استاد، قیافه اش درهم
رفت و گشت حالا تو هم برای من لازمیتی
راستی که تا زکیما خیلی کند دماغ شده ای،
یا «سه تار» جانم، بیاتو برایم بخوان...
دست های نوازشگر استاد نرم و آرام
بر تارهای سه تار، برگلوگاه آن، بردست
بقیه در صفحه ۳۰ - شماره ۵۶۱

دهاتیهای خراسان (آلها) و (غولها) را چگونه از ده خود بیرون میکنند

مردی از راه فرا میرسد و با کلید و قفل بخت دختران دم بخت را باز میکند

دختران روی چرخ کوزه گری می نشینند و هفت بار دور خود می چرخند و این شعر را میخوانند

دختران زیباتر از بزرگی راوارونه بر سر میگذارند و بی میگویند (بختم و آشد، بختم و آشد)

قبل از طلوع آفتاب کوزه سفالین آب نمیده ای را بایک قیچی و مقداری نخ سفید برداشته به همراه زن شوهر داری از کتان خود می رقتند لاجوی آب، کوزه را پراز آب میگردند و در کنار خود میگذارند، بعد قیچی را که همراه آورده بود به لای کوزه قرار میدادند و سپس بزمین می نشستند بعد زن شوهر داری که همراه آنها بود و هشت دختر را با نخ سفید بهم می بست و خودش در گوشه ای پنهان میشد، اولین را که زنی که از آنجا عبور میکرد میفهمید که دخترک برای چه آنجا آمده است، بنابراین جلو میآمد و قیچی را بر میداشت و نخ میان دو انگشت را با قیچی پاره میکرد و میگفت «بختی بخت را بریدم» بعد قیچی را زمین می گذاشت و میرفت دخترک کوزه آب را برداشته، پستزل بازمیگشت، همینکه پستزل میرسید لغت میشد، سپس يك خار كشك صاب راوارونه روی سرش می گذاشت، و هفت بار دور حیات می چرخید و در هر نوبت هفت بار میگفت «بختم و آشد، بختم و آشد»

بعد خراسان و اصفهان رسم بسود که اگر دخترها بختشان بازمی شد پسران دباغ خانه می رفتند قیلا دختر در خانه مانده و با به بخت، هفت دانه گرد و هفت دانه شمع و یک عدد قوری و مقداری شیرینی میبرد و شب چهارشنبه آخر سال با زن شوهر داری بیکی از دباغ خانه های نزدیک شهر میرفت در دباغ خانه شیرینیا رابه دباغ میداد و همراه او بسر حوض های دباغ خانه میرفت، در آنجا هفت گرد و زابل هفت حوض می گذاشت و یکیک را زیر پا می شکست پس از آن از حوض هفتم برمیکشت و مجدداً از کنار حوض ها عبور میکرد و بهر حوض که میرسد، دباغ یکی از شمع ها را درون می ساخت و جلوی پای او در محلی که کرد و هاشکسته شده بود می گذاشت و این عمل را ادامه میداد تا به حوض هفتم میرسد پس از انجام این مراسم دختر قوری را از آب دباغ خانه بر میگرد و با خود پستزل میبرد، درین راه با اولین مردی پسر که رو برو میشد چند کلمه حرف میزد و قدری شیرینی باو میداد پس از ورود به خانه با آبی که از دباغ خانه آورده بود هفت چهارشنبه غسل میکرد تا بختش باز شود. در اصفهان دخترها پس از روشن کردن شمعها، هفت بار داخل هفت حوض دباغ خانه میشدند و هفت مرتبه در آن آب بدبو و متعفن غسل میکردند، سپس لباس پوشیده بدون اینکه بدن خود را پاک کنند به حمام شیع بهائی که در راسته بازار مسجد جمعه واقعست میرفتند و با جام مخصوص حمام بروروی خود آب میریختند.

در اینجا چون از حمام شیع بهائی نام مرده شد، بد نیست مختصری در این باره سخن بگویم، میگویند دیک حمام شیع بهائی در زمان حیات شیخ و در دوران سلطنت شاه عباس بوسیله شمع گرم میشد، شیع بهائی قبل از مرگش فرزندش توصیه کرد که به سراغ شمع پی، سوئی که دیک را گرم میکند نرود ولی پسر شیخ بهائی پس از آنکه مدتی از مرگ پدرش گذشت بسراغ شمع رفت و همینکه حفره مخصوص را باز کرد شمع خاموش شد و برای همیشه این گرمخانه عجیب و اسرار آمیز ازین وقت بعضی از دختران اصفهانی هم شب چهارشنبه بدون اینکه مراسم دباغخانه را انجام دهند، به حمام شیع بهائی میرفتند و چهار بار با جام مخصوص که روی آن با خط شیخ بهائی دهانوشته شده، آب به چهار گوشه سقف پینه حمام میپاشیدند، و خود را زیر آبی که از دیوار سرازیر میشد می گرفتند تا بدینوسیله بختشان باز شود.

مرسوم است پس از آتش افروزی دفع قضا و بلاست، باین ترتیب که پس از آتش افروزی بزرگ خانواده که موقع غروب آفتاب در منزل است، مقداری ذغال که علامت سیاه بختی است، و کمی نلک که علامت شور چشمی است، و یک سکه پول در کوزه سفالین میاندازد و پس از آنکه آنرا دور سر خود و افراد خانواده میگرداند در کوچه بر زمین میزند. در خراسان موقع زدن کوزه بر زمین میگویند «درد و بلاه خنه ره، رختم توی کوچه» یعنی درد و بلاهای خانه را ریختم توی کوچه - در تهران که سابقاً «نقاره خانه» وجود داشت، مردم از سر دو نقاره خانه بالا میرفتند و کوزه آب نمیده ای را با خود میبردند و از بالا پائین میانداختند کسانی که نمیتوانستند به نقاره خانه بروند، اینکار را از پشت بام خانه خود انجام میدادند.

مراسم دیگری که تقریباً در تمام ایران مرسوم است، بخت کشائی دختران (در خانه مانده) و (دم بخت) است، شاید در تمام ایران صدها آیین مخصوص برای اینکار وجود داشته باشد ولی ما فقط بدکر چند نمونه آن در نقاط مختلف ایران میبرداریم:

قتل و آئینه
۱- در بعضی از شهرهای ایران رسم است در شب چهار شنبه سوری دختری که دم بخت است قفل را برنجیر می بندد و بگردن خود می آویزد، بطوری که قفل میان دو پستان او قرار میگیرد و نزدیک غروب سر چهارراهی می نشیند، کلید قفل را زیر پای راست و یک آئینه کوچک زیر پای چپ خود میگذارد، پس از چند دقیقه مردی را که از جلوش عبور میکند صد میزند و میگوید «بیا این قفل را باز کن» شخص مذکور کلید را از زیر پای راست دختر بر میدارد و با شوخی و خنده قفل را باز میکند و در می شود.

در کارگاه کوزه گری
۲- دخترهای دم بخت مقداری آب نبات و هفت عدد گرد و از یک عطارد رو قبله میگرد، و به کارگاه کوزه گری میروند، کوزه گر آنها را سوار چرخ کوزه گری میکند و هفت دور میچرخاند، دخترها در هر دور یک عدد گرد می شکند، و اشعار مخصوصی زمزمه میکنند، دوز هفتم که تمام شد مقداری پول و نبات بعنوان نیاز بکوزه گر میدهند و بادل پراز امید به خانه بازمیگردند تا بختشان باز شود.

بسر اغ الاغ ماده
۳- دسته دیگر از دختران در خانه مانده و بی شوهر غروب چهارشنبه آخر سال يك دکان عطاری رو قبله میروند و از او تقاضای پشکل ماچه الاغ میکنند. «اصفها بیا به سرکین الاغ ماده، پشکل ماچه الاغ، و تهرانیا عزیز نثارا میگویند» همینکه عطارد میروند سرکین الاغ را میاورند، دختر قرار میکند، و سه بار این عمل تکرار میشود، مرتبه چهارم دختر مزبور از دکان عطارد پشکل ماچه الاغ را میبرد و آنرا پستزل برده و پس از آنکه خوب میکوبد هنگام غروب آفتاب آنرا بالای بام میبرد، در آنجا دهنه قیچی را باز نموده ظرف پشکل را در میان دو تنه آن قرار میداد، و تا سفیده صبح میگذشت بماند، صبح زود قبل از طلوع آفتاب مقداری از آنرا توی سر که میریخت و بصورت خود میپاشید و می گفت «هر کس کرده کار مرا عاقل - من میکنم جادوی او را باطل».

بختم و آشد، بختم و آشد
۴- دختران بی شوهر آذربایجانی و خراسانی صبح روز چهارشنبه آخر سال

یادگار هزاران سال پیش یکی از مراسم باستانی ایرانیان جشن و سرور است که در شب چهارشنبه آخر هر سال گرفته میشود و این شب را در تمام ایران (چهارشنبه سوری) میخوانند، در هر يك از شهرها آداب و رسوم مخصوصی برای این شب وجود دارد، ولی فانگوش ناشق زنی و آتش افروزی تقریباً در همه جای ایران مرسوم است. مراسم آتش زدن پته و پریدن از روی آن یاد کاران هزار سال قبل است، طبق نوشته های مورخین چون در احادیث و روایات اسلامی روز چهارشنبه به نحوست و بدی یاد میشده باین جهت تمام ایرانیان در شب چهارشنبه آخر سال خرمی از آتش میافروختند و با پریدن از روی آتش که «ناینده فروغ پردانی در زمین و زداینده هر پلیدیست»، نحوست و پلیدیها را خاکستر میکردند و ازین میبردند.

زردی من از تو
در اکثر شهرهای ایران افروختن آتش و پریدن از روی آن، در میدانهای بزرگ، سر چهار راهها و کوی و برزنها انجام میشود، دختران و پسران جوان و خردسال، گاهی هم پیرزنها و پیر مردها از روی آتش میپرند و بی دردی این جمله را تکرار میکنند «زردی من از تو، سرخی تو از من» پس از آنکه آتشها خاکستر شد برای از بین بردن خاکستر مراسم مخصوصی صورت میگیرد بطوریکه در تهران خراسان شیراز و همدان در بعضی از خانواده های قدیمی پس از اینکه آتش تبدیل بشاکستر شد، دختر جوانی از اهل خانه خاکستر را با خاک اندازی بر میدارد و بخارج خانه میبرد در کنار دیوار میریزد، پس از آن مراجعت میکند و در میزند، اهل خانه میبرند کیستی جواب میدهند منم، میگویند چکار داری. از کجا آمده ای؟ جواب میدهند از عروسی بازمیگردم میبرند چه آورده ای؟ میگویند تندرستی بعضی از خانواده ها معتقدند که این مراسم حتماً بایستی انجام شود، والا اهل خانه مبتلا به بیماری میشوند.

آلها و غولها
مراسم چهارشنبه سوری در خراسان از همه جا مفصلتر و باشکوه تر است خراسانیها در شب چهار شنبه سوری نزدیک غروب آفتاب سه یا هفت دسته بوسه در وسط کوچه و بادر من حیاط روشن میکنند، سپس تمام اهل خانه بدون استثنا حتی زنهای بیچه دار بپته های قنداقی را بخل گرفته و از روی پته میپرند و جمله «زردی من از تو، سرخی تو از من» را بطور دسته جمعی میخوانند و شادی میکنند در دهات خراسان موقع پریدن از روی آتش میگویند «آلا بدر، غولابدر - دردا بدر، بلا بدر» و بدین ترتیب آلها و غولها، و دردها و بلا هارا ازده خود میرانند، پس از آن پته هارا میگذارند که تا آخر بسوزد، زیرا خاموش کردن آتش را بد میدانند، وقتی آتش تا آخر سوخت و خاکستر شد بطریقی که گفته شد خاکستر را بخارج خانه میبرند منتهی در خراسان اینکار حتماً بایستی بدست يك دختر بالغ انجام شود.

قضا و بلا توی دریا
در شهرهای جنوبی و در بنادر ایران این مراسم در شب چهارشنبه آخر ماه صفر صورت میگیرد و علاوه بر آتش افروزی، بساحل دریا میروند و با انداختن چند سنگ بدریا میگویند «قضا و بلا تو دریا». مراسم دیگری که در این شب در تمام ایران





هنگام گشت و فصل تابا شد
و آن روزگار سخت غم افراشد
روی زمین چو طلعت عذرا شد
فرخ چورود و رود چودریا شد
در جنبش او فتاد و پر آوا شد
هر شاخه همچو چنگ نکسا شد
آو زکوش، لؤؤلا شد
بنهاده چون عروس دل آرا شد
تن چسب جامه برقد رعنا شد
آزده تن مگرش زسما شد
در جام لاله، شبنم صہبا شد
کم کم دهان غنچه کل وا شد
کل یوسف و نسیم زلیخا شد
ز آن با فروغ سینه ی سینا شد
بیرون از آستین ید بیضا شد
مجنون اسیر طری لیلی شد
کز نقش بال و پر چمن آرا شد
غبرا بسان گنبد خضرا شد
سنبل در آن بسان ثریا شد
نرکس بدیده زهری زهرا شد
ز آنرو بهوی عود مطرا شد
بویا از آن چو عنبر سارا شد
عریان چرا چو آدم و حوا شد
بر تنش ازچه کرته دیبا شد
انسان بفضل و دانش زیبا شد
دولت نصیب کون و کانا شد
دنیا بکام مردم دانا شد
دانا بساند و شهره دنیا شد
آباد از چه خاک اروپا شد
ویران بس ازچه کشور دادا شد
با دشمنت چرا نه معادا شد
با او چو کار تو بدادا شد
ورنه زبون شد آنکه چو حلوا شد
دوران حق وعدل و مواسا شد
روزش سیاه چون شب یلدا شد
آن بشکند حریف که اقوی شد
افغان و قند هارو یغارا شد
بر تو سپرد و خود تن تنها شد
کز بهر روز تنگ مہیا شد
ویرانه خانہی تو از اینجا شد
هر خواسته که از تو بیضا شد
آسان به پیش مردم کوشا شد
آنکو بجای سخت چو خارا شد
نابت قدم چو صغری خما شد
مردم بکار خویش چو دروازا شد
خوشبخت مردمی که توانا شد
چون باغ در بهار مصفا شد
و آن فراز دیش هویدا شد
کلگون بسان لاله حیرا شد
ره را چه شناخته بینا شد
از بردگی در آمد و مولی شد
وین کار اگر چه دیر شد، اما شد
پیدا ز دور چهره ی رخشا شد
بشمش زتن ریخته رسوا شد
آن سالخورده کشور برنا شد
آن طوطی غمش شده گویا شد
آن بیرق نگون شده بر پا شد
آن گوهر نهان شده پیدا شد
لفظی شکر دغور معنی شد
بیرون شد از حشیش و بیلا شد
کیتی نورد گشت و فلک سا شد
لرزه فکن بگنبد مینا شد
جان گیر و سر ربای زامدا شد
خرم کسی که زاده ی فردا شد

آمد بهار و باغ مصفا شد
دوران میش و گاه نشاط آمه
چشم هوا چودیده و امق گشت
زالبرز کوه بسکه فرو شد آب
باغ غموش مانده بفصل دی
ز آوا از مرغها بدرختان بر
از نو شکوفه شاخ درختان را
بادام از شکوفه بسر افسر
افرا و نارون را از دیبا
پوشید مشکبید، قبا از خز
تاباغ را کند چو هوا سرمست
غوش غوش دمید باد صبا در باغ
پدید جامه گل مآنا
افروخت ارغوان بچمن آتش
پاس سپید را چو کلیم الله
پیچید نستر بستانک پیس
طاووس نر شده ست هم کلبن
از بس دمید سبزه و گل از خاک
صحن چمن بگونه ی گردون گشت
لاله بگونه همچو رخ بهرام
شاخ هجر بگل بود آبتن
آمیخته است خاک چمن با گل
بستان اگر نکرد گنه در دی
در اودی از خدای بنامرید
عالم گر از بهار شود زیبا
میلیر قول آنکه ترا گوید
دانش طلب بروز و شبان زیرک
نادان ببرد و رفت ز خاطر ها
دانای ارنه مایه ی آبادی ست
نادانی ارنه موجب ویرانست
چهل است دشمن تو و تا کنون
زودا که خصم بر تو شود چیره
چون زهر تلخ باش بکام خصم
باور مدار با تو اگر گویند
امروز نیز هر که ضعیف افتاد
بیز اردو تو قوی بهم آویزند
از ضعف اربوبد چرات از دست
نادر خزانگی که زهند آورد
برگو کجاست آنهمه اندخته
بیدار بود دزد و تو خوش خفته
میکوش تا دوباره بدست افتد
سستی میر کار که هر دھوار
بادش هرگز دست نسازد پای
از موج خیر حادثه دست آنکو
سود و زبان زهم نشناسد باز
خیزد ز ناتوانی، بدبختی
شکر خدا که بار دگر ایران
ملت ز نو جنبش و جوش آمد
رخسار شنبلیله ی از غیرت
بگشود باز چشم حقیقت بین
برداشت طوق بندگی از گردن
در دست خود گرفت زمام کار
دوران مجد و شوکت پیشین را
آن میش خوار کرک شکمبار
آن آب رفته باز بجوی آمد
آن آهوی رمیده بدام افتاد
آن تیغ زنگ خورده جلا بگرفت
آن گنج بساد برده بچنگ آمد
کوته سخن که کشور ایران باز
بخت آفرین سناره ی اقبالش
افراشته درفش همایونش
توفنده بانگ لای دلیرانش
آهسته تیغ نیز چو آسوزش
ما زادگان دی نه غوشیم امروز



از ذکر نصرت اله کاسمی



گهبان عرب بر فراز قاط مرعع مواظب حرکت سربازان انگلیس در صحرا هست

سرمهین فراموشی

پس از آنکه نفت ایران از چنگ انگلیس خارج شد و در عراق نیز نفت دانه‌داری علیه آن استوار، نفت شروع گردید انگلیس برای آنکه دچار کمبود نفت نشود، در سر راهی خارج فارس شروع با کشف مناطق نفت خیز و گرفتن امتیازاتی نمودند، یکی از مناطق مهم نفت خیز خلیج فارس که سالها بدون استفاده مانده بود، امارت نشین مسقط است که از سال ۱۸۶۲ تاکنون تحت الحاق دولت انگلیس است و امتیازات این منطقه نیز در دست «شرکت امتیازات نفت سعود» انگلیس است، شرکت مزبور تا سالهای اخیر هیچگونه عملیات اکتشافی و بهره‌رسانی انجام نداد و بود ولی از ده سال قبل که دست انگلیسها از نفت ایران کوتاه شد، هم‌دستین و متعصبین نفتی شروع با کشف معادن مزبور نمودند و در ضمن کارش منطقه وسیعی معروف به سرزمین «بریمی» بر خروارند که از لحاظ منابع نفت بسیار مهم و قابل توجه است.

تصرف منطقه نفت خیز

سرزمین بریمی که در پشت شبه جزیره «القطیف» عمان واقع شده تا دریا ۱۵۰ کیلومتر فاصله دارد و طبق قراردادیکه بعد از جنگ بین‌المللی اول بین انگلستان و عربستان سعودی منعقد شده، هیچک از دول حق ندارند نیروی نظامی و یا سربازان چریک و غیر نظامی باین محل بفرستند، از اینجهت درسی و پنجسال اخیر هیچک از دول عربی و یا شیخ نشینهای کناره خلیج فارس درصدد تصرف این منطقه نرینامند ولی بعضی اینکه این سعود و شیخ مسقط از وجود «نفت» در این منطقه مطلع شدند دو سلطان عربی بتهریک تراستهای نفتی انگلیس و امریکا برای تصرف ناحیه مزبور شروع بکار کردند، چون این منطقه در کنار مرزهای عربستان قرار گرفته دولت سعودی زرتکی بخرچ داد و در ۱۸ مهر امسال نیرویی بنطقه بریمی گسیل داشت، و باین حمله ناگهانی قبل از اینکه در مقابل عمل انجام شده انگلیسها واقع شود آنجا را متصرف شد.

نزديكي بين باهریکا

هنوز بیش از چند روز از تصرف بریمی نگذشته بود که ناگهان از طرف پادشاه بین‌امانی برای تصرف یک قسمت دیگر از خاک مسقط که تحت الحاق انگلیس است صورت گرفت، این منطقه که بنام «شاونام» است در مجاورت امارت نشین مسقط و در کنار دریا واقع شده، پادشاه بین برای اینکه در مقابل انگلیسها قدرتی پشت سر داشته باشد پسر خود امیر سبغ الاسلام را بامریکا فرستاد تا در این باره با مقامات دولتی امریکا مذاکره کند، امیر سبغ در

جنگ در ریگزارهای عربستان سعودی انگلیسها برای تصرف مناطق نفت خیز عربستان مشغول تلاشند هوایماها و زره پوشهای انگلیسی قبایل بی دفاع عرب را گلوله باران میکنند عربستان سعودی از جنایات انگلستان بسازمان ملل شکایت کرد

فارس و سواحل بین روانه کردند، ضمناً به حکم مسقط گفتند که طبق قرارداد ۱۸۶۲ از انگلستان تقاضای اعزام نیرو نمایند، حاکم مسقط در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۲ طی نامه‌ای از دولت انگلیس تقاضای کمک برای تصرف قسمتی از ناحیه «بریمی» را نمود فردای آنروز چند فروند هواپیمای جنگی انگلیس بر فراز بریمی پرواز کرد و چند تانک و زره پوش انگلیسی نیز در منطقه مزبور بحرکت درآمدند و بطور دوستانه به این سعود پیام دادند که اگر آنجا را تغایه نکنی قوای انگلیس از منطقه عراق بمنطقه مزبور حرکت کرده و آنجا را اشغال خواهد کرد، ولی برای اینکه دو دنیا بدنام نشود روز ۲۷ مهر اعلامیه‌ای از طرف وزارت خارجه انگلیس منتشر گردید که در آن نوشته شده بود.

دولت سعودی ضناً پیشنهاد نمود برای تعیین سرنوش منطقه مزبور بآراء عمومی سکنه این ناحیه مراجعه شود ولی انگلیسها حاضر بمذاکره و حل مسئله مورد اختلاف نشدند و هر وقت دولت عربستان جهت وساطت بمقامات امریکایی مراجعه میکرد امریکاییها بیپناه شروع انتصابات میگفتند تا باین انتخابات رئیس جمهوری بایستی صبر کنند تا ملل امریکاییها موجب شد که انگلیسها نیروی هنگفتی از شیوخ و امارت نشینهای سواحل خلیج جمع آوری کرده و چند واحد سرباز مستعمراتی نیز به «دبی»، «شارجه»، «قطر» و «مسقط» بیاورند انگلیسها باین نیرو شروع بعمل و شیخون بساکین دهات و قرا، بریمی و سایر نقاط عربستان سده‌دی کردند یکماه قبل نیز افسر سیاسی ژنرال کنسولگری انگلیس در شارجه باینک واحد زره پوش انگلیسی به «بریمی» رفت و در حالیکه هواپیمای انگلیسی که از بحرین پرواز کرده بودند او را معانطت میکردند، دستور حمله بقبایل بی سلاح را داد و در نتیجه چندین هزار نفر زن و مرد و کودک را کشته و مجروح ساخته و عده‌ای را بنحوان اسیر و برده تحویل حکام سواحل خلیج دادند.

شکایت بسازمان ملل متحد
دولت عربستان سعودی و قسماً از اقدامات انگلیسها مطلع شد و نیروهای جدیدی به منطقه بریمی فرستاد و برای پایان دادن به جنگ و خونریزی در سواحل خلیج فارس هفته گذشته بسازمان ملل متحد شکایت کرد متعاقب اقدامات مزبور از طرف سفارت خانه‌های عربستان سعودی در کشورهای مسلمان اعلامیه‌های منتشر شد و متن ظهارت سفیری وزارت خارجه عربستان سعودی



این پیرمرد عرب که خانه او را بمباران انگلیسها کرده برای آزادی، جنگ انگلیسها می‌برد

انگلیسها عشایر و قبایل جیره خوار خود را بجنگ اعراب بی پناه و بی دفاع می‌برد

را با اطلاع مسلمان رسانیدند، در تهران نیز «روز غوث» و «وزیر» منتشر کردند و در این روز ۱۹ اسفند اعلامیه می‌دادند باره منتشر کرد.

خبر نگار ما برای کسب اطلاعات بیشتری بمقامات مسئول سفارت سعودی مراجعه نمود و در این باره توضیحاتی خواست، مقام مزبور اظهار داشت «با مراجعه بتاریخ و اسناد مالکیتی که از این منطقه در دست است، منطقه بریمی از صدها سال قبل ملک طلق عربستان سعودی بوده و نقطه چند سال حوادث نامطلوبی در این منطقه روی داد، ولی از سالها قبل تاکنون اعلیحضرت ابن سعود همواره بر این منطقه حاکمیت یافته اما اخیراً دولت بریتانیا دست بیک رشته عملیات خصمانه زده است، دولت سعودی برای اینکه طبق ماده ۳ منشور ملل متحد رفتار نموده باشد درخواست میاجگیری و پس مراجعه بآراء عمومی در این محل را نمود ولی دولت انگلیس این اصل را که مورد قبول کلیه ملل آزاد جهان میباشد رد کرد و علاوه مأمورین استعمار طلب انگلیس در سواحل خلیج فارس از اجتهالت بعضی از شیوخ و قبایل استفاده کرده با وارد کردن نیروهای نظامی، مردم بی سلاح و بی پناه را با مسلسل و گلوله قتل عام می‌کنند، تمام این اقدامات جابرانه برای اعراب اهالی صورت می‌گیرد.

دولت انگلیس این اعمال را گاهی بنام سلطان مسقط بیپناه، اینکه دوست او است زمانی هم بنام حمایت از برخی از شیوخ تحت الحاق خود در عمان انجام می‌دهد، بهر حال اگر دولت انگلیس بشواهد و تجاوازات خود علیه مردم بی پناه عربستان ادامه دهد، و آنها را از دم رگبار مسلسل بگذراند، بدون شک دولت عربستان سعودی درصدد مقابله بر خواهد آمد، و در نتیجه می‌توانست در آتیه بین انگلیس و عربستان سعودی جنگ سختی در سواحل خلیج فارس روی دهد، طبق اطلاعی که از طریق بغداد به تهران رسیده انگلیسها با نهایت ناچوان مردی عده زیادی از عشایر و قبایل جیره خوار خود را در سواحل خلیج فارس مجبور به تفنگ و مسلسل کرده و در نظر دارند در صورت مقاومت عربستان سعودی این افراد را بجهت عربستان سعودی و همچنین به نرد بین عربستان تا بتوانند منافع گرانمایه‌های خلیج فارس را غارت کرده و خزانه‌های خود را از ثروت سایر ملل سر و صورتی بدهند.

چون ایام نوروز را در تهران نیستم بدین وسیله نو روز بهستانی را حضور دوستان عزیز و سروران گرامی تبریک عرض نموده و سعادت و سلامت عموم محبوسان را در سال نو از خداوند تعالی خواستارم محمدعلی مسعودی

گل میخک



فنجان قهوه خود خورد، دستش را توی جیبش کرد کفلی را از آن بیرون کشید و گفت: ایضا بخوان تا بعد قیقه جریبان را بگویم کافد را که قتم در آن چنین نوشته بود: «مهربانم. این قلم ناتوان من نه میتواند زیبایی های ترا آنطور که شایسته توست توصیف کند و نه قادر است که از اسرار قلب من صدیک آنچه را که هست برایت شرح دهد اصلاً مرا چه به نویسنده کی، مرا چه آرزوهای محال طلایی، مرا چه عشق و عاشقی، آنهم در جایی که دلدادهای چون تو دوست داشتنی و عاشقی چون من کودک و ناتوان باشی، هر وقت که موهای خاکستری رنگ و قیافه مردانه و اندام ورزیده ترا می بینم، درست مثل آنکه جریان برق به بدنم وصل کرده باشند. سراپایم می لرزد، رنگ و رویم زرد میشود و یک قوه عجیب مرا از تو عقب میکشاند. مثل اینکه تمام اعضاء و جوارحم از همه جا قصد فرار میکنند، همه میخواهند از نزدیک تو دور شوند. از دو ماه قبل تا کنون ترا می شناسم، برای نخستین بار بوسیله «لی لی» خواهر زادهات بانو آشنا شدم ولی البته، تو آنقدر بی اعتنا و عادی با من برخورد نمودی که مسلماً هرگز قیافه مرا بیاد نداری.

آنچه اکنون میخواهم برایت باختصار شرح بدهم این است که در این دنیا در میان اینهمه و ذایع الهی فقط ترا دوست دارم در حالی که مطمئنم اگر بدانی این عشق و محبت بی آلتی از جانب یک دختر هیجده ساله بتو پیشکش شده است مسلماً خواهی گفت عجباً، این دیگر یک ادعای باور نکردنی است، چطور

غالباً شنیده اید که در تهران آرام و بی سروصدا می باشد، هر هفته و هر ماه، در میان خانواده های متمول و سرشناس و با خانواده های فقیر و گمنام، دختری خودکشی میکند، مردی یازنی دست با تاجار میزنند و با عمل خود بر یک راز عجیب سرپوش سکوت می کنند، اما در پشت همه این مراسم و میرها همه این انتحارها داستانهایی جلدانی نهفته است که سرشفت زیر یکی از آنها است قهرمانان این داستان خودشان سرگذشت خود را در این صفحه میخوانند

ممکن است دختری هیجده ساله، نه هنوز در کلاس پنجم متوسطه مشغول تحصیل میباشد عاشق مردی شود که قسمت عمده زندگانی خود را سپری نموده و بی هر یزم، باور کن که اگر با تمام این احوال در مهر و محبت من نسبت بتو نهایی تمجیدی باقی باشد این تعجب فقط متعلق بتو است زیرا من فکرهای خود را خورده ام، دلدادۀ خود را سنجیده و تجزیه و تحلیل نموده ام و خلاصه آنچه که عقل و دل من هر دو بمن حکم کرده اند، اینست که تنها در این دنیا ترا دوست میدارم و تا پایان زندگی متعلق توخ، احم بود «چیل» نامه را خواندم و بدست جیب دادم، اعظم ای بین ما سکوت حکمفرما بود و پس از آن دو بن کرد و گفت:

این نامه همین دیروز بوسیله پست بدست من رسیده است نویسنده آنرا اصلاً بشاطر ندارم، مثل آنکه دختری معصوم است که چند بار مرا از دور و نزدیک دیده و بتصور این که مردی ایده آلی برای او هستم، انتخاب نموده و در میان همه پیغمبرها حضرت جرجیس را انتخاب فرموده و بدین ترتیب با من آغاز عشق بازی کرده است، اما حقیقت اینست که اگر واقفاً این دختر خانم پیش از هیجده سال نداشته باشد و بدین ترتیب عشق ازاد نموده، بروسک بازی نمیکرد و بدین شکل دهنده سند کتبی و محض می میدهم که اصلاً از این مانده بهشتی گذشتم و عشق را با آنکه شایسته آنند و گذار خواهم کرد.

پس از چهل و چند سال نمیتوانم تحمل کنم که مردم بگویند، فلانی عاشق یک دختر هیجده ساله است. یک ماه از آن شب گذشت و بالاخره این عشق عجیب زندگی آرام حبيب را در هم ریخت و یک رسوائی عالم گیر برایش بیار آورد دوست یکماه بعد یکروز عصر از من خواهش کرد که شب بخانه اش روم زیرا میخواهد مطلب مهمی را با من مشورت نماید. منم بمنزل حبيب رفتم بعضی ورود بهش خود دیدم که موهای رفیق عاشق پیشه ما بطور محسوس سفید تروچینهایی روی پیشانی اش عبق تر شده است از دیدن آن منجمه اندوه که واقفاً از تماشایش دلم گرفت غرق در تعجب شدم و بدون مقدمه گفتم: ای وای حبيب، مگر ترا چه میشود! مثل یقین های بی کس و کارش را بر زیر انداخت، دستش را توی جیب شلوارش فرو برد و در حالیکه

در میان مافوق یک آقای تازه وارد بود. هوشک دوست قدیمی من که با این آقای ناشناس سر زده بغضه ما آمده بود او را بن و مهربانان من چنین معرفی کرد:

آقای مهندس «ب» از دوستان چندین ساله من هستند بسیار دنیا دیده اند و نصف کره عالم را گردش کرده اند و از آن مصاحبت با ایشان استفاده میکنم، در این موقع خانم آقای «الف» داستان «نامه یکن ناشناس» را که نویسنده نامدار «استفن تسویک» آنرا برشته تحریر کشیده است توصیف میکرد،

مهندس «ب» آرام و ساکت در گوشه مبل غریبه و بانگهای سرد و یخ زده متوجه مفضل مای بود.

مهندس، مردی چهل و پنج ساله و صاحب موهای فلفل نسکی، اندام نسبتاً ورزیده، گونه های برآمده و چشمان سیاه خوش حالت بود. چشمهای عمیق روی پیشانی نشان میداد که دوران جوانی را با حوادث مهم و خاطرات فراموش ناشدنی گذرانیده است. در این موقع هوشک گفت من از زبان یکی از دوستان داستانی هیجان انگیز شنیده ام که اگر اجازه بدهید این سرگذشت جذبد را برای شما تعریف کنم. نسبت باین پیشنهاد همه روی موافق نشان دادند و اکثر حضار فریاد زدند بسیار خوب ما برای شنیدن این سرگذشت حاضریم.

هوشک یک سوهان علی در دهان گذاشت و پس از آنکه آفرافرو برد داستان خود را چنین نقل کرد:

دو سال قبل، در فصل زمستان دوره ای داشتیم که هفت نفر از دوستان هم سابقه و اهل دل در آن شرکت میکردند. در میان این جمع هفت نفری، فقط یک نفر بود که هرگاه صحبت از عشق و عاشقی میان می آمد از عشق تمجید و تحسین میکرد و عقیده داشت عاشقی یکتا نوع رستگاری است. اجازه بدهید نام مستعار این رفیق شفیق را «حبيب» بگذارم حبيب میگفت: در این چهل و چند سال که از عمر میگذرد هفت بار عاشق شدم، و هفت بار از این لذت جاودانی چشمم با آنکه موهای سیاهم خاکستری شده مع الوصف هنوزم آرزو دارم که یکبار دیگر عاشق شوم در آن سحرگاه نیمه تاریک که خستگی های روزانه ناگهان تسکین میدهد و یک سنگین چشمانم از هم کشوده میشود پیش خود میگویم، ای خدای بزرگ، برای آنکه از غصه ها و آلام دنیایی که ساخته و پرداخته دست توست، رهائی یابم فقط یکبار دیگر یعنی برای هشتین بار یک عشق آسمانی نصیب من کن و بعد از آن بیامان عمر را بریز تا و جانم را از اسارت تن آزاد فرما. این حرفهای حبيب بود و من چون و اریدنیال هشتین عشق می گفتم. اما مثل اینکه دنیا برای رفیق عزیز ما قشعی ظالمانه طرح کرده بود بدین ترتیب که در یکی از روزهای اسفند ماه سال گذشته، یکروز در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر با حبيب بقنادی «شیرین» رفتم و او گفت: بیا بشیق تا مطلبی را برایت تعریف کنم. هر دو نشستیم و حبيب پس از اینکه کمی از

بشش را بن کرده بود گفت:

رسوائی مرا باین روز انداخت، دل هرزه و بدکاره من آنهمه آسودگی و تنم را در هم ریخت و این هوی و هوس شیطانی قلم بطلان بروی آبروی چهل و چند ساله ام کشید تو از نامه اول سهیلا باخبری، بعد از آن نامه های متعددی بمن نوشت و بعد «لی لی» وسایل آشنائی ما را فراهم کرد. امای کاش هرگز او را ندیده بودم و به دل هرزه خود عنان زده و به بیراهه می رفتم ولی شیطان کار خود را کرده و منم «سهیلا» را پسندیدم و مخصوصاً علاقه به کانه او، حرفهای کودکانه وی و آلتش او نوشته ها و قاشیهایی مملو از لطف و صفای او که برایم می فرستاد، دلم را فریفته خود کرد.

تو فکر کن، من رفیق دنیا دیده و تجربه دیده تو عاشق یک دختر هیجده ساله شدم و مثل یک جوان بیست و چند ساله دل در گرو کان، این ماهروی از همه جا بی خبر دادم!

روز بیستم بود که «لی لی» خواهر زاده ام بن گفت: سهیلا، عاشق گل است، گلپارا می رسد و در میان گلپارک مبهک رایش ز همه دوست دارد دیگر معطل نشدم، بارانیم را بدوش گرفته و از منزل خارج شدم تا بعنوان اولین «کادو» برای سهیلا، دلدادۀ عزیزم میخک بفرستم. نصف خیابانهای شمال تهران را زیر و رو کردم، همه گل فروشی ها سر زدم و بالاخره دو تا میخک آتش رنگی، پیدا کردم، هر دو را خریدم و توی زورق گذاشتم و برای سهیلا فرستادم. روی کارت اسم نوشتم: «مهربانم، گلپارم زبانی دارند، میخک علامت عشق است، مخصوصاً میخک سرخ که نشانه قلب عاشق است، پس من قلب خود را بتو تقدیم میکنم» دوروز از این ماجرا گذشت. روز سوم تک و تنها در خانه نشسته بودم. چون طرفهای عصر بود، داشتم قدری نان و پنیر میخوردم که ناگهان در باز شد و سهیلا از در درآمد. قهقهه میزد، لبهاش یکبارۀ ریخت، بادیدن او خود را کم کردم سهیلا قدری مرا وادار از کرد و بعد گفت:

دیگر نتوانستم صبر کنم، میخک زیبای تو زمام اختیار از کفم رود و بالاخره تصمیم گرفتم، خودم باینجا بیایم دست ترا ببوسم، لبهای ترا بامچ کنم و از اینهمه مهربانی سپاسگزاری نمایم من میدانم که تو بخاطر رحم و شفقت و انسانیت دل مرا نمی شکنی، دست رد بسینه من نمی گذاری، والا مردی چون تو هرگز عاشق یک دختر معطل نشدم.

دیگر معطل نشدم، سهیلا بی خبر از جام را که بای خود بغضه ام آمده بود در آغوش کشیدم، نیدانی در آن لحظه چه بودم و چه حس میکردم مثل آنکه، بجای فرشته های آسمانی مالک الرقاب پرویز، شده بودم، یک کوه گرانبها در میان بازوان من بود، آه مگر خوشبختی غیر از اینست؟! نیدانم چقدر گذشت، فقط وقتی بخود آمدم که دیدم بطری و یک سی در می میز قرار دارد، من چند کیلاس بیایی لاجرمه بسر کشیده ام و سهیلانیز دیوانه وار مشغول خوردن جامهای بیایی است.

ناگهان بخود آمدم، کیلا سر از دستش قاپیم و در زد: سهیلا، مگر نیخواهی بغضه بروی، چرا افراط می کنی؟ پس است، بلند شو، سرت را خانه کن و ... قهقهه ای زد، حرفم را برید و دوباره خود را در آغوش افکند و بسا لحنی کودکانه گفت:

«عزیزم مگر خوشبختی جز این است، پس حسادت مکن بگذار در کنار تو دمی خوشبخت باشم»

... آه هوشی جان نیدانی چه پرس من آمد، این من نابکار و از طبل ساده و زود باز بالاخره هر دو مرا بدام انداختند، یکدفعه بخود آمدم که همه چیز تمام شده و در کار گذشته بود و من و سهیلا هر دو سر برادی رسوائی گذاشته بودیم سهیلا، نیمه لبت در آغوش من بود و من در عالم مستی و بی خبری مرتکب چنانی میبستم شده بودم و وقتی که این حقیقت شوم بدین من خطور کرد، وقتی که باین عمل زشت و ناپسند آگاه شدم، مثل دیوانه ها، مثل روسپیان و چنانیکاران، از جا چشتم، از اطاق بیرون آمدم و از آن محل شوم و نکبت سار فرار کردم، بطرف دستشویی روانه شدم، خود را در آن زندگاه کردم، یک مغزیت شاخار، یک مرد رسوائی بی همه چیز، یک انسان تبه کار بی مقدار، روی صفا آینه جلو چشم مجسم شد. دیگر طاق شد، از دیدن روی زشت خود نفرت کردم و بامش با آینه کوفتم و آینه بی گناه شکست.

نیدانم چه شد، که دوباره پناه بداخل اطاق ببردم، سراسیمه بطرف سهیلا رفتم، میخواستم در دامنش اشک بریزم و از او طلب پوزش کنم و با او عهد زناشویی ببندم، ولی سهیلا در غیبت من از اطاق خارج شده و غانه ام را ترک گفته بود ... بدبختی بهمین جا ختم نشد، فردای آنروز «لی لی» بن خبر داد که امروز سهیلا از بالکون عمارت خانه خودشان، پرت شده و الآن در بیمارستان بستری است، هیچکس نیداند چرا سهیلا از بالکن بریز افتاده، فقط مادرش میگفت سهیلا دیشب بدون آنکه بنا خبر بدهد، دیر بغضه آمد، وقتی گفتم کجا بودی معلوم شد بسینه رفته و این امر باعث شد که پدرش وی را سرزنش بسیار کرد و چند ناسزا بار گفت، شاید این سرزنش و دعوا باعث شده که سهیلا، خود را از بالکن بریز پرتاب کند.



در این موله جنائی که تلاش افراد
برای پیدا کردن ثروت بفرمود (هر که نقش
کمتر ثروت بیشتر) و ترقی افراد بمضمون
(هر که کوشش کمتر بمشغول بالا) خیلی چیز
هاست که باقیافه ای کم ارزش سخت پرباست
شاید خیال نکنم پسر از هوا، آب، نان و
خواب هیچ چیز براء ما بیش از هزار (چیز)
مهم و جالب توجه نباشد برای این نویسنده
میسود که سالهاست (بجز) اشتناخته ام و
در بسیاری از نقاط بدادم رسید این معنی به
اثبات رسیده است.

سالهای سال قبل یگروژ دوسر کلاس
بودم و معلم جغرافیای مرا هدایت و از من
(نام یا بهشت کشور بولیوی) را پرسید ؛ من
با وجودیکه نوک زبانه بود اما باز نیدانستم .
چند لحظه تأمل کردم ، از هر سوی کلاس می
خواندم ؛ لی فریاد می بود معلم با صدای
تکثیر یافته : « زودتر بگو ، د. جان سکن ،
فهم می کردی ... »

شود در برودخانه ای پرتاب کند ، ناکه ان
به اختصار کتم : تمام پاینخت بلیوی ههر
(چیز) است !

مشکل حل شد ، زیرا معلم لیکندی زد .
گفت برو نشین ، اما من را با وجودی که
جواب قانع کننده ای ندهدم بدم من (صد)
نه اد بلکه نمری پنج صد شد آ . روز
تمام وقت فکر میکردم که (جی) اگر چه نام
پانخت بواوی نیست ولی هر چه هست کمی
شبه آن است والا . امکان نه داشت معلم من
نمرای پیشرا از (سفر) بدهد .

دو-سه... به در مدرسه ما چند هوا
و آنک با پنجه بکس و چاقو کشی رخ داد ،
بگروند همه مادر نصف کردند و ناظم ماکه
مسئول بین و قیافه ای بازیک داشت باصدای
دور که گفت خبردار، هر کس (پنجه هایش)
را دور بیاورد ۱۲ من که خیلی جاودم ایستاد
میفهمیدم منظور ناظم چیست؟ مدافتم شاید
بن (جیز) همان پایضت بولیوی است .
ما با بیاضت بولیوی در میان کتاب جیف افبائی
در کتب من بود کسی هم سراغ کیف خود
نگرفت بلکه برعکس چه ها دادیم که دست
در جیب می کنند معلوم شد این بار (جیز)
در جیب های رقی من قائم شده و ناظم
برطان ما فیهده است ... اعطای مدار
بگرانی بدون آهمه زیرا ، از دوی نیز
در وسط حیاط تعداد زیادی پنجه بکس و
چاقو و قاتل را ش دیدم که رویهم انباشته
شده است ، این موقع بود که اذکنرا سی
فرطی که از شنیدن نام (جیز) سن دست
آده بود داخل شد من زهر روشن شد این بار
(جیز) را دیگر در کشور بولیوی نیاید
استجو کرد ، بلکه این (جیز) دوزیر لباس
شد من شروع به معنی است ! و باید در آورد
با آنها پس نداد زیرا اسباب خدمت سایرین
است . تا سال یگر من اسمی از (جیز) شنیدم
کم کم داشت بمن سلام میشد که (جیز)
لط دو چیز است یکی نام پایضت بولیوی
دیگری پنجه بکس و چاقو .. اما بگروند
نهاده بودم که ملی بل داشت بابا خاطره
های جوانش (صف امیش) کند ، برای
دوم از سفر عتبات گنتکو می کرد ، ضمن
صحبت ناگهان گفت :

در این سفر: آقای .. چیز با ما بود ..
 با حال تمیز از پدر پر سیمه ایر (چیز)
 م کسی هم میگفت باشد، پدرم با سی
 ر صله کی گفت: خبر و از دقای بسیار
 سی من و دو که در آن سفر خدمت فراوانی
 ن کرد، اینجا دیگر معلوم شد که (چیز)
 زیر لباس دقای من قرار کرده و در
 بات با پدر من هم فر شده است

19 4-20

بعد که بزرگتر شدم یکرود در مقاله
خرایز هنگامی که میخواست (مدادی)
خریداری کنه خانگی شیک و زیبا وارد شد
و با صدای ظریفش از صاحب مقاله پرسید:
آقازستی شما (جیز) دارید ؟ من که دویم
بست خرازی فروش بود از شنیدن (جیز)
یکه خوردم چون رو سرا برگرداندم دیدم
خانگی (بیاست) فکر کردم این خانه کدام
یکه ا (جیزها) که تاکنون من مشناسم
می خواهد ، بانگت بولبوی یا پنجه کس
که در جیب شلوار دققی من یا همسرا بابای
من که در عتبات بادی بود ؟ یا هیچکدام ؟
ولی خرازی فروش مانند من متعجب نشد
بلکه با خونسردی پرسید که ا (جیز) و
خاتم البختد این بار مرا از نگرا نیجات
داد و که (پستان بند دختر) ا

کم کم دائره افت شناسی من بالامی
گرفت ، (چ) ا قعیدم (ه) ستان بند دختر
(ها) هم (چ) می گویند از آروز بخودم
نور و شد که دیگر زرک شده ام خوب
د کلمات را می فهم و می توانم در همه
جای بنا سوخت از (چ) سحت کنه ا

مدتها بود که دیگر گوهرم بکاه (پیز)
صادف نشد ، تا این که یکروز ما مادرو
مردم بادرشکه بیازار کنارخندق می رفتیم
که لا خراب شده است (درشکه چی
که شادان و خندان اسبهارا می رانده و
مهلوی شمس العبادہ نرسیده بودیم که
اکهان متوجه شدم دو سه باراسب سمت
استی نزدیک بود زمین بخورد، درشکه
نگاه داشت و یکساعت وقت تلف کرد
پس بالا آمد ، مادرم ازوی پرسید چه
شد بودا . درشکه چی سبیلهارا مظفرانه تاب
دادو گفت : هیچ خانم بکران نپاشید این (پیز)
اسب من افتاده بود روی زمین و -مش
شد بار روی آن گیر کرد و نزدیک بود
زمین بپفتد ، بشفیدر (پیز) منکه سررا در
ولاف پخته فرو کرده بودم بلند شدم که
پیز) اسب درشکه چی را بیستم زیر اقامت
ن (پیز) دیدنی بود ، در ایشوقع دیدم
شکه چی اشاره بشم می می کند که زیر
اسبهای درشکه می بندند . مادرم در
موقع لبخندی پیدم زدولی دیگر حرفی
نفت : من از آروز بخاطر سپردم که اسب
ی درشکه هم (پیزی) دارند که بزی
شان من بندند و این (پیز) امت خنده
انها وشوهرانشان می شود .

چند روز بعد روز جمعه ای بود که در
نه ماندم . با رفقا شیطنت فراوانی کردم
نمودیکه مادر من چند بار نفرتم کرد .
غروب وقتی بخانه آمد و شکایت ما را
شنید ناگهان بروی من پریه و دودست
گرفت و فریاد زد آهای . . . بیا برو
(چیز) را بیاور . این چیز (ستان
(خانه) بود و نه (تسه زبرد است
ی در شک) و نه (بابتخت بولیوت)
... سفر پدرم در عینات و یانچت کسر رفقای
... ای من . در این موقع من میدانم
آن (چیز) پدرم (شش شلاق است) زیرا
ات این (چیز) پدر خود داده بودم
... بیکر و زستان پدرم که امور سلطه
ان بود از طرف ا . و کار گرینی - ضار
اما و (سب وار) کردند پدرم با ست
یکر خاصی گفت اما حالا من میروم ،
(چیز هایم) را چکار کنم ... آنها نه
شش دارد - و نه ... می توانم در تهران
ان کنم ..

در آن موقع رئیس کارگرفتنی داشت که
(بزه‌ها) بدین چارون و دوسه فرزندان
(یز) دیگری نیست ..
وقت و اردو در میان ششم و هفتم

شاهرخ و شیطان شرازی هم صحبت
گردیده روزی رسیدم بآنجا که می گویند:
(سلطان دو راه کرد و گفت از من
(چیزی) بخواه ...) قطعاً این چیز ممکن
بود تسمه زردم اسب، یا پنجه کسی باشد
که در جیبهای ثلوار دقایق من بود، از
طرف دیگر تصودنی کم از این چیز (بستان
بند خانما و یا پانته بولوی و یا هم
سفر بابای من در عتبات) باشند.

بهر حال از آن ره ز کم که دامنا (چیز)
شناسی من تو همه بافت و فهمیدم ابر (چیز)
آن قدرها هم که من تصدیق می کردم جوان
می تجربه نیست ، شاید در زمان سمدی هم
وجود داشته و مردم آنرا میخداستند، حتی
مورد توجه شاه بود ، و بآن اقتدار می
کرد و بپندگاش می بخشید. خلاصه اگر
در مقام خرازی فروشی باشد و یا نباشد
خوب چیزی است که سمدی هم بیاد آن رود
و برای آیندگان وصف را کرد ، همانطور
که بابایم در سفر یادی از آن برای مادرم
می کرد. سال ها گذشت و من درباره (چیز)
در انجمن خبری ای حضور داشتم ، یکی از
افراد خبر صحبت از زمستان و بدبختی مردم
می کرد او در میان قم و اندوه حاضر چنین
گفت : مردم گرسنه و عریان را دیدم ، به
خدا من هر بار از خیابانها رد می شوم این
بدبخت های اهل و عریان را می بینم که
ز تپه دستی لباسی ندارند که (چیزهاشان)
ا بوشانند در آن توقع از آفاق بخود و
این دنیا نظرم می فرستم .

بنجا دیگر معنی «چیز» عوض شده بود،
پرا امکان داشت «چیز فقرا» فرضاً
نشان بند و یا پنجه‌های بکس و یا هسفر
مردم در عیادت و یا احیاناً تسبیحی زیر دم‌های
زنکه و یا (چیر) بابای من یعنی همان
ملاقای باشد که مرا با آن کتک میزد
از طرف دیگر نشان مبداء که پیدا
کردن (چیز) در فقر انشائی و تهیدستی
است ولی در مقابل مانعی نداشت که (چیز)
بابای من که همان شلاق است و یا «چیز»
مبهای درشکه را که تسبیح زیر دمشان
شد مردم بینند یا (چیز) خانه‌ها که پستان
درباری است در دست هر فروشنده دیده
شود اما چیز فقرا اگر دیده شود نشانه
پختنی است...

البته از حرف آن باز در گان کلبه اضاء
من مأثر شدند و هزارها تو مان و ل جمع شد
آسال مردم توانستند (پیزهای) فقر را
و شاند
چند ماه - در روزنامه ها از دست
دهانها خوانده و شنیدم ، ضوونی که
ای (پیز) درست کردند یعنی برای آنکه من
نو (یز) بیخواستم ... هر یزم توند اشتی
هر چند امیدانستم این چیز بجه های
کس در میان گیر شلوار رقاصه من ، یا سنان
حاشا یا با تخت بولیوی یا مسافر با بای
در عبات ، یا (پیز) سعدی و یا (پیز)
اد بدخت ریپنو نیست ، هدینقدوم ، موم
شد که این (پیز) چیز است که آند یگری
مضاطب قرار گرفته است نداخته است
بعد از مدت ها دیگر (پیز) خبری نشد
نکه اخیراً پدرم واد روی سر پرستی
لیستی از اموال پدرم که تهیه کرده
بر بالایش نوشت: (پیز) مائی که از
حوم باقی مانده است.

تازه آرد پس از آنکه عمر کجکای
ستم که این زندگی ما از (بیز) شروع
شود و با (ج) ختم می گردد و در تمام
ت عمر سروکار ما در این اجتماع با
(است و با) (عمر نه)

معمای ایشیا بالی پرند

آیا از کره متهمان دیگر موجوداتی میخوانند بگره زمین پیاده شوند حوادث عجیب و حیرت انگیزی که برای عده‌ای از خلبانان هواپیماها رویداد

در این کشور پشقایهای پرند بحدی نزدیک زمین پرواز کردند که عده‌ای بحال اغما افتاده و گروهی سکنه کردند

عده‌ای معتقدند که اینهم از بازیهای دول بزرگ است و آنها میخوانند بدین طریق جنگ اعیان راه انداخته و با بازار آشفته‌ای که باین وسیله درست میکنند، زمین را برای پیش بردن مقاصد خود مهیا نمایند، ولی بسیاری از کارشناسان و مصلحین این نظریه را رد میکنند و آنرا مربوط بگرات دیگر میدانند.

اعلامیه وزارت درپاداری

درفوریه سال قبل برای خاتمه دادن باین شایعات اعلامیه‌ای از طرف اداره تحقیقات و وزارت درپاداری امریکا صادر گشت که در آن خاطر نشان شده بود پشقایهای پرند بالونهای پلاستیکی هستند که تازگی برای دفاع از کشتیها در مقابل حملات هوایی اختراع شده‌اند، ولی این اعلامیه هم نتوانست سروصدهای فوق را بشوایاند، زیرا ثابت شده که دولت امریکا آنرا برای دفع نگرانی مردم منتشر کرده است و بشش دلیل اجسام آسمانی مزبور بالونهای پلاستیکی نبوده‌اند:

۱- سال گذشته هنگامیکه در ایالت «نیو مکزیکو» امریکا، راکت هوایی جدیدی با حضور عده‌ای از افسران ارشد ارتش آزمایش میشد، ناگهان یکی از پشقایهای پرند ظاهر گشت و یک چشم برهمزدن از نظر ناپدید شد، ولی چون تمام دستگاههای سنجش هوایی برای آزمایش راکت حاضر و آماده کار بود، نتوانستند ارتفاع و سرعت پشقاب پرند را اندازه بگیرند و معلوم شد که در ارتفاع ۵۶ میلی زمین پرواز میکرد و ۱۷۰۰۰ میل در ساعت سرعت داشته است، درحالی که ممکن نیست بالون اینقدر سرعت داشته باشد از این گذشته هنوز آخرین اختراعات هوایی بشر دارای چنین سرعتی نیستند.

تعادل هواپیما برهم خورد

۲- در ژوئیه ۱۹۴۸ هنگامیکه خلبان «کلارنس چابل» و کمک خلبان «جان ویت» در نزدیکی ایالت «آلاباما» مشغول راندن هواپیمای مسافری کیانی «ایسترن ایرلاین» بودند ناگهان جسم سیگارمانندی که تمام بدنه آن روشن بود و شعله خیره‌کننده‌ای از آن خارج میشد، در مقابل آنها ظاهر گردید و اگر بهمان ترتیب پیش می‌آمد بدون شک هواپیما میخورد و آنرا خرد میکرد، ولی هنگامیکه نزدیک هواپیما رسید با همان سرعت مسیر خود را تغییر داد و بطرف چپ پیچید، اما چنان جریان هوای هدیدی ایجاد کرد که هواپیما را در جهت حرکت خود مسافرتی کشید و تعادل آنرا برهم زد بطوریکه نزدیک بود هواپیما سقوط کند.

۳- موقعیکه کاپیتان «جک آدامز» و خلبان «آندرسون» بر فراز ایالت «آرکانزاس» پرواز میکردند، یک پشقاب پرند سرعت رسید و بالای سر آنها توقف کرد و چند دقیقه‌ای در اطراف هواپیما گشت، سپس براه خود ادامه داد و رفت.

۴- هواپیمای چهار موتور مسافری بخلبانی کاپیتان «ادیکس» و کمک خلبانی «ر. فلینک» بر فراز ابرها نزدیکی ایالت «ایندیانا» یک پشقاب پرند که روی لبه خود حرکت میکرد و آهسته میرفت برخورد و تمام مسافرین هواپیما آنرا بشوئی دیدند.

معلق در میان زمین و آسمان

۵- کاپیتان «چارلوتین» و یک کمک خلبان هنگامیکه در سال ۱۹۴۵ در ارتفاع ۲۴۰۰۰ پا بر فراز کوههای پن‌چین و هندوستان پرواز میکردند، یک پشقاب پرند از پشت سر با سرعت عجیبی آنها رسید،

بقیه در صفحه ۲۹

معای پشقایهای پرند «ایانلیکی‌های پرند» بدون شک یکی از برترین معماهایی است که بشر تا بحال با آن مواجه شده است، این معمای پنج ساله روز ۲۴ ژوئن سال ۱۹۴۷ بوجود آمد. در آن روز «کنت آرنولد» یکی از متولین ایالت «یداهو» در امریکا هنگامیکه با هواپیمای شخصی خود بواشنگتن میرفت، نزدیک کوههای «رینر» چشمش بمنظره عجیبی افتاد که در آن دیدن آن ترس و وحشت زیادی بروجوش مستولی شد، بطوریکه اختیار خود را از دست داد و نزدیک بود هوا پیمایش سقوط کند.

در فاصله نزدیکی از هواپیمای «کنت آرنولد» نه پشقاب بسیار بزرگ و درخشان با سرعت زیادی دور خود میچرخیدند و جلو میرفتند و در یک چشم بهمزدن پشت کوهها از نظر ناپدید شدند...

در همه جای دنیا

کسی فرصت نکرده که در سرعت حرفهای «کنت آرنولد» تردید کند یا آنها را زائیده وهم و خیال بداند، زیرا طولی نکشید که نظیر این منظره در کالیفرنیا، جنوبی، نیوفونلند و بعد بتدریج در نقاط مختلف دنیا دیده شد.

درشلی، هندلند شرقی، فیلیپین، فرانسه، انگلستان، سوئد و مکزیک عده زیادی از مردم این پشقایهای پرند را در آسمان کشورشان مشاهده کردند و روی اقیانوس کبیر و اطلس و دریای مدیترانه و سرخ نیز دسته‌های متعددی از آنها بوسیله کارکنان و مسافرین کشتیها دیده شد و هنوز هم گاه و بگاهی از کوه‌های آندیا خبر مشاهده این منظره عجیب بگوش میرسد و می‌رساند که معمای پشقاب پرند رشته ایست که سر دراز دارد.

کسانی که سکنه کردند

دومکزیک پشقابها بقدری نزدیک زمین پرواز میکردند که مردم دچار ترس و وحشت شدند و عده زیادی بحال اغما افتادند و مریض شدند حتی چند نفر سکنه کردند.

آیا این اشخاص چه چیز میدیدند؟ یک دیسک، چیزی مانند یک گردونه بسیار بزرگ، گاهی یکی گاهی چندتا، این دیسک در حال عادی هم سریع‌تر از تندروترین هواپیمای جت پرواز میکند کسانی که پشقایهای پرند را دیده‌اند سرعت مافوق تصور آنرا تصدیق و تأیید کرده‌اند، معذرت این جسم مرموز میتواند با چنین سرعتی یک مرتبه ترمز کند و بایستد و مانند ستاره در یک نقطه بدون حرکت و معلق بماند و بعد بی مقدمه با همان سرعت اولیه پرواز کند و از نظر ناپدید شود در موقع حرکت بپیچوجو صدایی از آن شنیده نمیشود. غالباً روی لبه خود حرکت میکند از همه جالب توجه تر اینکه در شب تمام بدنه پشقاب پرند با نور غیر مستقیم و خیال انگیزش روشن است، این نور عادی نیست، بلکه روشنائی خیره کننده و «فسفوریسنس» است یعنی مانند روشنائی مخصوصی که از اشتعال فسفر ایجاد شود کسانی هم که آنرا در روز دیده‌اند میگویند که دور تا دور لبه اش میدرخشد و این درخشش بقدری شدید است که نور آفتاب مانع از دیدن آن نیست.

سیگار پرند

در چند سال اخیر غیر از پشقاب پرند اجسام آسمانی دیگری نیز در بعضی نقاط دیده شده که اسم یکی از آنها را سیگار پرند گذاشته‌اند و آن عبارت از جسم طولیل سیاه رنگی بود که بانور عجیب و غریبی میدرخشید و جرقه‌هایی از آن جدا میشد، آیا معنی این اجسام





خلاصه قسمتهای گذشته

پسر از آنکه طاهر بن خاف سردار بزرگ سیستانی مثل برادرانش بدست پد خوه خلف بن احمد بقتل رسیده همس وفا دار او رابعه دختر عضدالدوله نزد نایب الدین خود عماد حکمران م وین دوستان خود صبیحه زن عماره و بیبیمه و نعیمه همسران سردار زینب و سرهنگ بوسید باپسر خود طاهر کوچک عزیزت طاهر باوجود مراقبت عوسج بن هلال و دیگران بدست بویگر و بوالصرب رسیده و پس از مدتی بدربار سلطان محمود افتاد و باهمه کودکی عشق نقش جهان دختر سلطان را بدل گرفت و این عشق بعدها باوجود بازگشت او به م و باوجود علاقه میمانندی که طاهرم دختر عماره بوی پیدا کرده باقی بود . چندسال بعد هنگامیکه طاهر یازده ساله بود سلطان محمود باملکه خود و نقش جهان به اقدام امیرعلی خوشاوند سردار سلطان که در آتش عشق را به میسوخت و جواب منفی از وی شنیده بود به بم آمدند طاهر بی خبر از عشق طاهره از سلطان اجازه گرفت که با نقش جهان بازی کند سلطان که مجذوب رابعه شده بود بی خبر از آتش غیظ و حسدی که دل ملکه اثر امیرعلی زاید نهاد . گفت : « بخواهید دختر عضدالدوله را با نقش جهان همکار خودتان کنید

امیر علی که اندکی نه از ترس بلکه از غیظ و نفرت میله زید با صدای خشک گفت :
- حاجتی باین تهدید نیست! امیرملکه را اطاعت خواهم کرد .
شاه زنان گفت : بسیار خوب، پس بدقت گوش کن ، من امروز آشکارا دیدم که آنچه ارادت می پیش تصور میکردم در شرف وقوع است . دختر عضدالدوله براتر بیش از آنچه می پنداشتم زیبا و مجلل و جذاب است و چنانکه حتماً تو نیز امروز احساس کرده ای در مواجه سلطان اثر بسیار بخشید... من بید امیدام که سلطان در باره او تصمیمی بزرگ بگیرد .
- تصور میفرمایید چه تصمیم خواهد گرفت ؟

- مسلماً تصمیم خواهد گرفت او را بقصد خود در آورده و در قفسی برای من بفرستد! و این رقیب برای من سیار خطرناک خواهد بود زیرا این حقیقت را اعتراف میکنم که او از بسیاری جهات بر من رجحان دارد .. امیرعلی ساکت و منتظر مانده . شاه زنان که بهیچان آمده و سرخ شده بود لحنی می چند تقریباً بخود پیچید تا آرامش بدست آورد .. اعترافی که کرده بود! و وحشت را تارک و قلبش را خفه کرده بود من کسی بود که غرور و شخصیت خود را زیر پا انداخته باشد! مثل ملکه ای بود که به حکم اجبار بوسه بر پای گدایی زده باشد! زبانش برای ادای مقصود به اعترافی چنین ناگوار آلوده شده بود ولی همه وجودش در مقابل آن طغیان کرده بود . امیرعلی چنه نگاه دزدیده باو افکند و آشفتنکی بی پایان و چون امیر او را دریافت .. احساس کرد که این زن زیبا را که روزگاری دراز با نهایت یقین دوشش میداشت و روزگاری دراز تر با کوششی مرگبار برای وادادن عشق خطرناک او اذل خود جهاد بانفس کرده بود درین لحنه بی نهایت حقیر و متفرد میشمارد ، دلش میخواست اکنون که گردش روزگار این زن جبار هراس انگیز را دست بسته و پریشان پیش پایش قرار داده است انتقامی بهت از او بازستاند و سر پر فرود او را زیر پای خود ببالد ، این اندیشه شعلنی در وجود او برانگیخت ! مدت چندتابیه این شیطن را در ذهن خود حلاجی کرد ، ازین حلاجی بکنوع مور انتقام جویانه در وی بوجود آمد و تحریکش کرد . فراوانه چنانکه کارانی که آتش غیظ و عداوت خود را بیکه شهوت خود فرو میشتانند و شپوتی که به شکونه بیدار خود از آتشی که میسوزاند و تبخ زهر آگینی که خون میریزد و خنجر بی که سر از تن جدا میکند موقوفه و حیثانه تر است .. مثل این بود که عشق خاموش و مرده امیرعلی نسبت باین زن روشن و زنده شده ولی به صورت اصلی خود ، به صورت یک فرشته ستایش و رحمت بلکه بصورت یک دیو هوس و شهوت ، باروتی تیره ، با دهانی خون آشام ، با یک تنوع کام طلبی - بمانه و انتقام جویانه !

چون اندیشه و حیثانه اش باینجا رسید شاه زنان را زیبا دید ولی آنکونه که شیرینی فراوانی را زیبا بیند ، چشمش بکوشه پای هر یان او افتاد و غرور او به نیروی تصور چاه

نداشتی بلکه چنان بر دل خود سخت گرفت و چنان در مبارزه عشق قوی بودی که سرانجام مغلوبش ساختی و خود ازین جدال مرگبار فاتح بیرون آمدی بطوری که چند سال بعد من بکر افتادم آزمایشی از تو بعمل آوردم ، این آزمایش شاید بی آنکه تو خود متوجه شوی بعمل آمده و نتیجه آن بود که من با کمال حیرت بخود گفتم : « امیرعلی نه فقط دیگر عشق و علاقه می بین ندارد بلکه احتیاط و احترازی نفرت امیر در او نسبت بمن احساس میشود . »

امیر علی بلعن ملامت گفت : ولی چنین گمانی در حق جان ثار بردن بسی نادر است امروزه نسبت به ملکه جهان شاه زنان لبخندی زد و گفت : ازین موضوع بگذریم ، آیا اکنون تو نسبی برسی که من چه حبه این ماجرای گذشته را از کور آن بردن کشیدم و پیش چشم تو حیاط تازه می بآن بخشیدم ؟

امیر علی که مسلماً از آغاز میدانست ملکه دوچه خصوص میفرماید با اوسن گوید با ملامت بسیار گفت :
- در انتظارم که بفرمایید .
شاه زنان چند لحنه کوشید تا آخرین تردید و دو دلی خود را نابود سازد . آنگاه بالعن قاطع گفت :

- امیر علی ، همچنانکه گفتم خواستم بیاد تو آورم که حق بزرگی بگردن تو دارم و چون هیچوقت از تو خواستار نشده بودم که در مقابل این حق بزرگ خدمتی بمن کنی امروز میخواهم ترا بنادیده دینی که بمن داری و دارم .. میخواهم خواهشی از تو کنم و از تو بخواهم که خواهش مرا بی چون و چرا بآجاریسانی .

امیر علی اندکی مرتعش شد (ع-ون نمیتوانست حدس بزند که خواهش ملکه از چه قبیل خواهد بود) و گفت :
- امر بفرمایید !
- قول بده که خواهش مرا خواهی پذیرفت .
- قول میدهم که همه قوای خود را در راه اجرای آن بکار برم .
- باید فوق همه قوای خود بکوشی! باید حتی در صورتی که لازم خود در راه اجرای امر معال تم برداری ..
- فوق طاقت خود خواهم کوشید .
- و باید کوشش تو به توفیق کامل منتهی شود و مقصود من بخوبی بر آید .. و گرنه ..

شاه زنان که کله دو گر نه را با بالحنی معکتر ، بالحنی تقریباً زنده ادا کرده بود ساکت ماند .

امیر علی نگامی تند و سریع در چشمان ملکه کرد و در حالی که چشم بر میانه داشت تکرار کرد : و گرنه ...
ملکه صدا بلند تر کرد و با لحنی تهدید آمیز گفت :
- و گرنه من ماجرای گذشته را ، همین ماجرا را که برای تو حکایت کردم مینا و بلکه باشاخ و برگه بیشتر برای سلطان نقل خواهم کرد ..
و چنانکه گفنی از کلام اخیر خود شرمند شده است چشمان زیبای فراوانه افکن خود را بر زیر انداخت .

بودم و در حین حال چاره ای جز پذیرفتن فرمان پدرم که بستگی باحیات او داشت نداشتم . تو چون چنین دهمی بار دیگر در رکاب سلطان محمود قرار گرفتی و با نهایت مهارت خود را چنان باو نزدیک کردی و چنان فداکاری و جانفشانی نشان دادی که او ترا جز معارم خود پذیرفت و لقب « خوشاوند » بپوش داد ، و تو در آن موقع می بنداشتی که من به اکر او را در حرم سلطان شده ام و امید داشتی که اگر نتوانستی از دختر ایلکخان روی موافقتی سببی خواهی توانست از ملکه سلطان محمود کام دل بستای .. سلطان بتو پیشنهاد کرد که با یکی از بستگانش مواجت کنی ولی تو پذیرفتی و سلطان همس در یافت که آتش عشقی در دل داری که لبگذازد همیشه تا مل پس راه دمی رود و صد برآمد که این را از راباند در همان موقع بود که تو معنونه جاسوت و زبیدی و دو اولین فرصت تقریباً صریح و علنی بگوش من رساندی که همچنان در آتش عشق یسوزی و خواستار لطف و عنایت من هستی .. تو خود حتماً باید میسوزی که در آن موقع این کلام بقدر بر من ناگوار افتاد تا چه بسا به فضیلت شدم کافی بود که درین خصوص یک اشاره به سلطان کنم و او را که در پی کشف راز درون تو بود براین حقیقت زشت و قبیح واقف سازم خوب حدس میزدی که نتیجه چه میتوانست باشد! اعدام تو به قبیح ترین وضعی که ممکن است! همین جهت بود که دل وحشت ، مأیوس از همه جارو بمن آوردی و رحم و شفقت مرا خواستار شدی و من با همه سرسختی و غرور و بیگانه دانستن دهنم در مدت عزم تصمیم خود را شکستم و نتو گفتم برو آسوده باش ، راز ترا تا روزی که حافل باشی و دیگر بدنیال معال نگردي و سفاقت را تا پای تنای وصل ملکه بزرگی چون من نرسانی پنهان خواهم داشت و نه فقط گناه عفو ناپذیر ترا بسلطان نرواهم گفت ، نه فقط ترا از چشم او ببردست جلاد نرواهم انداخت بلکه از تو حمایت نیز خواهم کرد و سلطان را او خواهم داشت که ترا صمیمی ترین دوست خود بشمارد و روز بروز قدر و منزلت ترا بالاتر برد . اعتراف کن که به این عهد خود پایدار ماندی . امیرعلی که بیان طولانی و معنی انگیز شاه زنان را با جان کندن شنیده و بانهایت دشواری تحمل کرده بود درین موقع گفت :
- ملکه جهان نیز تصدیق میفرماید که چاکر نیز ...

شاه زنان کلام او را قطع کرد و گفت : البته تصدیق میکنم ، تو از حسان روز حافل شدی ! من بارها در دل ترا آفرین گفتم! حتی گاه که بر چهره تو از دور و نزدیک آثار شکنجه و عذاب درویش را میخواندم و سختی طاقت فرسای تحمل و بردباری ترا در خیال خود مجسم میساختم دل بحال تو میسوزاندم ... امروز هم که! - حکایت کهنه و فراموش شده را پیش کشیدم قصد آن نبود که ملامتی بر تو وارد آوردم یا گمان ولی در حق تو اظهار دارم زیرا تو نه فقط از امروز دیگر حتی با اشاره ای و نگاهی و آمی عشق خود را به من ابراز

بزرگی که من برای چه ترا در شوق احضار کرده ام ! امیر علی سر فرود آورد و گفت : وظیفه چاکران است که هر وقت احضار میشوند شریاب شوند بی آنکه فکر کنند که مقصود علیا حضرت از احضار شان چیست .

- حالا هم نمیتوانی حدس بزرگی ؟
- نه فقط یقین دارم که از علیا حضرت چیزی جز لطف و مرحمت شامل حال جان ثار نخواهد شد .

شاه زنان که بی پروا نشسته بود و ظاهر احتیاطی بآن نداشت که جامه اش همه تنش را نپوشانده و از آن جمله بالا رفتن گوشه ای از دامان بر سرچینش به ساق بلوریش را تا نزدیکی زانو نمایان گذاشته است و قسمتی از سینا اش از چاک پیراهن دیده میشود گفت :

- امیرعلی ، میخواهم بانو خیلی جدی حرف زنم و ازین رو ناچارم موضوعی را که سالها بود فراموش کرده بودم و شاید از یاد تو هم بیرون رفته باشد بادت آورم و باین وسیله خاطر نشانت کنم که حتی بزرگ برگردن تو دارم

امیرعلی نگاه کوتا و سریعی به ملکه کرد و چنانکه گفنی دانسته است ملکه چه میخواهد بگوید و شرمند شده است سر بر انداخت .
شاه زنان یک لحنه ساکت ماند آنگاه گفت :

- من دختری تازه سالی بودم که در دیار ترکستان گوی سبقت را از همه زیباییان ربوده بودم و تو یک مرد سپاهی بودی که سرگردگی عده قلیلی را داشتی و در ردیف سپاهیان بودی که محمود غزنوی برای سرکشی پدرم فرستاده بود : روزی بشارت از دیوار چپر پوش موسانی بالا آمدی و در میان باغ مرا حریان در کنار استخر مشغول استجمام دیدی و چنان شفته و بیقرار شدی که من صدای فریادهای خفا و اعجاب آلود ترا شنیدم و با وحشت و غضب خود را در میان گلبنی پنهان کردم از آن پس تو از سپاه پسر سیکتین گریختی و در دیار ما ماندی و کوشش فراوان بکار بردی تا ندای عشق خود را من نرسانم و خواستار مهر و صفای من شوی! من دختری آزاده و بی پروا بودم و سماعت تو و چنه نایش که از شجاعت خود دادی اندک بهیرو در دل من نسبت بتو بوجود آورد شاید بهیمن جهت بود که در مقابل اراده پدرم بارها مقاومت ورزیدم و دست های جواهر نشانی را که از هرسو بطرف من دراز شده بود رد کردم با احتیال توی این فرمان نضا بوده برای این بود که اعترافی در سر نوشت من حاصل یابد و بقست مقدر خود که همیرو سلطای بود بر سم و گر نه پیش از آنکه بحکم تقدیر وجه المصاله بین پدرم و سلطان محمود شوم شوهر اختیار کرده بودم بهر صورت این انتضا پیش آمد و تو که مدت مدیدی در عشق من پایدار مانده و گاه و بیگاه نگاه مساعد و لبخند مشتاقانه ای از من دیده بودی در تنبیه رنج و شکنجه ای که بردل تو وارد آمد گستاخی را تابیدن پایه رسامی که بمن پیشنهاد کردی . تو بگریزم بیداری دور دست رویم و باهم زناشویی و زندگی کنیم ولی من باطناً باین امر رانی

امیرعلی سر بر سر انداخت و گفت : درین خصوص نمیتوانم چیزی عرض کنم ! البته او را رسماً بمقت خود در خواهم آورد و در حرمسرای خود مقامی ازجمله باو خواهم بخشید ... بگو خوشاوند ، نظر تو چیست ؟

امیرعلی تمظیم کرد و گفت : حضرت سلطان چاکر را از اظهار نظر درین خصوص معاف فرمایند چون درین خصوص هیچوجه فکر و تمعین نکرده ام .. البته چنانکه ملاحظه فرمودید امیر رابعه در خورد آن هست که ملکه بزرگترین سلطان روی زم باشد

سلطان محمود گفت : اگر پای ملکه در میان نبیود و هنوز کسی را باین مقام نرسانده بودم بی تأمل این افتخار را به دختر عضدالدوله می بخشیدم زیرا البته دختر پادشاهی چون عضدالدوله آنهم با داشتن این همه فضائل بر دختر مردی تهی مفر و مقرو و ناسازگار چون ایلکخان از همه جهت ترجیح داشت ..

امیرعلی گفت : بهر صورت این موضوعی است که فقط باید بین حضرت سلطان و امیر رابعه مورد بحث قرار گیرد .
سلطان محمود با غرور شاهانه گفت : بحث لازم نیست ، من صریحاً اراده خود را باو خواهم گفت و در قبال آن حکومت سیستان و کرمان و فارس را بمناره یا هر کس دیگر که خواهرش مایل باشد خواهم سپرد .

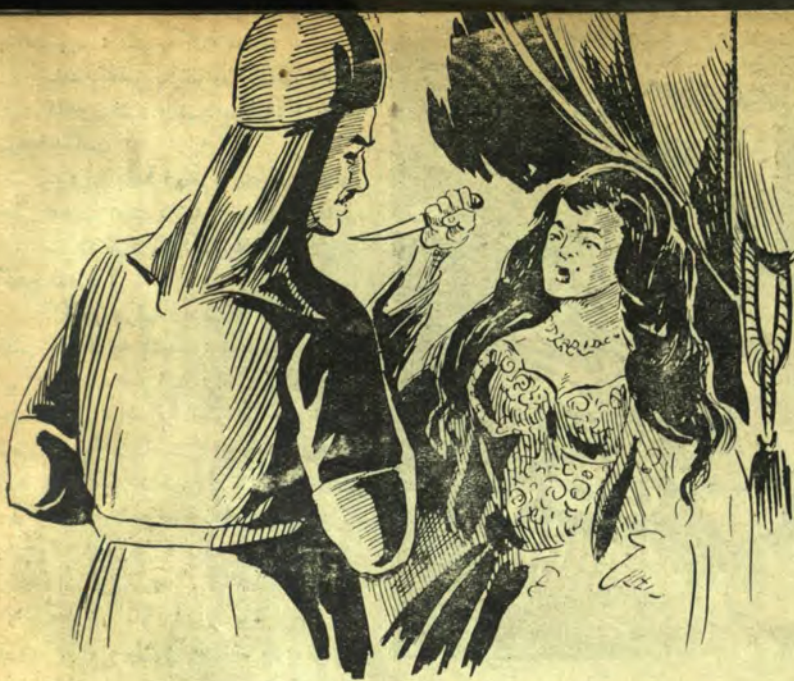
امیرعلی در حالی که خون در دلش جوش میزد و در عین حال باطناً سلطان را تسخیر می کرد بی آنکه سر بردارد گفت :
- البته امر حضرت سلطان مطاع است! سلطان محمود گفت : بسیار خوب ، پس تو فردا صبح زود نزد دختر عضدالدوله برو و باو بگو که ما خواستار ملاقات او بدین حضور شخص ثالث هستیم .

امیرعلی تمظیم کتان بیرون رفت و هنوز چند قدم دور شده بود که حاجبی پیش آمد و گفت :

- علیا حضرت ملکه امیر فرمودند که شریاب شوید .

امیرعلی که در اثنا صحبت سلطان مقصود را رابعه شراره های غضب و حسد را در چشمان ملکه دیده بود در دل گفت :
- آنچه این زن خواهد گفت عجیب تر خواهد بود لابد از من خواهد خواست که رابعه را با تدبیری از میان بردارم ! و وارد حیره مجللی که برای استراحت ملکه ترتیب داده شده بود شد و در مقابل این زن که درجانه استراحت براتر زیبا تر جلوه می کرد سر فرود آورد .
شاه زنان لحنه ای چند با چشمان شرر بار به تکرار امیر او را تکریمت آنگاه با صدای گرفته گفت :

- امیرعلی ، آیا توانستی حدس



ناگهان سرعت برق از جا جست و خنجر کوچکی در مشتش درخشید

پیش رفت و بلایت گفت : اکنون ملکه جهان چه میفرماید ؟ بروم دست روی دست گذارم و سرزیر تیغ جلاد دهم یا عازم کاخ دختر عضدالدوله شوم تا دولت و شوکت ملکه جهان را از خطر زوال و اهرام ؟

شاه زنان سر برداشت و ناگهان برقی در چشماش درخشید که از نظر و شکاف امیر علی پنهان نماند . مثل این بود که همان دم فکری بغاوتش رسید زیرا قدر است گرفت و گفت :

— امیر علی برو بکاخ رابه ...
— امیر علی که گفتی همه اندیشه او را خوانده است گفت : بروم آنجا چه بگویم ؟ پیام سلطان را ابلاغ کنم ؟
شاه زنان که آشکارا میله زده گفت : — نه ، خواهش مرا برآور ؛ امر مرا اجرا کن ...

و درین حال دردش آشوب تازه می برپا بود و در ذهنش این کلمات درهم و برهم آمیخته با صوری عجیب و صحنه هائی خونین تکرار میشد :

— باو وعده دهم ، بگویم که تمنایش را پذیرفته ام ، برو و دختر عضدالدوله را از سرمن بگردان ، او را تا پایان کار بیازی گیرم ، گاه سرانگشتان خود را برای بوسیدن باو دهم ، بروی او لبخند زم و دلگرمش سازم ؛ درین حال وسایل قتل او را فراهم آورم بطوریکه بعضی آنکه در دختر عضدالدوله دفع شد خوش ریخته شود و صدایش در سینه اش خاموش گردد ...
بهتر از همه کس برای اینکار سر همت چالوش است ؛ او با من قرابت دارد ؛ و از من بارها خوبی دیده است . او اوامر مرا عایدانه و بی چون و چرا اجرامی کند ؛ از او استفاده خواهم کرد .

و باز با امیر علی گفت : برو ؛ معطل نباش ؛ امیر علی سرفروود آورد و گفت : تمنای چاکر را پذیرفتید ؟

شاه زنان سرخ شد ، لرزید سر بر زیر انداخت و گفت : آری پذیرفتم ، برو ...
امیر علی لبخند زد و گفت : ولی ملکه من ، شرط عقل نیست که فوراً اطاعت کنم و بروم ؛ اگر فراموش نفرموده باشی دایه که جان نثار به حدت ذهن و روشن ضمیری معروفم ؛ خوب می بینم که در خاطر مبارک چه اندیشه جولان میکند ؛ امیر علی برو ؛ کار خود را انجام دهد ، خاطر ملکه جهان را از همه جبهه آسوده سازد ولی در آن موقع که میخواهد بیاید پادشاه خود را بگیرد و با آرزوی دیرین خود برسد ناگهان از قیام تیری در سینه اش نشیند یا دستی با خنجر از تاریکی بیرون جهد و قلبش را سوراخ کند ... این ماجرای است که نظیر آن در پیرامون بارگاه امراء ترک زیاد اتفاق افتاده است . ازینرو عقل بمن فرمان میدهد که نسبت پادشاه خود را بگیرم و پس از آن خدمت خود را انجام دهم .

کار بان مرحله نرسد بلکه ملکه محبوب من اطمینان یابند که من در بهای آنچه که تمنای کرده ام خدمت شایسته می درین موقع خطیر انجام خواهم داد .

شاه زنان با نهایت عجز و بیچارگی سر در میان دودست گرفت و در حالیکه دلش بسختی جوش میزد و سرش بشدت بدرد آمده بود تسلیم مبارزه می شدید و هواناک شد که در وجود او بین غرور و جاه طلبی و حرص و حسدش از یک طرف و تقوی و سلامت نفسش از طرف دیگر گرفته بود ؛ باخود می گفت :

— ملکه بودن ، شوکت و عظمت خود را داشتن ، دختر عضدالدوله را از میان برداشتن ، همه خطرها را از خود دور ساختن و در ازای اینها همه این جانور ذل را به آرزوی دلش رساندن و همیشه درین حشمت و جلال خود را آلوده دانستن ... از طرف دیگر فریاد بر آوردن ، وقاحت این مرد را فاش کردن ، آنچه را که او می خواهد آشکارا گفتن ، فرمان اعدام او را از سلطان گرفتن و درین حال سر خود یا لا اقل همت و جلال خود را ، تحت سلطنت را ، آرزو های بر رک را ، همه و همه را از کف دادن و در مقابل اینها همه فقط و فقط با کدامین ماندن آه ؛ خدا یا کدام یک را برگزینم ؟ چه بگویم ؟ چه بکنم ؟ چه تصمیم بگیرم ؟ و بتندی سر برداشت و دیوانه وار و آمرانه به امیر علی گفت :

— از من چه میخواهی ؟
امیر علی با کستخی و درین حال با لحنی مؤدبانه گفت : اگر ملکه جهان چیزی از جان نثار نخواهند جان نیز نثار چیزی نخواهم خواست .

شاه زنان ندانست چه جواب گو ؛ چاره می جز آن نداشت که تصمیم گیرد . مغزش خسته و بلکه متلاشی شده و نتوانسته بود جز این دو راه راه دیگر بیندیشد یعنی فکری کند که هم رابه نابود شود ، هم شوکت و جلال خودش باقی بماند و هم امیر علی نه فقط بقصد خود نرسد بلکه زیر تیغ جلاد افتد .

ایندفعه سکوت بیش از هر دفعه دیگر بطول انجامید . شاه زنان باز سر در میان دودست نهاد . امیر علی منتظر ماند و در عین حال در دل میگفت :

— روح خود را بشارت و شیطنتی عجیب آلودم ولی اگر موفق بان تمام گرفتن ازین جانور زیبای خود خواهم و جاه طلب شوم خود را با اینهمه گناهکار نخواهم شمرده ؛ او میخواهد رابه نابود گردد ، عشق من و آرزوی من کشته شود ، به خاطر حرص و جاه طلبی این زاده رازهن ، دختر یک پادشاه ، زنی که چشم روزگار از همه جبهه نظیرش را ندیده است آسیب بیند ... او ا تردید نخواهم کرد ؛ ازین دقیقه زیبای طناز انتقام خواهم گرفت انتقامی ملو از ذلت و ولی عالی ؛ آنگاه نیم قه می بطرف شاه زنان

سینه خود بیرون آورد و بود بالا رفت و بطرف قلب امیر علی فرود آمد . ولی امیر علی دقیق تر و چابکتر از آن بود که یک زن هر اندازه شجاع و چابک باشد بتواند پیش خنجر ی قلب او رسد ؛ فوراً در لحظه می که نوک خنجر یک سر سوذن بیش بانلبش فاصله نداشت میج دست فرسوده ملکه را گرفت و تصادم این دوح کت و در فشار فقط یک نتیجه بخشید و آن این بود که شاه زنان با همه اندام لرزانش در آغوش امیر علی قرار گرفت و این مرد که دیگر یک موجود بشری نبود بلکه یک جانور حریص انتقامجو و خروشان بود او را سخت بسینه فشرد ، دهان خود را زیر گلوی او نهاد و فوراً بدهان او کشانید تا فریادی را که میخواست از گلوی او بیرون آید با بوسه می طولانی و حریصانه خاموش کند .

یک لحظه بعد بی اعتنا به دست و پا زدن شاه زنان که امیر علی از زمین بلندش کرده بود و پایش بر زمین نیرسید لب اذلب او برداشت و دست پیش دهانش نهاد و با صدای آهسته و لرزان از شوق و درندگی در حالی که او را بر زمین میکشاد گفت :

— خاموش باشید ملکه من ، اگر بکنم صدای شما را بشنود من و شما هر دو نابود خواهیم شد .

شاه زنان که با همه خشم و آشفته گی متوجه این حقیقت بود چون از آغوش امیر علی نجات یافت با صدای ترسناک ولی در گلو گرفته گفت :

— نامرد ، جسارت را تا باین پایه رسانده می ؛

باسر خود بازی میکنی ؟
وسیلی بسیار سختی بگونه امیر علی زد امیر علی فوراً و با کمال بی اعتنائی گفت : هر دو با سر خود بازی میکنیم . آرام با هیود و عرض مرا بشنوید ، بغدادی یگانه قسم که سلطان مرا مأمور فرموده اند نزد دختر عضدالدوله روم و باو اعلام دادم که سلطان میخواهند او را به افتخار هم خوابگی خود نائل سازند ؛ شاه زنان که گفتی همه وجودش در جستجوست تا بجای خنجر از کف رفته خود چیز دیگری بیاید و امیر علی را با آن بقتل رساند گفت : دروغ میگوئی ، دروغ میگوئی ؛ امیر علی گفت : بهمه حقایقی که در عالم هست سوگند ، بهشتی که در دل دارم سوگند ؛ پیش از اینکه به خدمت شما احضار شوم از طرف حضرت سلطان احضار شده بودم و ایشان این مأموریت را بمن دادند ؛ فرمودند با دختر عضدالدوله صحبت کنم ، باو بگویم که سلطان حاضرند بزودی او را بحیال نکاح خود در آورند ؛ حتی فرمودند که درین اندیشه اند که مقام رفیع ملکه را باو تفویض فرمایند ؛

— ای کذاب ؛ ای شیر ای لطفه شیطان ؛

— گوش کنید ملکه من ؛ بهانه می پرورم برای این امر وجود دارد ؛ زیرا خبر رسیده است که پدر شما امیر ایلکخان بار دیگر علم با فیکری و طغیان بر افراشته است . اکنون خوب حساب کنید ؛ دختر عضدالدوله بمقد سلطان در خواست آمد ، برای قلع و قمع ایلکخان که پدر شماست لشکر کشی خواهد شد و هیچ پادشاه عاقل در صورتیکه همسر و هم خوابه می چون دختر عضدالدوله داشته باشد حاضر نخواهد بود بازم دختر خصم خود را بخود را ملکه شمارد ؛

شاه زنان بشنیدن این کلمات خشم بی پایان خود را علیه امیر علی از یاد برد و خود را در مقابل او حقیر و ذلیل یافت ، به تغت خود تکیه زد ، با وحشت چشم بامیر علی دوخت و گفت : چه میگوئی ، چه میگوئی ؛ امیر علی که درین لحظه خنجر شاه زنان را در دست خود مینگ ریست و آنرا بطرف بخل خود میبرد گفت :

— من نیز خنجر ملکه را که سلطان خوب میداند هرگز از زیر پیراهن ملکه جدا نمی شود در جیب خود نگاه خواهم داشت تا در موقع لزوم برای اجرای این ساعت گواه صادقی باشد ولی در عین حال امید دارم

مثل یک مساوی بلکه مثل یک فرد بالاتر غیره شد ؛ چند ثانیه هر دو بهم نگر بستند آنگاه شاه زنان بالحنی که حالت تضرعی در آن احساس میشد گفت :

— بگو امیر علی ، مرا از این خدمت میرهانی ؟
امیر علی فوراً گفت :

— همانطور که قول دادم ؛
شاه زنان با وجدی و حشانه گفت : او امیر علی تو مرد شایسته می هستی ، من از تو بی نهایت ممنونم ؛ اکنون بگو بیادش این خدمت از من چه میخواهی ؟

امیر علی که درین موقع واقعا میله زده گفت : ملکه جهان را از این رنج بزرگ که بتنا کی با آن گرفتار شده اند بیهای رهایی از رنج بی نهایت بزرگی که سالیان دراز است در دل دارم خواهم رها ندا ؛

شاه زنان معنی این کلام را تقریباً بهیچ وجه نفهمید و با حیرت گفت :

— آشکارا تر بگو امیر علی چه میخواهی ؟
امیر علی با صدای گرم و لحنی شاعرانه و نافه ، مثل عاشق خود ریده می که نطقی ایراد کند و آنچه را که در دل دارد همراه با همه های آتشی که دلش را میسوزاند بر زبان آورد گفت :

— ملکه جهان سالها پیش ازین ، هنگامی که سکوت من ، تیرگی من ، لبان فرو بسته و خاموش من ، چشمان فرو بسته و بی نگاه مرا دیدند ، با کمال حیرت و در عین حال با کمال مسرت گمان بردند که آتش درونم خاکستر شده و عشق شورانگیز و خاناناسوزم مرده است . ولی امروز فرصتی بدست من افتاده است تا همانکه ملکه جهان دلخواه خود را آشکارا بامن گفتند و از بزرگی رادرا اختیار من گذاشتند که اگر بدست نامحرم افتد خطری عظیم بپار میآورد من نیز رازی را که افشاء آن بقیمت جان من تمام خواهد شد بگویم .

شاه زنان به لرزه در آمد ؛ چهره اش درهم شد ، چشماش بی نهایت درشت و بی نهایت شرار افکن گفت : از جا برخاست و بتندی گفت :

— دیوانه شده می امیر علی ... چه میگوئی ؟
— حقیقتی را که سالهاست درونم را میسوزاند شرح میدهم و از ملکه جهان خواستارم که این حقیقت را با کمال سکوت بشنود همچنانکه من آنچه را که درباره نابود کردن دختر عضدالدوله فرموده با سکوت بی پایان شنیدم . ملکه نازنین من از من چیزی میخواهند که عظیم تر و فحیتر و خطرناکتر از آن در جهان وجود ندارد و این به جان نثار جرأت میدهد که آنچه را سالهاست در راه طلبش جان میدادم آشکارا بخواهم .

— شاه زنان با درشتی و هیجان شاهانه می گفت :

— حقیقت دیوانه شده می امیر علی ... فرمان میدهم هم الآن سر از تنم جدا کنند . امیر علی با کستخی بسیار گفت : برای یک ازجان گذشته فرق نمیکند ؛ ملکه جهان همیشه میتواند چنین کاری کند ولی امروز احتیاط خواهند فرمود زیرا بعضی صدور چنین فرمان من که دیگر امیدی به حیات خود نخواهم داشت زیر تیغ جلاد حقایق را فاش بیان خواهم کرد ، صدای بلند ، صدایی که بگوش سلطان و بگوش همه عالیشان برسد خواهم گفت که ملکه محبوب من به دلیل چنین فرمانی صادر فرمودند و از من چه خواستند که من در مقابل آن چنین تمنائی کردم .

شاه زنان که وحشت و در عین حال درندگی و توحشی پر وجودش مستولی شده بود و سر پایش را بشدت میله زده ناگهان و بی تأمل تصمیم سختی گرفت ، نه بلکه تسلیم یک طغیان شدید و تسکین نا پذیر درونی شد ؛ بین او و امیر علی یک قدم بیش فاصله نبود ، این فاصله را سرعت برزو بایک جست پیمود و هماندم که با امیر علی رسید دستی با خنجر کوچکی که از پیش

از تن او بدر کرد و او را بصورتی که سالها پیش از آن از پشت شاخه های موستان ، کنار استخر دیده بود دید ؛ عریان مثل یک ماهی ؛ ولی باو بدانگونه نگرست که گریه می یا ماهیخواری یک ماهی فربه اشتها آور بنگرد ؛ تصور در آغوش گرفتن او و کام ستاندن از او شوق و رضای سیمانه بوی بخشید ؛ دندانهای خود را بر هم فشرد و با صدایی که میله زید ولی صلابت بسیار داشت گفت :

— امر ملکه نازنین خود را هر چه باشه اطاعت خواهم کرد ؛ از دو صورت خارج نیست ؛ یا موفق خواهم شد و یا شکست خواهم خورد ؛ اگر شکست خوردم ملکه جهان به سلطان خواهند گفت که امیر علی عاشق ایشان و خواستار وصل ایشان حتی پس از آنکه حرمسرای سلطان را مزین فرمودند بوده است و سلطان در نهایت خشم و غضب مرا بدست جلاد خواهند سپرد ... اما اگر موفق شدم چه ؟

شاه زنان بتندی گفت : چه میخواهی بگوئی امیر علی ؟

امیر علی گفت : آیا در صورت موفق شدن پادشاه من همان سکوت ملکه خواهد بود ؛ اینکه پادشاهی نیست ؛ زیرا یک وجود کریم ، گرم قدیم را بحساب پادشاه خدمت جدید نمیکند ؛

ملکه گفت : دوست میگوئی ، البته ترا بی پادشاه نخواهم گذاشت ؛ بگو ببینم از من در مقابل این خدمت چه میخواهی ؟

امیر علی گفت : هر پادشاه باید متناسب با خدمتی باشد که انجام مییابد ؛ ملکه جهان بفرمایند که از من خواستار چه خدمتند ؟
شاه زنان گفت : تو نخست بگو که آیا مصمم هستی خدمتی را که از تو خواستارم انجام دهی .

— البته ؛

شاه زنان گفت : پس نزدیکتر بیا امیر علی و بدقت گوش کن .
امیر علی دوقدم نزدیکتر رفت و با کستخی بسیار گفت : فرمودید که تصور میفرمایید بلکه یقین دارید که در وجود امیره رابه دختر عضدالدوله رقیب خطرناکی برادر خود احساس میکنید ؟

ملکه با حرارت گفت : آری امیر علی مطلب همین است و من میخواهم خیالم از این حیت آسوده باشد و چنین رقیبی برای من وجود نداشته باشد .

امیر علی همچو نشان داد که از شنیدن این کلام متوحش شده و بلرزه در آمده است و گفت :

— او ؛ به ترتیب میخواهید این کار انجام یابد ؟

— بهتر ترتیب که ممکن شود . و این کار فقط از دست تو ساخته است .

امیر علی گفت : خواهش میکنم ملکه درین خصوص راهنمایی فرمایند .

ملکه گفت : بنظر من این کار چند راه دارد ؛ یا اینکه تو آنقدر در مزاج سلطان نفوذ داشته باشی که این زن را از چشم او بیندازی و او را در کتی که هر چه زودتر این دیار را ترک گوید ؛ یا تدابیری بکار بندی که بین سلطان از یک طرف و دختر عضدالدوله و پادشاه از طرف دیگر بجای معیت و وداد دشمنی بوجود آید ، درینجا چنگی در گیرم ، درین چنگ عماره و تنی چند از اطرافیان او و رابه و حتی طاهر خرد سال ، این کودک عجیب و جسور ، کشته شوند و عداوتی در قلب دختر عضدالدوله جایگزین شود که وصلت او را با سلطان متنوع سازد . اما یک راه نزدیکتر و سهل تر نیز دارد و آن اینست که سر بسته و ناگهانی و بی صدا دختر عضدالدوله در کاخ خود بایک جرعه زهر بایک ضربت خنجر جان بدهد و جان من ازین ناراحتی بزرگ و اهرم .
لرزان و غیره چشم بچهره امیر علی دوخت تا تأثیر کلام خود را در او مشاهده کند .
امیر علی ایندفعه دیگر چشم بزر ر نینداخت ؛ در چشمان اضطراب آلود ملکه

چه میگوید ؟ مگر چه گفته است ؟
بهجت خانم بمن از الله خان اشاره کرد که دور شود و چون با خانزاده خانم تنها ماند گفت :
- والله بغداد زبانم یارای گفتن ندارد خیلی عجیب است ، خیلی عجیب است !
- بالاخره بگو ؛ گرچه حرف دیوانه گفتن ندارد !

- آخر حرف داریم تا حرف بغداد مقام نرسد چه بگویم ! این بیچاره عزیز هم گریه شده بود ؛ در راه که میآمدیم جز این صحبتی نداشتیم ؛ اگر يك سر سوزن از این چیزها هم راست باشد خیلی وحشت آور است ... از دیروز تا بحال خانم بزرگ صدقه این حرفها را تکرار کرده بطوریکه همه اهل دارالمجانین حتی عده زیادی از دیوانگان آنرا حفظ کرده اند ... بالاخره باید بنویسم ؛ در راه با عزیز مشورت کردیم و او هم لازم دید که تو نیز این چیزها را بدانی ... همینکه ما وارد شدیم و چشمش ببا افتاد تکانی سخت بخود داد مثل اینکه میخواهد با حمله کند و فریاد زنان گفت : پس کو ! چرا قاتلها را نیاوردید ؟ خانزاده و آقابالا را بیاورید تا من تف برویشان بیندازم ، بعد آن پتیاره را بدست خودم درجوال کنم تا از بالای شمس العماره بیافینش بیندازند ، آنوقت بدست خود طنباب دارا بگردن آقابالا بیندازم ! اینها آدم کشته اند ؛ این خانزاده و در پریده بدست خودش زهر از من گرفت ، گوشه چارقدش قایم کرد ، رفت آنرا بشیرینی قاطی کرد ، شیرینی را بخورد علی خان داد و آن بدبخت خورد و مرد و بعد آقا بالادشت بیخو چنگیز را گرفت از همان زهرتوی حلقش ریخت و او را هم کشت اینها قاتل هستند ، این خانزاده ، علاوه بر آدم کشتن هزار کار دیگر کرده است ، خود را لو داده است ! این فاحشه است . این آدم کفی است ، برادرش هم آدم کش است ، باید اینها را بگیرند و بکشند ...

خانزاده خانم که پس از شنیدن نخستین کلمات این نقل قول بلرزه در آمده بود رفته رفته چنان متقلب شد که نتوانست شوپشکن داری کند و ناگهان فریادی زد بر زمین افتاد و از هوش رفت .
بهجت خانم مضطرب و وحشت زده عزیز الله خان را بکمک طلبید ، خانزاده خانم را از زمین بلند کردند و باطافش بردند ، کلاب و سرکه و کاهگل آوردند ، مدتی طول کشید تا وی ناله کتان بهوش آمد ، پس از آن سر بران گرفت و بانهایت شدت بگریستن پرداخت . مدتی مدید گریه کرد ؛ بهجت خانم و عزیز الله خان هر چه میکوشیدند نمیتوانستند ساکتش کنند و بهجت خانم - گفت : عجب افعلی کردم ، خانزاده جان ، اینها حرف يك دیوانه است ، کسی گوش بحرف دیوانه نمیدهد ، همه میخندند ، من هم بیخود ناراحت شدم ... بیخود ... تو گفتی ... پس است دیگر گریه مکن ، حالت دوباره بهم میخورد ؛ همه اینها دروغ است .
خانزاده خانم در عین گریستن سر برداشت و با لحنی بی نهایت مؤثر گفت :

- نه ، دروغ نیست ؛ راست است ، خیلی هم راست است ؛ حالا که این چیزها را دانستید حق دارید از خانه خود بیرون نروید ... من بدبختم ... خدا نمیشناخت نجات یابم ؛ خیال میکردم در مقابل بدی هائی که کرده بودم مکافات خود را هم با رنجها و بدبختی هائی که دیدم چشیده ام ، حالا میفهمم که آنها کافی نبوده است ، باید خیلی بدتر ببینم ، باید خیلی بیچاره تر بشوم ، باید مادر دیوانه شوم و این اسرار از برده بیرون افتد ... آری ، من خیلی گناهکار تر از آنم که شما تصور میکردید ؛ حق دارید از من بدتان بیاید ، حق دارید از من بترسید ، مرا مثل کوفتی ها بیرون بیندازید ، از من متنفر باشید ، هر وقت اسم من بگوشتان رسید نف و ولنت کنید ولی هیا را بخندانند

صفحه ۹۸



خلاصه قسمتهای گذشته

آقابالاخان پس از مراجعت از اروپا و رسیدن بدرجسترایی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاظم خان و برای اینکه بر او دست یابد و ضمناً زن زیبای خود ماریونا را ترك گوید بدستاری مادر خود خانم بزرگ و خواهرش خانزاده خانم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر وزیر جنگ که خواستار فروغ بود بدست جنایتکاری موسوم بطفعلی خان شد و ماریونا را با بیجهت نوزادش «زبیا» در استراسبورگ ترك گفت . ذبیح الله خان پدر آقابالاخان زن شریب و جنایتکار خود را طلاق گفت و از دختر و پسر خود چشم پوشید و اموالش را بماریونا و بیجهت هبه کرد و خود نیز نزد آنان رفت . خانزاده خانم فربشیدای موسوم بسید غیبی رمال را خورده و بعد او در آمد و چون دید که او گذشته از دزدیدن اموال مادرش میخواهد خود او را مثل فاحشه ای وسیله پولدر آوردن قرار دهد گریخت و توبه کرد و وساطت ماریونا باعث شد که پدرش نیز او را ببخشد سید غیبی ضمن جستجوی خانزاده خانم دانست که طفعلی خان قاتل پسر وزیر جنگ است و اسی چو ترواست او را معرفی کند از وزیر جنگ كتك خورد . خانم بزرگ دیوانه شد و پدارالمجانین افتاد آقابالاخان از فربك برگشت و بدیدن پدر فروغ رفت . سپس وزیر جنگ نزد او آمد و او را قاتل پسرش نامید ، آقابالاخان دانست که او نامه ای بدست ندارد و طفعلی خان را هم نمیشناسد و او را رانه و خود جستجوی سید غیبی و طفعلی خان پرداخت . - بهجت خانم بیکروز که از دارالمجانین بازگشت با وحشت بسیار خبر داد که خانم بزرگ در حال دیوانگی چیزهای عجیب میکند ،

دقیقه بمن مهلت بدهید تا همه چیز را بگویم . به سدیقه طاهره قسم راست میگویم ، همان طوری که راست گفتی ، نگفتم حرف مادرم دروغ است ، همه را تصدیق کردم ، حالا باقیش را هم راست میگویم ، خیال نکنید يك كلمه اش هم دروغ است ؛ من که خیال آدم کفی نداشتم ؛ يك درویش بادم دوا داد ، يك گرد سفید بود ، اینرا مادرم برای ماریونا گرفته بود ، درست نمیدانم برای چه گرفته بود ، خیال میکنم برای این بود که طفلك ماریونا را از چشم آقاداتش بیاورد . من و خانم جان دست بدست هم داده بودیم تا ماریونا را از آقا داداشم دور کنم و فروغ خانم را ، نامزد قدیش را که وقتی بدینا آمده بود نافش را با اسم آقاداتهم بریده بودند برای او بگیریم . خانم جان کرد را بن داد که بنان شیرینی بزنم و ماریونا بخورد . من این کار را کردم . خدا رویم را سیاه کند ، خدا روزهای بد تر از این نشاسم بدهد ، هر چه میکشم حقم است ، خیلی بد بودم ، خیلی بدجنس بودم ، طفلك ماریونا بن هیچ بد نکرده بود خیلی هم مرا دوست میداشت اما من چشم نداشتم او را ببینم ، داشتم از حسودی می ترکیدم ؛ وقتی صوت زدن دیوی خود را با صوت مقایسه میکردم حرصم میگرفت ؛ خانم جانم هم متصل بن سلك میزد و کاری میکرد که بیشتر از او بدم بیاید ؛ کاش دستهایم قلم شده بود ، کاش باهام شکسته بود ؛ رفتم کرد را به نان شیرینی ماریونا دادم ، آنوقت قضا و قدر کار خودش را کرد ، ماریونا آن شیرینی را نخورد ، علی خان بدبخت خدا رحمتش کند دلگی کرد و آنرا خورد چیزی نگذشت که حالش بهم خورد ... آنوقت چنگیز خان فهمید ، خدا از تقصیراتش بگذرد ، من او را هم حلال کردم ؛ او فهمید که علی خان چطور شد که اینطور شد ، آمد گریبان مرا گرفت ، گفت اگر دست باو ندمم بهم خواهد گفت که من علی خان

دقیقه بمن مهلت بدهید تا همه چیز را بگویم . به سدیقه طاهره قسم راست میگویم ، همان طوری که راست گفتی ، نگفتم حرف مادرم دروغ است ، همه را تصدیق کردم ، حالا باقیش را هم راست میگویم ، خیال نکنید يك كلمه اش هم دروغ است ؛ من که خیال آدم کفی نداشتم ؛ يك درویش بادم دوا داد ، يك گرد سفید بود ، اینرا مادرم برای ماریونا گرفته بود ، درست نمیدانم برای چه گرفته بود ، خیال میکنم برای این بود که طفلك ماریونا را از چشم آقاداتش بیاورد . من و خانم جان دست بدست هم داده بودیم تا ماریونا را از آقا داداشم دور کنم و فروغ خانم را ، نامزد قدیش را که وقتی بدینا آمده بود نافش را با اسم آقاداتهم بریده بودند برای او بگیریم . خانم جان کرد را بن داد که بنان شیرینی بزنم و ماریونا بخورد . من این کار را کردم . خدا رویم را سیاه کند ، خدا روزهای بد تر از این نشاسم بدهد ، هر چه میکشم حقم است ، خیلی بد بودم ، خیلی بدجنس بودم ، طفلك ماریونا بن هیچ بد نکرده بود خیلی هم مرا دوست میداشت اما من چشم نداشتم او را ببینم ، داشتم از حسودی می ترکیدم ؛ وقتی صوت زدن دیوی خود را با صوت مقایسه میکردم حرصم میگرفت ؛ خانم جانم هم متصل بن سلك میزد و کاری میکرد که بیشتر از او بدم بیاید ؛ کاش دستهایم قلم شده بود ، کاش باهام شکسته بود ؛ رفتم کرد را به نان شیرینی ماریونا دادم ، آنوقت قضا و قدر کار خودش را کرد ، ماریونا آن شیرینی را نخورد ، علی خان بدبخت خدا رحمتش کند دلگی کرد و آنرا خورد چیزی نگذشت که حالش بهم خورد ... آنوقت چنگیز خان فهمید ، خدا از تقصیراتش بگذرد ، من او را هم حلال کردم ؛ او فهمید که علی خان چطور شد که اینطور شد ، آمد گریبان مرا گرفت ، گفت اگر دست باو ندمم بهم خواهد گفت که من علی خان

تهران ماه وور

و با زد ، نه میشود امتناع و خودداری کرد ، آدم خیلی هم که باعرف و به پاکدامنی خودش علاقه مند باشد تنها کاری که در آن موقع میتواند بکند اینست که یا اگر دستش رسید خودش را بکشد یا اینکه مثل همین بیچاره شود ، از حال برود و نفهمد که چه بر سرش میآید ...

بهجت خانم گفت : او را کاش خودش را کشته بود ، اگر من بجای او میبودم خودم را میکشتم !

- خودکشی همیشه هم میسر نمیشود ، بیخود که نمیشود انسان خودش را بکشد ؛ این کار هم اسباب میخواید ، زهری ، کاردی ، طنابی ، چیزی - وقتی انسان در يك اطاق در بسته گرفتار يك مرد شده است و جرأت فریاد زدن و خبر کردن مردم را هم ندارد و چیزی هم دم دستش نیست که مفز خود را با آن پریشان کند چه میتواند بکند - جز اینکه از هوش برود و تسلیم شود !

بهجت خانم بفکر فرو رفت ، چنین صحنه ای را در نظر مجسم کرد ، همه بدنش از تصور آن بلرزه در آمد ، آثار رحم و رقت بر چهره اش نمایان شد ، دست روی پیشانی عرق کرده خانزاده خانم گذاشت و زیر لب گفت :

- پس تو عقیده داری که این زن آقدها هم گناهکار نیست !

- فقط عقیده من اینطور نیست ، حکم حق و انصاف هم همین است . گناه این بدبخت فقط حسودی اوست ، فقط کینه پیدایی است که به ماریونا پیدا کرده بود گناههای دیگرش همه اضطراری بوده ... مثلا هیچ انصاف نیست که او را مسئول قتل علی خان و چنگیز خان بدانیم .

بهجت خانم آهی کشید و گفت : من چنگیز را خیلی دوست میداشتم ، از مرده او خیلی زیاد فضا خوردم البته میدانستم که خوب مردی نیست و عقیده بهیچ چیز ندارد و هر کار از دستش برآید میکند ؛ يك دهنه هم از خدا پنهان نیست از توجه پنهان بدستاری من میخواست فروغ را در دام آقابالاخان بیندازد ؛ با وجود این باو علاقه داشتم ؛ حالا که خانزاده خانم این چیزها را گفت دایم دیگر دلم راضی نمی شود با این آدم و روبرو شوم اما حرفهای توهم بدلم اثر کرد ؛ گذشته از قوم و خویشی باید تصدیق کنیم که چنگیز بدبخت به مکافات عمل خود رسیده است ... بیا این بیچاره را بهوش آوریم .

عزیز الله خان گفت : وقتی بهوش آمد باید او را آدم کنیم ، باید امیدوارش کنیم ، باید باو بفهیم که این گناهها قابل بخشیدن است و خدا هم از سر گناهانش گذشته که توفیق توبه کردن باو داده و نظر لطف پدرش را دو باره بطرفش جلب کرده است .

بهجت خانم گفت : من حرفی ندارم ، بنظر من هم خدا را خوش نیاید که این زن بیش از این زجر بکشد .

بكمك يكديگر خانزاده خانم را به هوش آوردند ، قدری هربت به لب و و شربت بیدمشك باو خوردانند ، خانزاده خانم همینکه هوش خود را بازیافت بگریه کردن پرداخت ، اسرار داشت خانه بهجت خانم را ترك کند ، آواره كوچه ها شود ، یا بدست سید غیبی افتد و بدست او کشته شود ، یا گرسنگی بکشد تا در گوشه خرابه ای پامسجی بیبرد ولی بهجت خانم و عزیز الله خان آنقدر گفتند و شنیدند تا او ادارش کردند ساکت باشد و گوش کند . آنوقت بهجت خانم باو گفت :

- ماهه این چیزها را که گفتی شنیدیم و باور هم کردیم ؛ اما بخدا قسم وقتی باهم حرف زدیم و مشورت کردیم دیدیم الحق والا انصاف آنقدرها گناه نداری ؛ علی خان و چنگیز خان فدای هوس و طمع و بدکاری خودشان شده اند ، حکم قضا و قدر در حق آنها این بوده است که بپرند ، توهم درین

که از وحشت مو بر تنشان راست ایستاده بود گفته های خانزاده را شنیده و غوطه ور در بهتی که آندو را فرا گرفته بود ؛ گذشته بودند زن بینوا خود را برند و بیخوش بر زمین افتد .

پس از بیخوش شدن در حالی که چهره هر دو تیره شده بود بهم تگریستند ؛ مثل این بود که دلشان نمیشوید دست کسی به طرف خانزاده خانم پیش برند و مثل دمه گذشته با کلاب و کاهگل بهوش آورند .

بهجت خانم سر انجام سکوت را شکست و گفت : - وای که انسان چه چیزها می بیند چه چیزها میشوند ؛ بخدا من که نمی توانم باور کنم .

عزیز الله خان زیر لب گفت : من برعکس کاملاً باور میکنم ، بدبخت يك كلمه هم دروغ نگفت !

- یعنی میشود آدمیزاد اینقدر بد کند اینقدر جنایت کند !

- هر از درجه بدتر از این هم ممکن است ؛ این بدبخت بیچاره بنظر من اتفاقاً زیاد گناه ندارد ، گناهی ندارد جز جهالت ، جز تربیت بد زبردست مادری مثل خانم بزرگ و وقتی جهالت باشد و تربیت هم اینقدر بد باشد آدم بدقلب و حسود و پست بار میآید و در موقع خود بدتر از این کارها را هم مرتکب میشود ... علاوه این بدبخت سیاه روز خیلی از این کارها را بدخواه خود و با اختیار خود نکرده ، مادرش او را و داشته موضوع آدم کشی هم در میان نبوده چیزهای دیگرش هم همینطور ، انسان باید عقل و انصاف داشته باشد ، خودش را جای طرف بگذارد بجان خودت دختر عمو من وقتی که این بدبخت راجع به چنگیز خان حرف میزد بی اختیار باین فکر افتادم که اگر بجای خانزاده خانم میبودم یعنی يك دختر ضعیف بیچاره که خواه ناخواه موجب قتل يك مرد شده است آنوقت کسی مثل چنگیز خان که خدا بیامرز دشمنی ما را می شناسیم و میدانیم چقدر خدا شناس و الواط بود بجای بیفتد و بگوید یا بن دست بده یا رسوایت میکنم چه میکردم ؛ در آن موقع نه میشود داد و فریاد کرد ، نه میشود دست



در چنین موقعی شخص مجبور است یا خود را بکشد یا مثل همین بیچاره شود یعنی از حل و فصل همه بدو چه بر سرش می آید

آقابالاخان در دکان بقالی رفت و دانست که مستاجر سابق خانه که همان لطفعلی خان بوده بتازگی خانه را خالی کرده و کسی هم نهمیده است بکجارتنه است این موضوع سخت نگرانش ساخت و باخود گفت :

این خیلی بد شد ، معلوم میشود این مرد که احق از تهر - ران خارج شده و شاید کافه من بوقع باو نرسیده ، بعد با خبر یافته است که این کافه بدست دیگران افتاده و فوراً تغییر منزل داده و با و اما و زبر چنگه بر او دست یافته است .

مدتی بی اراده و بی قصد در کوچه ها و خیابانها قدم زد ، بدرون چند قهوه خانه سر کشید ، بچهره اشغافس که یست و چون نتوانست کمترین اثر از لطفعلی خان بدست آورد غسته و اندوهگین و متفکر بطرف مهمانخانه برگشت .

چون جلو گراندهتل رسید لحظه ای مردد ماند و ایستاد . بعد باخود گفت :

ماندن من در اینجا اعتبار ندارد ، ممکن است هم امشب چند نفر از طرف نظیبه بیایند و مفت و مسلم دستگیر کنند ، خوبست منزل خود را تغییر دهم .

با کمال عجله بالارفت ، چمدانهای خود را بست و از اطاق بیرون نهاد و پیشخدمتی را طلبید ، حساب مهمانخانه را باو پرداخت دستور داد چمدانها را بیرون برد و در یک دره که بگذارد تا او برود سوار شود .

خود به سالن مهمانخانه رفت ، آنجا را خلوت یافت . در گوشه ای نشست و شام مختصری خورد ، بعد عیارا بخود پیچید و آرام و مرام آلود بیرون رفت ، به پیشخدمت

که دم در ایستاده بود انما ای داد ، چمدان های خود را در یک دره که کنار خیابان ایستاده بود دید ، بسجله بدرون دره که رفت و بزودی دره که بحرکت درآمد و آقابالا خان باو دستور داد بخیابان همین الدوله برود .

وسط خیابان همین الدوله در نقطه خلوتی از دره که پیاده شد چمدان ها را کنار خیابان گذاشت ، آنقدر منتظر ماند تا آن دره که رفت و ناپدید شد ، آنگاه بسجله در یک چمدان را کشید و عیای خود و کلام خود را در آن جای داد ، یک کلاه پوستی بی نشان از آن بیرون کشید و بر سر نهاد ، دره که دیگری را که پس از چند دقیقه از آنجا میگذشت صدا کرد ، در آن نشست و دستور داد که به خیابان علاء الدوله برود .

نزدیک به هتل فرانس از دره که پیاده شد و پس از رفتن دره که بی به هتل رفت و اطاق دور افتاده ای در آن گرفت و در دفتر مهمانخانه خود را رکن الدین خان نامید . ولی هینکه از جلوه دفتر دار هتل گذشت و خواست با اطاق خود درود مردی روی در روی او قرار گرفت و با کمال ادب و اخلاص سلام گفت .

این مرد جوانی بلند قد محبوب و خوش قیافه بود که دوست خود را مؤدبانه از آستین های عیاری در آورده بود .

آقابالاخان بیکه خورد ، زهر لب جواب سلام داد ، برای اینکه صدایش بسکوش دفتر دار هتل و یکی دو نفر دیگر که در آن نزدیکی بودند نرسد از اطاق بیرون آمد و بجوان که بدنبال او و همچنان مؤدبانه بیرون آمد گفت :

چه فرمایش دارید آقا ... جوان گفت : بنده را بجا نیآوردید ، آقابالاخان سر بهیبت تکان داد و گفت : هر زلاله من شاد را نبیناسم ، با که کار دارید ؟

جوان که کسی جز هر زلاله خان نبود گفت : باخود حضرتعالی کار دارم حضرت سرتیپ ، بنده هر زلاله ساعت ساز هستم ، قوم و خویش خودتان پسر عموی بهیبت خانم !

آقابالا خان او را شناخت ، لیکن تلخی زد و با کراهت گفت : با من چکار دارید ؟

جوان گفت : بنده هر زلاله ... آقابالاخان سر بهیبت تکان داد و گفت : هر زلاله من شاد را نبیناسم ، با که کار دارید ؟

جوان که کسی جز هر زلاله خان نبود گفت : باخود حضرتعالی کار دارم حضرت سرتیپ ، بنده هر زلاله ساعت ساز هستم ، قوم و خویش خودتان پسر عموی بهیبت خانم !

میان وسیله کوچکی بودی ، بلاوه تو توبه کرده ای ، باین خوبی شده ای ؛ اینهمه هم زجر و بدبختی کشیده ای ، دیگر بس است ؛ بیجهت خود را اذیت مکن ؛ نه نقط من نمیکارم تو از خانه من بروی بلکه بعد از این خیلی خوشتر و مهربانتر و خواهرانه تر از تو نگاهداری خواهم کرد و نخواهم گذاشت آب بدست تکان بخورد تا همه این چیزها را فراموش کنی و انشاء الله بعد از اینهمه ذلت و بدبختی روی راحت و خوشبختی بیینی ... این حرفها را دور بینداز . گریه هم مکن ؛ فعلاً و اجبتر از همه کار آنست که فکری برای خانم بزرگ کنیم ، کاری کنیم که از یک طرف او ساکت شود و از طرف دیگر اهل دارالمجانین حرفهایش را باور نکنند

خانزاده خانم گفت : چه طور ممکنست باور نکنند ؛ بالاخره این حرفها بگوش نظیبه خواهد رسید ، هم مرا خواهند گرفت هم آقا داداشم را و چه ها که ... روزگارمان نخواهند آورد . بعد اقسام اگر مراد ستگیر کنند یک کلاه هم انکار نخواهم کرد ؛ گناه کرد ام باید مجازات ببینم . شاید پس از مجازات دین درین دنیا آرمزیده شوم و خدا دیگر در آن دنیا عذاب نکند .

هر زلاله خان گفت : خانزاده خانم ، کارهای خدا بی حکمت نیست ؛ انسان اگر خدا شناس باشد میدانند که خدا خیلی بزرگ است ؛ مثلاً در همین موضوع ، همین نظیبه فکستی خودمان ، همین عدلیه خراب دزد بازار خودمان که هر روز هزار حکم ناحق میدهد و بهترین قانونی که در آنجا خوب مراعات میشود اسکس پش پش و پش است ؛ اگر شمارا بگیرند و معاکه کنند

منتها یکی دو سال برای شما حبس مینویسند برای اینکه شما نیکوخواسته ای کسی را بکشید و فکر آن هم اصلایش علی خان بوده است ؛ یک بدجنسی کردید ، یک غفلت کردید این نتیجه بیار آمد ، مجازات قانونی این کار یکی دو سال حبس است و وقتی قانون بشری اینقدر ارفاق کند ، چه طور ممکن است خدای بزرگ مهربان خصوصاً پس از آنکه شخص توبه نصوح کرد رحم نکند ، ارفاق نکند ، نبخشد . من قول شرف میدهم که خدا از گناه شما گذشته است و بهیچ دلیل است که شمارا رستگار کرده و آقای ذبیح الله خان را واداشته است که شمارا ببخشند ، کافه برای شما بنویسند خرجی برای شما بدهند و مصمم باشند که چون بتهران برگشتند شمارا بغضه خود ببرند .

خانزاده خانم رفت ، رفته آرام شد . بهیبت خانم و هر زلاله خان مدتی نزدیک یک ساعت او را دلداری دادند و نصیحت کردند سرانجام او را واداشتند که دست و صورت خود را بشوید ، بعد صحبت نشستند تا ته پیری برای ساکت کردن خانم بزرگ بیندیشند و کاری کنند که این موضوع دنباله پیدا نکند .

پس از آنکه مدتی صحبت داشتند باین نتیجه رسیدند که باید آقابالاخان را ازین موضوع آگاه ساخت تا او اقدامی کند و ترتیبی برای نگاهداری مادرش فراهم آورد که اینقدر اسباب رسوائی نشود

هر زلاله خان بعهده گرفت که آقابالا خان را بیاید ، ماوقع را باو بگوید و در مقابل این حادثه هوشیارش سازد .

آقابالاخان چون آن روز پر خاند را بامتهای ناراحتی و اضطراب پایان رساند تازه هوا تاریک شده بود که یکدست لباس هادی پوشید ، عیای که همان روز عصر خریده بود بدوش کشید ، لاله خود را تاووی چشانش پایین آورد و بطرف خانه لطفعلی خان ، همان خانه که آدرسش را میداد است رفت .

مدتی در کوچه های پیاپی سرگردان ماند و ازین و آن سراغ گرفت تا خانه را یافت و هینکه خواست در بزند ، صدقه کافه روی در دید که بر آن نوشته شده بود : « این خانه اجاره داده میشود طالبین به کان مشهدی مرتضی بقال سر کوچه طرف دست راست مراجعه فرمایند »

آقابالاخان گفت : بنده را بجا نیآوردید ، آقابالاخان سر بهیبت تکان داد و گفت : هر زلاله من شاد را نبیناسم ، با که کار دارید ؟

جوان که کسی جز هر زلاله خان نبود گفت : باخود حضرتعالی کار دارم حضرت سرتیپ ، بنده هر زلاله ساعت ساز هستم ، قوم و خویش خودتان پسر عموی بهیبت خانم !

آقابالا خان او را شناخت ، لیکن تلخی زد و با کراهت گفت : با من چکار دارید ؟

جوان گفت : بنده هر زلاله ... آقابالاخان سر بهیبت تکان داد و گفت : هر زلاله من شاد را نبیناسم ، با که کار دارید ؟

جوان که کسی جز هر زلاله خان نبود گفت : باخود حضرتعالی کار دارم حضرت سرتیپ ، بنده هر زلاله ساعت ساز هستم ، قوم و خویش خودتان پسر عموی بهیبت خانم !

آقابالا خان او را شناخت ، لیکن تلخی زد و با کراهت گفت : با من چکار دارید ؟

جوان گفت : بنده هر زلاله ... آقابالاخان سر بهیبت تکان داد و گفت : هر زلاله من شاد را نبیناسم ، با که کار دارید ؟

جوان که کسی جز هر زلاله خان نبود گفت : باخود حضرتعالی کار دارم حضرت سرتیپ ، بنده هر زلاله ساعت ساز هستم ، قوم و خویش خودتان پسر عموی بهیبت خانم !

بگوید مرا در خیالان دیدید و این چیزها را بن گفتید ... خوب ملتفت شدید ؛ من خاطر جمع باشم ؟

هر زلاله خان با لحنی صادقانه گفت : کاملاً خاطر جمع باشید قربان . بنده صد و آنچه اسرار مردم ؛ دختر عمو اگر بنده را خوب نمیشناختند این مأموریت را به بنده نیدادند .

— بسیار خوب ، اگر اینطور باشد من هم از شما فوق العاده ممنون خواهم شد .

هر زلاله خان چون دیگر کاری نداشت خدا حافظی کرد و رفت تا نتیجه را به دختر عمویش اطلاع دهد .

پس از رفتن او آقابالاخان دست بر سر زانوهای خود کوفت و گفت :

— از در و دیوار برای من میبارد ؛ از یک طرف آن پیر گفتار دیوانه شده و دسته گل به آب داده . از طرف دیگر دوسه نفر دیگر بر کسانی که اسرار مرا کمایش میدادند اف - زوده شده است ؛ حالا دیگر بهیبت خانم همه چیز را میداند ، این بسره هم میداند . و زبر چنگ آتور کین کرده است ، لطفعلی خان معلوم نیست کدام گور است ، یک شیار پدر سوخته هم حتماً در کین من است و آن همین سید غیبی است و این همان حتماً سید شیدای است که نو کرو زبر چنگ میگفت در زبر چنگ چوب بکف بایش زده است ؛ موضوع کافه لطفعلی خان را هم او به زبر چنگ اطلاع داده است ؛ پس خودش چیزهایی میداند ؛ با اینهمه گرفتاری چکنم ؟

فرار کنم بروم ؟ چشم از همه چیز ببوشم و بقیتم کنم که دوران بدبختیم شروع شده است ؟

از جا برخاست ، مدتی در اطاق خود قدم زد ، بعد نشست و بصدا ی بلند بالحنی حاکی از تصویه و اراده قوی گفت :

— نه ، باین زودی از میدان در نباید رفت ؛ باید فکر کرد و راه حل پیدا کرد ، امشب بگذرد فردا صبح شروع میکنم ، اول ازین پیر گفتار .

بالباس روی تخت خواب خود افتاد و پس از چند دقیقه خوابش در بود . وقتی بیدار شد آفتاب سر زده بود . شتابان صورت خود را تراشید ، دست و رویش را بقیه در صفحه ۲۹

دیدم در یک دره که به سرعت آمد و دور شد تشریف دارید ، اتفاقاً یک دره که دیگر هم رسید و بنده سوار شدم و بدنبال دره که تان آمد من با اینجا رسیدم .

آقابالاخان باتقیر گفت : عجب شما مثل یک جاسوس ، مثل یک مفتش تأمینات عمل کرده اید ، حالا بگوید کارتان چیست ؟

هر زلاله خان آنچه را که از ماجرای خانزاده خانم و خانم بزرگ میدانست و آنچه را که بهیبت خانم و خانزاده خانم بوی گفته بودند حکایت کرد و آنگاه گفت :

— چنانکه ملاحظه میفرمایید مقصود این بود که هیچکس بهتر از حضرتعالی نمیتواند جلو این موضوع را بگیرد و نگذارد کار بجایهای بد برسد .

آقابالاخان که با کمال دقت گوش به هر زلاله خان داده و این واقعه را نیز مثل یک پیش آمد بدیدگر بردل مضطرب خود هموار ساخته بود گفت :

— بسیار خوب ، البته باید فکری کرد ؛ امشب که دیروقت است ، من فردا صبح اقدامی میکنم ؛ اصلاحات بزرگی کردید که خانم جان را به دارالمجانین بردید ؛ همانجا درخشا اش بود ، طیب میآوردید ؛

پهر صورت گذشته است . اما بگوید ببینم شما ازین مرد که که شوهر خانزاده بوده چه خبر دارید ؟

هر زلاله خان گفت : بنده درین خصوص زیاد روشن نیستم و چون ذاتاً هم آدم کنجکاری نیستم چیزی درباره او بپرسیدم فقط از چیزهایی که چته گریخته بگویم خورده است دانسته ام این آدم یک سید فلاز رمال بوده با اسم سید غیبی که با حقه بازیهای زیاد خانزاده خانم را گرفته بعد از آقای ذبیح الله خان کتک مفصلی خورده و پس از آن با هزار حقه پول زرد و جواهر خانم بزرگ را دزدید و گریخته و به خواسته است بلاهایی بر خانزاده خانم یاورد که خانزاده خانم فرار کرده و از ترس اینکا میبادا بازم بچنگ این شیار بیبک بیفتد به خانه دختر عمو بهیبت خانم پناه برده و در آنجا تقریباً خانه نشین و گوشه نشین شده است .

آقابالاخان پسری گفت بسیار خوب ، فردا من در خصوص خانم جان اقدامی میکنم . ولی از شما چه آخواهش دارم که در هیچ جا و بهیچکس حتی به خانزاده و بدختر عمو تان هم نگویم که من در اینجا منزل دارم ؟

هر زلاله خان گفت : بنده درین خصوص اطلاع ندارم ، من فقط از آنکه خانم جان فرار کرده و از ترس اینکا میبادا بازم بچنگ این شیار بیبک بیفتد به خانه دختر عمو بهیبت خانم پناه برده و در آنجا تقریباً خانه نشین و گوشه نشین شده است .

آقابالاخان پسری گفت بسیار خوب ، فردا من در خصوص خانم جان اقدامی میکنم . ولی از شما چه آخواهش دارم که در هیچ جا و بهیچکس حتی به خانزاده و بدختر عمو تان هم نگویم که من در اینجا منزل دارم ؟

هر زلاله خان آهسته گفت : — خیلی معلوم میفرمایم که این وقت شب و اینطور بی خبر من از ام حضرتعالی شدم ولی چاره نداشتم چون موضوع خیلی مهم و فوری بود و خانم خانزاده خانم و همچنین دختر عمو بهیبت خانم بنده را مأمور کردند در شرفیاب شوم و موضوع را عرض کنم .

آقابالاخان از اطاق دفتر مهمانخانه دورتر شد ، او را هم بدنبال خود کشاند و گفت : چه موضوع مهمی خانزاده کجاست ؟

هر زلاله خان گفت : خانزاده خانم در منزل بهیبت خانم هستند ، همانجا منزل دارند ؛ اجازه بفرمایید برویم با اطاق حضرتعالی تا بنده موضوع را بتفصیل عرض کنم ؛ البته هر چه هست مربوط بخود حضرتعالی است و بنده فقط از لحاظ قوم و خویشی وظیفه خود میدانم مأموریتی را که به بنده داده اند بپذیرم و هر چه زودتر انجام دهم .

آقابالاخان احساس کرد که راستی موضوع مهمی در میان است و پس از قدری تأمل گفت :

— بسیار خوب ، برویم با اطاق من .. چند دقیقه بعد وارد اطاق شد ، و پس از ورود هر زلاله خان در راست ، اطراف را خوب نگرینست تا اطمینان حاصل کرد صدای از درون اطاق بجای دیگر نرسد ، آنگاه نشست ، یک صندلی هم روبروی خود به هر زلاله خان داد و گفت :

— بفرمایند و اول بگوید بدانم که چه طور مرا اینجا پیدا کردید ؟

هر زلاله خان گفت : — بنده از دوسه ساعت بغروب مانده بهر جا که تصور فرمایید سر زدم ، بالاخره دانستم که در یک مهمانخانه منزل فرموده اید ؛ اول بهین مهمانخانه آمدم و نشانی دارم معلوم شد اینجا تشریف ندارید ، بعد آمدم به گراندهتل ، هینکه پدر مهمانخانه رسیدم کسی وارد دره که شد و دره که حرکت کرد ... پیشخدمتی دمدم بود ، از او پرسیدم و نشانی دارم گفت کمان میکنم همین آقا بودند که الآن سوار شدند و رفتند . بنده چون دره که می در آن حدود ندیدم بدنبال دره که شادویدم . در خیابان دوشان تپه ، نزدیکی های سراب سردار از دره که که خیلی تند میرفت عقب افتادم ، نفهمیدم دره که بکدام طرف رفت ، مدتی سرگردان ماندم تا اینکه

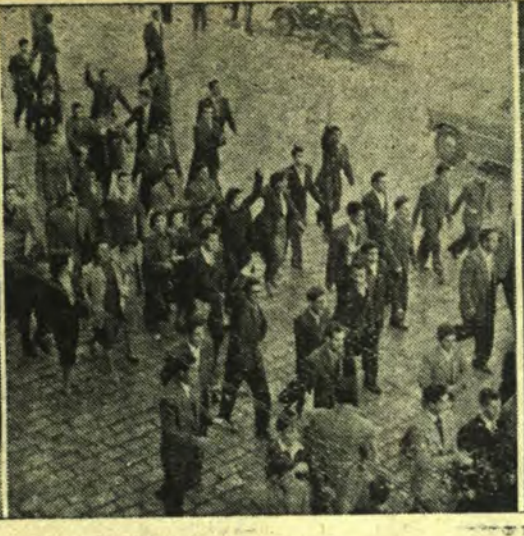
پس از آنکه خانم فرار کرده و از ترس اینکا میبادا بازم بچنگ این شیار بیبک بیفتد به خانه دختر عمو بهیبت خانم پناه برده و در آنجا تقریباً خانه نشین و گوشه نشین شده است .

آقابالاخان پسری گفت بسیار خوب ، فردا من در خصوص خانم جان اقدامی میکنم . ولی از شما چه آخواهش دارم که در هیچ جا و بهیچکس حتی به خانزاده و بدختر عمو تان هم نگویم که من در اینجا منزل دارم ؟

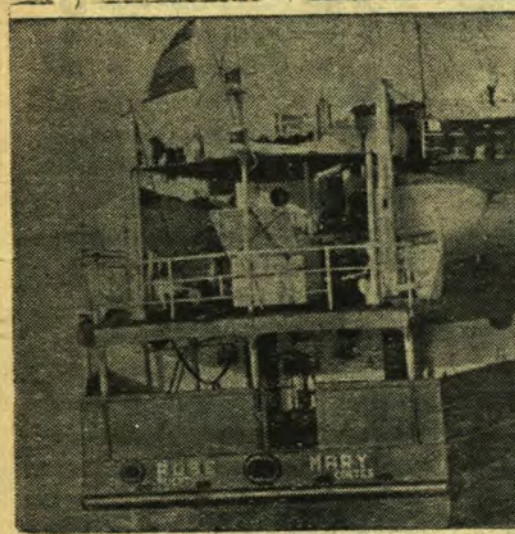
هر زلاله خان گفت : بنده درین خصوص اطلاع ندارم ، من فقط از آنکه خانم جان فرار کرده و از ترس اینکا میبادا بازم بچنگ این شیار بیبک بیفتد به خانه دختر عمو بهیبت خانم پناه برده و در آنجا تقریباً خانه نشین و گوشه نشین شده است .

آقابالاخان پسری گفت بسیار خوب ، فردا من در خصوص خانم جان اقدامی میکنم . ولی از شما چه آخواهش دارم که در هیچ جا و بهیچکس حتی به خانزاده و بدختر عمو تان هم نگویم که من در اینجا منزل دارم ؟

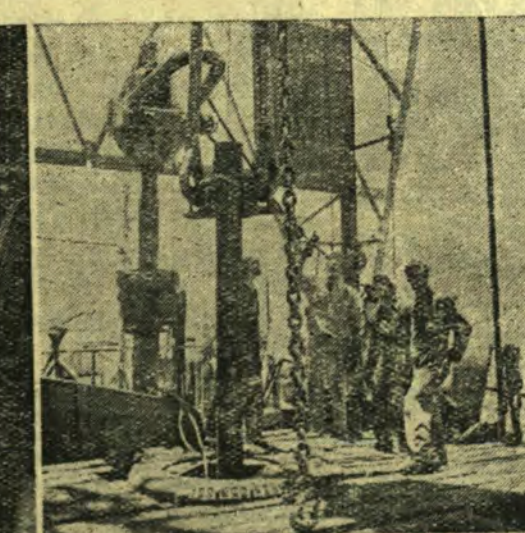
وقایع مهم سیاسی و حوادث شگرفی را که از فروردین تا اسفند ۱۳۳۱ در



روز پنجم فروردین هیئتی مرکب از ۱۳ نفر مسکو سر آمد کرده و در کنفرانس اقتصادی مسکو شرکت نموده روز شنبه ۴ هفتم فروردین برای اردو خود به «بان دستجات افراطی چپ با پلیس روی داد» مایل مقول شدند روز شنبه ۲۳ فروردین از این جاسه «ماور» نمایندگان دوره هفتم در باغ شخصی دکتر مصدق تشکیل شد روز یکشنبه ۲۴ اردیبهشت دوره هفتم نمایندگان با ۲۰ نفر از نمایندگان افتتاح شد



روز نهم اردیبهشت اعلیحضرت المغان «ملیا حضرت» ملکه به شیراز عزیت و آرامگاه جدید سده را افتتاح کردند روز چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت هاری با پرود، «ماون» امور غاوری میانه وزارت خارجه امریکا به تهران وارده روز هفتم خرداد، دکتر مصدق برای حضور در دادگاه بین المللی لاهه تهران را قصد ملند ترک گفت روز جمعه نهم خرداد «روز ماری» با ۲۰۰ تن نفت خام، از بندر معشور بحرف ایتالیا حرکت کرد



روز شنبه ۱۹ خرداد دکتر مصدق و سپس «هاری دولن» در دادگاه لاهه از حقانیت ایران دفاع کردند روز سه شنبه ۲۲ خرداد قهرمانان ایران برای شرکت در المپاد جوانی بصوب فنلاند عزیت کردند ساعت یازده بعد از ظهر چهارشنبه یازدهم تیر، چاه نفت شماره ۳ البرز در ۱۶ کیلومتری قم به افت رسید روز ۲۶ تیرماه پس از استعفای دکتر مصدق مجلس شریعت ۴۰ رأی به لغت و زیری نوام رای داد

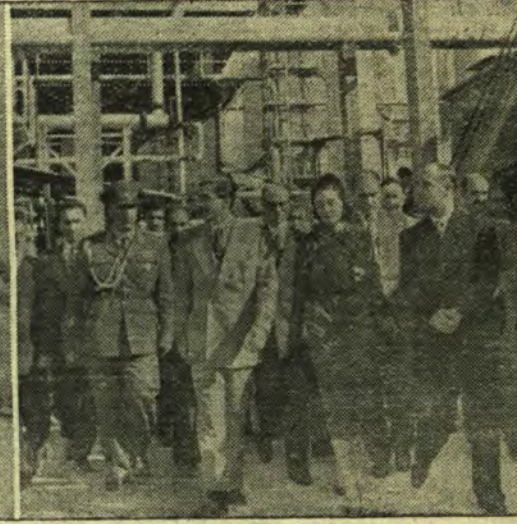


روزهای ۲۸ و ۲۹ تیر به منظور پشتیبانی از دکتر مصدق و مبارزه با استبداد و فساد در تهران تظاهرات عظیمی صورت گرفت روز ۳۰ تیر تظاهرات عظیمی علیه قوم صورت گرفت ظهر روز جمعه، هشتم شهریور، آیت الله خوانساری در تبریز در کمال دستخیز و هیجان

ایران رویداده است در دو صفحه وسی و دو تصویر برای شما شرح می‌دهیم



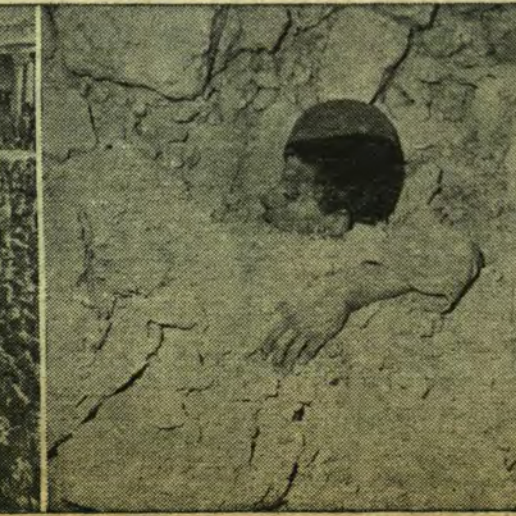
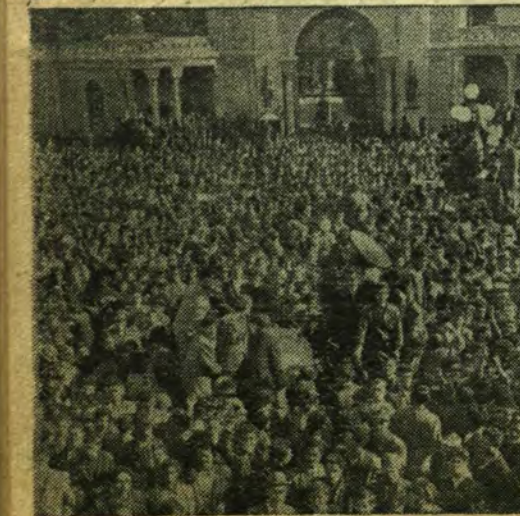
روز سه شنبه ۱۸ شهریور نایب‌دعوت دکتر مصدق، دکتر شایسته عالم اقتصادی معروف بانای خانم خود به تهران آمد. روز ۱۱ آبان کامیل کوت مشاور مالی - ارمان ملل متعین از طرف بانک بین‌المللی به تهران آمد. روز پنجشنبه ۲۴ بهر پس از قطع رابطه با انگلستان آخرین دسته خانواده‌های انگلیسی تهران را ترک گفتند. روز پنجشنبه اول آبان علی‌اکبر طرحدو نورینی رئیس مجلس سنا به شین رفت.



پس از تصویب لایحه تعقیب قوام، یک طرح سه فوریتی دایره روز چهارشنبه پنجم آذر ماه حضرت مایونی و علی‌احضرت ملکه از در جلسه بیستم آذر مجلس شورای ملی قانون ملی شدن شرکت تلن تصویب رسید. دکتر مصدق و آیت الله شانی ملاقاتی در دزد آشپ با یکدیگر ننوده و وجود این احتمالات را تکذیب کردند. طوخلیل طهباسی در مجلس تصویب شد.



روز پنجشنبه چهارم دیماه یک هواپیمای دو موتور به قوط کرد و ۲۲ نفر از سرنشینان هواپیما تلف شدند. عصر روز جمعه ۱۲ دیماه، ساندچیکف سفیر کبیر شوروی پس از سه ماه غیبت از مسکو به تهران مراجعت کرد. روز ۲۵ دیماه هندی رسن سفیر آمریکایی ملاقاتیکه ۷ ساعت و نیم طول کشید و ارجح نفت با دکتر مصدق مذاکره کرد. در جلسه سری روز ۹ بهمن قرارداد ۲۵ ساله شیلان خانه یافته تلقی شد.



نامه های خوانندگان و نمایندگان ما



شرکت هواپیمائی ملی

ارفرانس

حلول سال جدید ۱۳۳۲ را به عموم صمیمانه تبریک میگویم

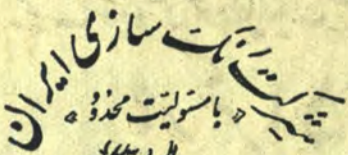
AIR FRANCE

داروی مؤثر ضد سستی و چاقی

دکسدرین DEXEDERINE

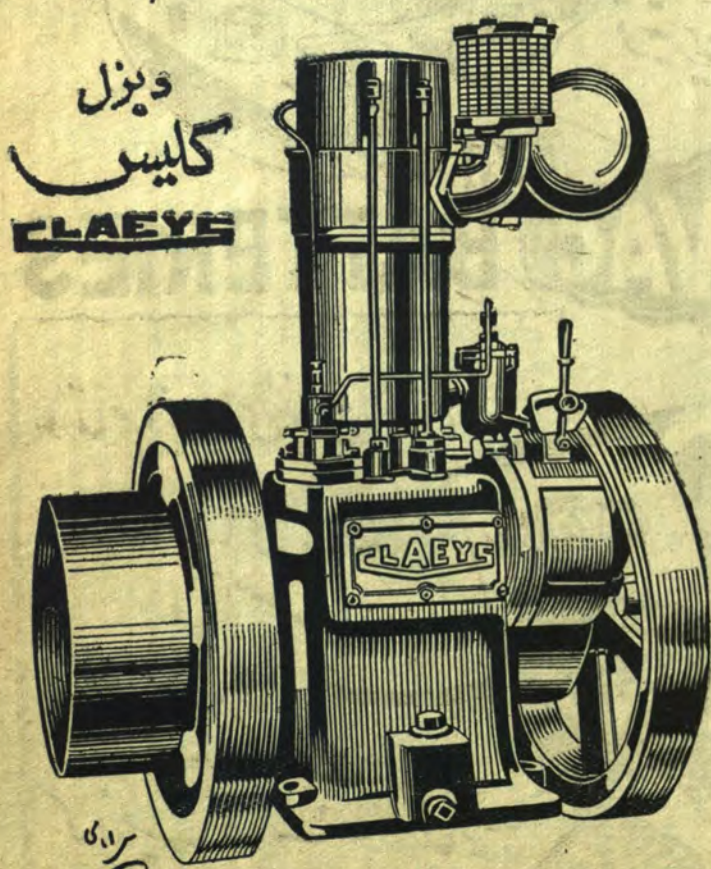
از رنگهای خارجی بی نیاز شدیم

رنگ سنتتیک



کوچکترین تفاوتی با بهترین رنگهای اروپائی نداشته و مطابق آب و هوای ایران برای اتومبیل - اتوبوس و درشکه تهیه شده است. فروش در کلیه مغازه های رنگ فروشی تهران و شهرستانها. شرکت رنگسازی ایران با مسئولیت محدود تهران ناصر خسرو تلفن ۳۷۱۱۸

موتورهای دیزل کم دور



فروشگاه برسفورد - خیابان سمدی - تلفن ۳۵۸۱۵
نمایندگی تبریز - الکتریکی روشن خیابان بهلوی
نمایندگی اصفهان - شرکت تابا - دروازه دولت

پریشانی کارمندان سابق بانک منحل شاهي

آقای عبدالعزیز پریشان ساکن آغاچاری در مدت یک سالی که از انحلال بانک شاهي و بیگار شدن کارمندانش میگذرد بیگار و پریشان مانده و برای هر مقام نامه نوشته و بهر دوزخه نتیجه نگرفته است و از اولیاء دولت میبرسند تکلیف خود و عائله اش چیست ؟

پیشرفت ورزش کشتی باستانی در خراسان

از تربیت بدنی خراسان نوشته اند که در نتیجه اقدامات و تشویق هایی که بعمل آمده است در سال نو در خراسان ورزش کشتی باستانی پیشرفت های شایان ملاحظه خواهد کرد.

این قبیل جویانات نظائر زیاد دارد

بنگاه راه آهن دولتی ایران در تعقیب شکایت ولی کلای سرکار کرگه ۶۵ حوزه خط خرمشهر نوشته است که این شخص بملت تغلفات و تعریکات بی دربی که در محل خدمت قبلی از او مشاهده شد طبق تقاضای پلیس ناحیه جنوب از ۱۲۰ متر ۹۰ به کیلومتر ۹۰ همان خط خرمشهر تمویض شد و از آن تاریخ تاکنون مرتباً بوسیله تلگرافها و نامه ها اوقات بعضی از مقامات عالی را تلف میکنند. این قبیل جویانات نظائر زیاد دارد کوچکترین انتقال پانویخ یا جریمه بکامور بی انضباط این شکایت های بی اساس را بیار میآورد.

محرك اصلی افشاش دیبرستان در ساوه

عده زیادی از دانش آموزان دبیرستان محمد رضا شاه ساوه که نماینده ما امضایشان را تصدیق کرده نوشته اند که محرك افشاش دیبرستان مذکور فرزند یکی از کمونیست ها جزء عده ۵۳ نفر است که خبر نگار يك روزنامه هم هست و در گزارش خود راجع باین واقعه حقایق را وارونه جلوه داده و یکی از دبیران محبوب و وطن پرست دبیرستان تهمت های ناروا و دروغ بسته است.

است. قلب، این عضله گوشتی، هر دقیقه بطور متوسط هفتاد بار به طبعش می آید یعنی تقریباً روزانه یکصد هزار دفعه و سالانه سی و شش میلیون بار و در حدود يك میلیارد و نیم دفعه در مدت پنجاه سال زندگی شریان دارد. ولی با اینحال، قلب در اثر کار زیاد از حرکت باز نمی ایستد بلکه علت توقف و از کار افتادن آن، بیماری روماتیسم مفصلی میهم و تنگی شریانیهای آن است که خون را از جریان باز میدارد.

روماتیسم قلبی

روماتیسم میهم مفصلی قلب غالباً به کودکان و جوانان عارض میشود، و اغلب منجر به ضیق مجرای خون و تنگ شدن رگهای مربوطه قلب میگردد. علاج این بیماری یعنی روماتیسم میهم قلبی وسیله سالیسیلات دوسود و آسپرین که غالباً خیلی مؤثر واقع میشود انجام میگردد. اثرات این دواها چنان سریع است که در همان مراحل نخستین بیماری را برطرف میسازد.

برنامه دفاعی بیماری قلبی

کسانی که مبتلا به اسام ناراحتی های قلب هستند، گذشته از اینکه باید به پزشك مراجعه نمایند باید بطور کلی از کارهای خسته کننده و عملی مخصوص از فکر و خیال و غم و اندوه دوری گیرند و حتی المقدور بهداشت را رعایت نمایند و از هیاهو و اجتماعات كناره گیری کنند و تا میتوانند زندگی آرامی برای خود فراهم سازند. زیرا سرچشمه امراض قلبی گذشته از پر خوری های مداوم و صرف اغذیه چربی دار و ادویه محرکه و دخانیات و الکل و محیط پر جنجال و عصیان است بهمین جهت است که هر قدر سطح تمدن بالا میرود، این بیماری بیشتر به آدمی هجومی آورد. خوشبختانه علم پزشکی نیز روز بروز سیر تکامل را می بیند و پزشكان عالقدر عصر حاضر زندگی خود را وقف مبارزه با بیماریهای گوناگون مینمایند و بر عفریت امراض پیروز میشوند.

دویست تومان حواله میکنند که پول خرد

تهیه کنیم و بفرستیم

آقای محمد هاشم کارگر نماینده ما در فیروز آباد نوشته است که پول خرد در آنجا بقدری کم است که معاملات را کند مانده است و فشار بودن پول خرد و ناراحتی مردم ازین حیث بقدری زیاد است که نماینده مذکور حاضر شده است دویست تومان حواله بدهد که اینجا پول خرد تهیه کنیم و بفرستیم تا کفایتی در کار مردم حاصل شود.

بهترین فرزندان این ناحیه بر اثر استیصال میگریزند

از بندر عباس آقای صالح هشتبندی نوشته است: جزیره پهناور قسم با داشتن مهابت و نفت و آهن بهترین فرزندان بر اثر بیگاری و استیصال به کویت «قطر» مهاجرت کرده اند و این مهاجرت تاکنون جریان دارد زیرا در کویت و قطر حد اقل دستزد عله در روز شش رویه یعنی در حدود صد ریال است. اگر این وضع دوام یابد طولی نخواهد کشید که این جزیره که سی هزار جمعیت دارد خالی از سکنه خواهد شد.

در جواب شکایت از مظالم خوانین حیات داود و ایرادی

خبر نگار ما از بندر پلم نوشته است که در جواب تلگراف های شکایت اهالی از مظالم خوانین حیات داودی و ایرادی از طرف مقامات مربوطه تلگراف هایی رسیده و وعده رسیدگی و احقاق حق داده اند.

تکذیب اتهامات

نامه ای با امضاء و جای انگشت بسیار از طرف عده ای از مالکین و زارعین و پیشه وران ساکن کرندغرب واصل شده که اتهامات مندرج در یکی از جرائد را نسبت بدکتر سنجابی نماینده مجلس شورای ملی جداً تکذیب کرده و کاملاً عاری از حقیقت دانسته است.

از قلب خود مواظبت کنید

اعتیادات قرار گرفته در بیماریهای قلب و جهاز گردش خون مؤثر میباشد ؟

طبق آمار، از هر ده نفر فرانسوی (که سخت معتاد با استعمال نوشابه های الکلی میباشد) سه نفرشان در اثر اختلالات دموی مغزی ناشی از بدی گردش خون تلف میشوند. ولی باید دانست که این تلفات در سنین اولیه عمر حادث نمیشود بلکه موقتی بوقوع می پیوندد که شخص بسن طبیعی رسیده و از بسیاری از بیماریهاییکه تا چند سال پیش اسانی را در او ان جوانی و گاهی تا پنجاه سالگی از هستی ساقط می کرد جان بدر برده اند. ولی نباید فراموش کرد که برای محافظت قلب و عدم خستگی ناهنگام آن لازم است از استعمال ادویه و مشروبات محرکه خودداری و یا اقلادر این مورد حد اعتدال را رعایت نمود.

امروزه برای بیماریهای قلب که تصلب شرایین بیش از موارد دیگر موجب آنست تنها داروهای بکار می برند که شریانیها را بسط دهد و باز نماید. در این نوع بیماری باید کاملاً مراعات بهداشت نمود. در بعضی از اشخاص بیماریهای قلب در اثر حوادثی که در هنگام حاملگی مادر بوقوع پیوسته بطور مادر زاد وجود دارد، این اشخاص باید پیش از مبتلایان دیگر رعایت حفظ الصحة را بنمایند در این که استعمال مشروبات الکلی برای قلب زیان آور است بانه نمی توان بطور یقین اظهاری کرد. ظاهراً الکل بطور مستقیم موجب اصلی و تنها عامل بیماریهای قلبی نیست (مسود متعادلین به الکل بحث جداگانه دارد).

غصه خورها توجه کنند

بطوریکه اشاره شد بیماریهای قلب در کشورهای متحده امریکا تلفات زیادی می دهد، و طبق آزمایش پزشكان علت این موضوع، تمدن عصر حاضر و گرفتاریهای زیاد زندگی و ترس از حوادث احتمالی (مثلاً بساتنی) و امثال این هاست که در حکم شلاق جانفرسائی برای اعصاب بشر

اگر بعضی آمارهای پزشکی نظر کنیم دیده میشود که بیماریهای قلب سالیانه جمع کنیزی از اولاد آدمرا از پای درمی آورد. آنها باید اعلام خطر کرد ؟ آید درست است که وجوه طبقات بشر در این بیماریهای قلب تهدید میشوند ؟ در این مورد چگونه باید فکر کنیم ؟ چه احتیاطاتی را باید مرعی داریم ؟ بدو باید دانست که قلب در زندگی ما از جمله اعضایی است که از بدو خلقت مجبور است لای تقطع کار کند و در مدت ده ها سال زندگی شما این باره عهله بیچاره شب و روز در حرکت باشد.

طبق آمار که در مورد مرگ و میر در اثر بیماریهای گوناگون از طرف مؤسسات بهداشتی تهیه گردیده، سکنه کشور فرانسه بیشتر در اثر حملات قلبی و دماغی و مردم ژاپن در اثر مرض سل و انگلیسها بیشتر در اثر بیماری سرطان تلف میشوند. در کشور امریکا نیز مانند فرانسه بیماری قلبی و دستگاه گردش خون سبب مرگ اهالی می گردد. قلب مادر هر حال و در هر صورت اگر شریانیهای ما سخت شوند و اگر جریان خون ما « خسته و کند » گردد و ورید هایی که بقلب غذا میدهند « ناخوش شوند » یا هرکاری در دستگاههای بدن ما رخ دهد، قلب باید بکار خود ادامه دهد ولی در موارد مزبور، قلب از حرکت مرتب خود که موجب زندگی و سلامت بدن است بازمی ماند و شخص از میان میرود.

توتون و الکلی «مد زندگی»

ما باید در هر صورت کار عضله قلب خود را آسان کنیم. در این باره دانشمندان مربوطه، چندان ابراز نگرانی نمیکند و نصیحت دهندگان بیش از آنها در اظهار نظر حرارت بخرج میدهند.

بعضی از پزشكان عقیده دارند که توتون موجب بعضی بیماریهای جهاز دوران دم میگردد و گروه دیگر بخصوص پزشکائی که خود معتاد با استعمال دخانیات می باشند اظهار میدارند که توتون هیچگونه اثر سمی در جهاز دوران خود ندارد.

آیا الکل که جزو احتیاجات تمدن جدید قرار گرفته و در کشورهای جهان جزو

خون غلیظ و خون آبکی

دنیا دیگر با اصول اشرافیت موروئی میخندد

من در خانواده ای بدنیا آمدم که اغلب افراد آن بازاری هستند ، بنابراین همین بهتر که اول بگویم در گهای من و خانواده ام آن خون غلیظی که دور گهای بزرگ زادگان جریان دارد جاری نیست بلکه بقدری آبکی است که اندازه ندارد ، هر قدر هم میخوام غلظت آنرا زیاد نمایم ، متأسفانه نیشود و آن افاده ها و کبرها و غرور هایی که در بسیاری از افراد طبقه اول واعیان و اشراف وجود دارد در من وجود ندارد .

بهر حال من در چنین خانواده ای شروع به تحصیل نمودم و پس از هیجده سال رنج و محنت ؛ سال قبل توانستم دوره پزشکی را با تمام رسانی و با عنوان دکتر وارد اجتماع کردم .

البته ماجرا خیلی بطول خواهد انجامید اگر بخواهم جریان دوره تحصیل را بنفصیل بیان کنم فقط همینقدر کافی است بگویم با وجودی که همیشه رتبه های اول را در دوره تحصیل داشتم ، مدالک باین علت که بزرگ زاده نبودم همیشه مورد زجر و طعنه بزرگ زادگان قرار داشتم بطوریکه از همان ابتدای کودکی این فکر بغزم رسوخ کرده که تا بزرگ زاده نیامم ، اگر به بزرگترین مدارج علمی هم برسم باز خوشبخت نخواهم بود .

بهر حال با آنکه همه اشکالاتی را که سر راهم بود ، ام از نداشتن وسائل تحصیل ، سرزنش این و آن و غیره همه را ازین بردم و خود را بیک چنین رتبه علمی رسانیدم ، مدالک هنوز هم در هر جا که میخوام صحبت کنند ، اول میرسند پدرش کیست ، نیکویند خودش چکاره است . روی این اصل در من یک حس مقاومت منفی نسبت باشرافیت و امثال آن ایجاد شده و موجب گردیده که از هر چه بزرگ و بزرگ زاده است فراری باشم و تا هر جا که بتوانم برضد آنها و کسانی که ناشر یک چنین افکاری هستند مبارزه نمایم .

اصلاً مگر مدار کار جهان از روز اول باین نحو بوده است که یکمده از رحم مادر و از درون گهواره اصل و نسب دار بوجود آمده اند ، و عده دیگر بی خانواده و پست بوده اند ؟ آیا از روز اول خداوند برپیشانی جمعی گوهر افتخارات عجیب و غریب و امتیازات گوناگون را نصب کرده و برپیشانی گروهی دیگر داغ اسارت و بندگی را زده است ، یا آنکه بشر ماجراجو این امتیازات مضحک و مسخره و موروئی را برای خود بوجود آورده است ؟

من تصور میکنم در قرن اتم دیگر نباید این قراردادهای پوسیده عصر حجر ارزشی داشته باشد و در محیط ما عده می خودخواه امتیاز طبقاتی را که مدت ها است از جامه مترقی رانده شده است دوباره بپیدان آورند .

نیدانم کدام قانون مرا بعزت داشتن خانواده بازاری مطرود شناخته است که عده می همیشه سعی میکنند با امثال ما که فاقد امتیازات طبقاتی هستیم بنظر تحقیر بنگرند بوقت اظهار میکنند چون فلانی فامیلش از خودش شروع شده بود با اینجهت ارزش اجتماعی ندارد ، در جای دیگر از زبان مادری اظهار میدارند که مثلاً خودش فامیل در فامیل بزرگ زاده بوده و حال آنکه پسرش با دختر یک کاسب ازدواج کرده است .

لکنه قابل اهمیت این است که بعضی از مطبوعات که بایستی دل بزرگی در پیشرفت اجتماع بازی کنند برعکس دست با انتشار مقالاتی میزنند که جز ایجاد کدورت و نفاق بین مردم فایده می ندارد و علاوه بر آنکه می هم در ارشاد جامعه ندارد ، و بهین جهت من و امثال من بسیار با طرفداران این فکر برخاسته ایم و چون می بینم در اجتماع فعلی محلی برای مأمور شده و گناه غیر قابل جبرانی مرتکب شده ایم که در یک خانواده بازاری بدنیا آمده ایم از این رو با مخالفین خود مبارزه می کنیم تا شاید با تغییر این وضع محلی هم برای مادر نظر گرفته شود ولی بایستی فراموش کرد که افکاری از همین قبیل بود که انقلاب کبیر فرانسه را بوجود آورد ، و هزاران نفر از اهراف را بریر گیوتین فرستاد ، بطوریکه در آن روز بزرگترین فحش برای یک نفر دادن نسبت (اشرافیت) باو بود ، زیرا تنها همین لقب کافی بود که او را بطرف مرگ و نابودی بکشاند ، زیر مردم از فرط استیصال از مراحم بی پایا اشراف ، خسته شده و کم کم این خستگی بصورت تنفرو انزجار در آمد تا این که یکباره مانند دملی که رسیده باشد منفجر شود بصورت یک انقلاب خونین در آمد . امثال این جریانات در سایر کشور ها هم برقرار بوده که ذکر آنها باعث اطاله کلام خواهد شد . اکنون در دوره ای که در کشورهای متقدم ، این گونه افتخارات موهوم متروک شده ، تازه برخی از افراد در مملکت خود را باین مهلات دل خوش میدارند و با انتشار این فکر خیال میکنند موضوع تازه می بازار عرضه داشته اند و تصور می کنند با اشاعه این موهومات جلوی پیشرفت اجتماع را میتوانند بگیرند ، زیرا اگر برای این طبقه ، افرادی که از طبقه سوم و متوسط برخاسته اند و در میان آنها تاکنون کمتر کسی بوذارت و وکالت و صدارت رسیده و نتوانسته است بناموس مردم دست درازی کند و وطن فروشی نماید باین جرم محکوم می باشند ، و برعکس پسران هزار فامیل تاج سراجتماع هستند و ضمن گرفتن و غصب حقوق مردم تازه بایستی دیگران تا کمر بایشان تعظیم و تکریم نمایند و تا آنجا که میکنند خون رقیق و آبکی خود را با خون تیز و غلیظ ایشان مخلوط نکنند ، اگر طرز تفکر بعضی افراد این است که سخت در اشتباهند ، علاوه بر اینکه اجتماع را ارشاد ننموده اند برعکس آنرا گمراه ساخته اند و این نکته را هم باید بدانند که مملکتی پیشرفت میکند که اجتماعش توجه به ناصریایق و فداکار و از خود گذشته داشته باشد نه سابقه فامیلی آنها را مورد توجه قرار دهد و آن اجتماع می تواند ترقی میکند که با افرادی مانند (ابراهام لینکلن) توجه داشته باشد ، نه این که بگوید چون پدرش یک تفرزارع و تهی دست بود بدرد اجتماع نمیخورد .

رنج و مزاحمت بیماری آسم و روماتیسم را با چهار

مرله مراجعه برای همیشه از خود دور سازید

نشانی : خیابان مخصوص ، روبروی خیابان سید ذکریه : ناله نوحه



new Parker "51" pen

... THE GIFT OF LASTING USEFULNESS AND JOY!

با هدیه یک زوج قلم و مداد پارکر ۵۱ جدید بدوستان خود
ضمیمیت و دوستی خود را پائین عس و در قلوب ایشان پایداری سازید
پارکر ۵۱ جدید



در تمام دنیا برای انواع رادیو ها
از باطری های جنگلی
ری.ا.واک
که از حیث قدرت و دوام بی ریب
است استفاده میشود

RAY-O-VAC BATTERIES

RAY-O-VAC HIGHEST QUALITY
PORTABLE RADIO BATTERY
NO. P5303

RAY-O-VAC RADIO B PORTABLE BATTERY

RAY-O-VAC 15 VOLTS B

RAY-O-VAC LEAK PROOF FLASHLIGHT BATTERY

RAY-O-VAC FOR YOUR PLEASURE

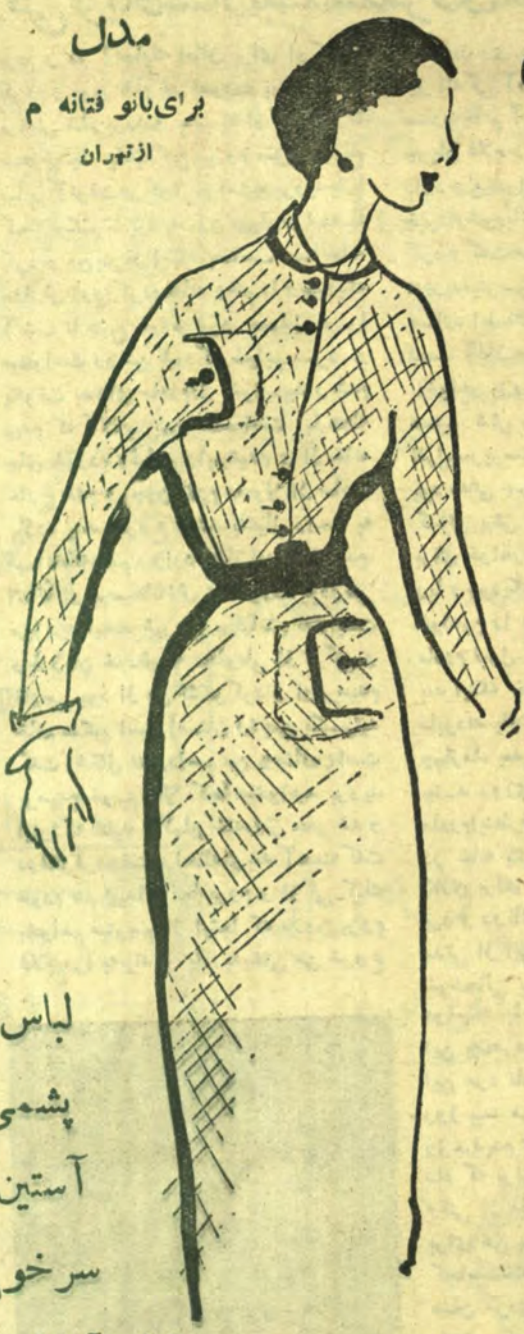
RAY-O-VAC VACUUM WELDED LEAK PROOF FLASHLIGHT BATTERY

کانون آبی زیت

اجناسم پستی
ترک ترپاکت و فرمن
 به من کم شدن فشار خون یا ناراحتی دردها
 بوی تند گشائی و گند را بخواه
 صابونهای ترک ترپاکت بخانی است
 شعله - دهن و دندان و زخم و زخم و زخم و زخم

جنرال مد
 General Code
 بزرگترین سازمان تبلیغات
 لاله زار - کوچه پیران

سنگالن مدل و زیبایی



بلوز و دامن
 برای کار



لباس
 پشمی
 آستین
 سرخورد

که با جیب آن یکپارچه
 پریده شده ، رنگ
 پارچه ، چهار خانه
 دو یوسفیه است که با
 مغزی دودی ساده
 آرایش یافته چاد که
 هاور که ما نبردودی
 است

یک لباس شب دیگر که
 برای بانو همام مطوی
 طرح شده و مخصوص
 اشخاص بلند قد ماویا
 است دامن آن گشاد
 و بالاتنه آراسته است
 دو قسمت بر گردان
 جلو سینه نیز مروارید
 دوزی شده است



خانمهایی که کار میکنند میتوانند از این مدل راحت و ساده برای خود
 استفاده نمایند، این بلوز و دامن برای بانو بهیبه من طرح شده است

پاسخ به پرسش خوانندگان

دوشیزه افسانه . ل
 چطور يك خنر شانزده ساله بدون اطلاع پدر
 و مادر خود میخواهد با جوانی ناشناس که هیچگونه آشنایی
 با او ندارد به عاقد شود ؟ پروردگار مگر شما دیوانه شده اید
 که چنین افکاری را بغیر راه میدید ؟ این اندیشه های
 بهیچانه را از مغز خود دور نمائید و بیش از آنکه بدست خود
 اقبال سادت و آبرو و یتان را نطرح کنید ، مثل یک دختر عذب
 و عاقل بتعمیل خود مشغول شوید .

خانم ب . ن
 خانمهای با سلیقه و ماذوق میچ لازم نیست که
 برای دوش یک لباس (پیا و خوش مرم
 بدنبال پارچه های گران قیمت که ندرت خرید
 آنرا دارند بروند با کمی دقت و کار بردن
 سلیقه ، از پارچه های ساده یا خوش نقش ،
 میتوانند بهترین و شیکترین لباسها را بدوزند

دوشیزه فیما . ج
 اگر در روز کار جوانی مواظب صحت و
 سلامت خود نباشید روزی میرسد که بشیمان
 خواهد شد و بشیمان را سودی نیست .



ایطالیدن ساندوز
 مسکن کلیه دروها
 مساج و دندان درد - یبوست - گریپ - سرماخوردگی



شامپو دیوا
 زیبایی نهانی موی شما را
 آشکارا میکند
 شامپو دیوا
 بجای صابون

عمده فروشی دارویی کامران ناصر خسرو تلفن ۳۸۷۲۱ تجارتخانه
 آرشاد بازار تیمچه حاجب الدوله تلفن ۴۱۰۸۷

درمان قطعی بیماریهای مقاربتی
 معالجه قطعی ضعف اعصاب - عدم توانایی جنسی - سوزش کمر - ورم پرستش
باجدیدترین دستگاه برف
 دکتر آصفی آریستان سابق بیمارستانهای پارس
 خیابان سعدی - پشت بانک بازرگانی دشتی سابق - بیمارستان - تلفن ۳۲۵۲۸



تعمی کلین
 بادوام - نور سفید
 بهتر از کلین وجود ندارد
 از شهرستانها نمایندگی فعال میجوایسیم



عشق ((ستاره)) این مرد را بجنایت واداشت

هر جازن زیبا قدم می نهاد، مردی مانند سایه او را تعقیب میکرد
در تاریکی شب ناگهان صدای ناله زنی در فضا پیچید و مرد ناشناس را از حرکت باز داشت
وقتی فریاد ستاره بلند شد مردی خشمناک با چاقو بسوی او حمله ور گردید

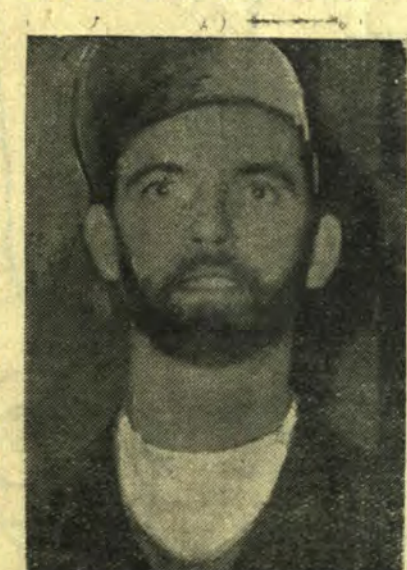


« ستاره » گفت اگر تاس سال دیگر در زندان بمالی باز در انتظار تو خواهم بود

در اینجا اندکی سکوت کرد و گفت بله آقای رئیس دادگاه چون از سرگذشت ستاره مطلع شدم تصمیم گرفتم که با او کمک کنم و او را که مایل نبود بیاید نزد غلام شوهرش بروم و خودم را بر سر خاله او معرفی کردم و گفتم اگر میخواهی که زنت باشد که هیچ و گرنه طلاقش بده غلام با کمال خوشرویی مرا پذیرفت و گفت چطور ممکن است من دست از زن بردارم و بغداد قسم هر چه بشما گفته دروغ است. با وجودیکه ستاره حاضر نبود دوباره نزد غلام بیایم با او قول دادم که هر روز احوالش را خواهم پرسید و پس از اینکه نشانی منزل را با او دادم از خانه اش خارج شدم بنگاه از این جریان گذشت و من در خلال این مدت مرتب ستاره در تماس بودم و او هم دیگر شکایتی از دست شوهرش نمیکرد تا اینکه یکروز بن خبر داد که شوهرش میخواهد او را با خود به بندر پهلوی ببرد. روزی که ستاره و غلام برای رفتن به بندر پهلوی از تهران خارج شدند منم دنبال آنها بطرف بندر پهلوی حرکت کردم دوروز از اقامت در بندر پهلوی می گذشت که یکروز ستاره را در کوچه دیدم بدین من مثل اینکه ناجی خود را دیده باشد فریادی از خوشحالی کشید و گفت: خوب شد که رسیدی غلام بازم همان فکر سابقش را میخواهد عملی کند و من نیتانم چه بکنم و قرار است که امشب با اتفاق او و یکی از دوستانش بخارج شهر برویم. ستاره قول دادم که منم مقیاسه آنها را تعقیب میکنم اگر خطری او را تهدید کرد دخالت خواهم کرد بالاخره بقول خود وفا کردم و بدنبال ستاره و شوهرش و مردی که با آنها بود براه افتادم، مدتی که از شهر خارج شدند از جاده اصلی دور شدند و در کنار تپه ای قالیچه ای را که بسا خود همراه داشتند انداختند در آنوقت من بظلمت آنجا دیده شوم خیلی از آنها فاصله داشتم بسماعت که از این جریان گذشت ناگهان صدای جیغ و فریاد ستاره پگویم رسید دیگر تامل نکردم دوان دوان بطرف آنها رفتم مرد ناشناس که دید من میآیم پا برادر گذاشت ولی غلام همچنان در جای خود باقی مانده بود و بعضی که مرا دید چاقویی از جیبش بیرون آورد و بمن حمله کرد، با وجودیکه چند ضربه بدست و پایم زد مهربا چون از من ضعیف تر بود بالاخره تاب مقاومت نیاورد و چاقو را از دست داد و من که در آنوقت خون جلوی چشمم را گرفته بود با همان چاقوی خودش ۴ ضربه محکم یکی بناحیه همک و دو تا کنف و چهارمی پهلوی او فرود آوردم بطوریکه دیگر نتوانست سر پا بایستد و بزمین افتاد. بلا فاصله ستاره را برداشتم و با اتفاق هم بشهر آمدم و فردا صبح رفتم کاراژ بلیط تهران گرفتم ولی موقعیکه میخواستم بسوی تهران حرکت کنم دو نفر پاسبان و یک شخصی آمدند و مادام دستگیر کردند و معلوم شد که صبح زود دو نفر غلام را که در خون خود میغلیطید می بینند و او را که هنوز جان داشته است به بیمارستان میبرند و در آنجا او نقانی های مار آمیده و بالاخره مارا دستگیر کردند. پنج روز بعد غلام در بیمارستان در گذشت و مراد آگاه جناهی گیلان بیازده سال حبس محکوم کرد فرجام خواستم و اینک پس از نقض حکم پرونده ام باینجا آمده است

است از وی پرسیدم و چون در اینوقت ستاره نیز اندکی آرام شده بود آهسته گفتم ستاره خانم آیا اگر از شما پرسیدم که جریان غلام را برایم تعریف کنید منم می دانم و میخواهید که منم از این موضوع خبر دار شوم یا نه؟ سرکشش را از روی پابند کرد و گفت: من حرفی ندارم ولی شما مگر کار ندارید میترسم از کار و کسبتان باز بمانید وقتی ستاره اطمینان دادم که کارم چندان مهم نیست آغاز سخن کرد و گفت من و مادرم باخواهر بزرگترم «سارا» اهل تبریز هستیم. شش سال پیش که پدرم مرد ماسه نفری بر سرست ماندیم ولی مادرم بهر طریقی بود مدتی جبرما را کشید و نگذاشت دست گدائی پیش این و آن دراز کنم تا اینکه برای خواهرم سارا خواستگاری پیدا شد و با وجودیکه اهل تهران بود و میخواست خواهرم را با خود بتهران بیاورد مهربا مادرم قبول کرد و «سارا» را باو داد و بعد اینکه خواهرم یکماه با شوهرش پیش ما بودند بالاخره بتهران آمدند و ما هم چهار ماه بعد بدنبال آنها بتهران آمدم. چند روزی که در خانه خواهرم بودیم مادرم اینطرف و آنطرف گشت تا توانست در خانه یکی از تبریزیهای مقیم تهران کاری برای خود پیدا کند و مرا هم با خود برد و دو تائی در آنجا مشغول کار شدیم مدتی از این جریان گذشت و من دو کمال خوشحالی بر میبردم تا اینکه یکروز موقعیکه با مادرم از حمام بر میگشتم در این بین مردی را دیدم که مارا تعقیب میکند این مرد تادر خانه بدنبال ما آمد و از آن روز بیه مرتب هر وقت بیرون میرفتم او را میدیدم تا اینکه یکشب مادرم بنی خبر داد که برای من شوهر پیدا کرده است. وقتی از مادرم پرسیدم این شوهری که برای من پیدا کرده ای کجاست و اهل کجاست خندید و گفت خودت او را میشناسی همان مردی است که آنروز از حمام ما را تعقیب کرد و اسامش هم غلام است. بعد مادرم تعریف کرد که چگونه غلام مدتها با او تماس گرفته و توانسته است مادرم را راضی کند که مرا به او بدهد. منم مخالفت نکردم و یک هفته بعد زن غلام شد ولی نه زن صدی بلکه صینه ای. غلام بچردی که مرا بخانه خود برد اظهار داشت که دیگر اجازه نمیدهم مادرت در خانه مردم کلفتی کند و باید با خود ما زندگی نماید. مادرم هم که از خدا چنین چیزی را میخواست قبول کرد و بخانه غلام آمد.

بردم و در آنجا یک اطاق برای او کرایه کردم و چون شام هم نخورده بود گفتم برایش شام بردند و بعد به او گفتم شما تا صبح اینجا باشید من میروم منزل صبح میآیم آنوقت هر کجا خواستید بروید بشما کمک میکنم تا بروید. زن جوان مرا دعا کرد و من پس از اینکه بصاحب مهمانخانه سفارش او را کردم بخانه رفتم با وجودیکه آنشب تا صبح خوابم نبرد مهربا هوا میخواست روشن شود که خوابم ببرد و یکوقت بصدای مادرم از خواب بیدار شدم دیدم که آفتاب بهن شده است با عجله جای خوردم و لباسم را پوشیدم و از خانه خارج شدم و چون کارم معمولاً از ساعت یازده بیه شروع میشد با خیال راحت به مهمانخانه رفتم و وارد اطاق زن جوان شدم. اتفاقاً او هم صبحانه اش را خورده بود وقتی مرا دید لبخند شیرینی بر لبانش نقش بست و با زبان خودش که مغلوطنی از ترکی و فارسی بود از من تشکر کرد از او پرسیدم خانم ممکن است اسمتان را بمن بگویید گفت اشکال ندارم اسم من «ستاره» است پرسیدم خوب حالا کجا میخواهید بروید اینرا که شنید ناگهان خنده اش معو شد و در فکر فرو رفت و لحظه ای بعد آهسته گفت خودم هم نمیدانم کجا بروم و از کی کمک بخواهم میترسم از اینجا که بیرون بروم غلام مرا به بیند و باز بدبختی من شروع



غلام همه جا مثل سایه ستاره را تعقیب میکرد. ستاره ستوال کردم این غلام که از دیشب تا بحال چندین بار اسامش را آوردی کی است آیا با تو نسبتی دارد. آهی کشید و گفت بله. غلام حامل مـؤثر سرگذشت دره ناک من است. غلام بود که مرا باین روز انداخت غلام بود که باعث شد مادرم بدبختی از دستم برود و بالاخره این غلام مرا از خانه و زندگیم آواره کرد و خودم نمیدانم چگونه از دست او فرار کنم زن جوان که اینرا گفت بغضش ترکید و اشک مانده رو او را دید از گونه هایش سرازیر شد و برای اینکه من گریه کردن او را نه بینم سرش را در میان دو دست خود مخفی کرد مدتی در حدود یک ربع ساعت او هم چنان گریه میکرد و من نیز برای اینکه مزاحمش نشوم چیزی نگفتم و در فکر فرو رفتم این زن بی اندازه زیبا و جوان بود شاید بیست سال بیشتر از من نیکگذشت و من که این زیبایی و ملاحظت او را دیدم با خود گفتم خدا یا آیا این زن چکاره است. غلام که می اسمش را بزبان میآورد با او چه نسبتی دارد و چه بوی کرده است که این طور از دستش میانه سرانجام بعد از مدتی فکر تصمیم گرفتم که دل بدریا بزنم و

و اینکه از احوالش جويا شوم از کنارش بگذرم و بخانه بروم ولی يك حس مبهم و خیال انگیز مرا وادار کرد که نزدیک رفته و از احوال موجودی که نیدانستم زن است یا مرد جويا شوم و اگر میتوانم بده دلش برسم. با قدمهایی لرزان آهسته باو نزدیک شدم و چون بچند قدمی او رسیدم و صدایش را خوب شنیدم متوجه شدم که صدا از آن زنی است، صدای پای من زن مرزور که سرش را بروی زانو گذاشته بود سر بلند کرد و چون مرا دید مثل اینکه در مقابل خود حیوان درنده ای دیده باشد با عجله از جا بلند شد و میخواست فرار کند که من پیش دستی کردم جلوی او را گرفتم و گفتم خانم چرا اینجا نشسته اید. برای چه بخانه خودت رفته ای زن ناشناس که صدای مرا شنید چشمهای اشک آلودش را برویم دوخت و چند لحظه بدون اینکه حرف بزند در چشمهای من خیره شد و بعد بصدای لرزانی گفت جرأت نمیکنم بروم خانه. میخواهم هر طوری شده تا بصبح اینجا بمانم بلکه فردا بتوانم خودم را بجائی برسانم از او پرسیدم مگر خانه شما چه خبر است که میترسی بآنجا بروی. زن ناشناس پرسید اول بگوئید شما کی هستید و از من چه میخواهید برای او گفتم که میخواستم به خانه ام بروم صدای تو را شنیدم و حالا آمدم باینم برای چه گریه میکنی. اینرا که شنید گفتم شما را بحضرت عباس از طرف «غلام» نیامده ای. در جواب گفتم من خانم، غلام را نمی شناسم، آیا این شخص با شما چه نسبتی دارد. زن مرزور که از طرف من اطمینان پیدا کرد گفت پس حالا که شما را غلام نفرستاده است خواهش میکنم راه خودتان را بگیرید و بروید بگذارید من همینجا بمانم.

زن ناشناس آتش با چند نفر از دوستانم برای گردش بشهر ایران رفتم و تا ساعت ده شب آنجا بودیم بعد سوار اتوبوس شده بشهر بر گشتم خانه ما در یکی از کوچه های خیابان شوش نزدیک پهلوی راه آهن بود در چهار راه پهلوی از رفقا جدا شدم و سوار خط ۱۸ شدم در میدان راه آهن از اتوبوس پیاده شدم و بطرف خانه براه افتادم. خیابان خیلی خلوت بود. نود و هفتی که از چراغهای کنار خیابان بروم می نباید چندان تأثیری در روشنائی خیابان نداشت. هیچکس در خیابان دیده نمیشد من نیز برای اینکه زودتر بخانه برسم قدمهای خود را تند کردم و در آنوقت که فاصله زیادی با خانه نداشتم ناگهان ناله ای پگویم رسید که بی اختیار قلبم فرو ریخت و ایجا را ایستادم. گوشم را تیز تر کردم و با اطراف نظر افکندم تا ببینم صدای ناله از کجا و متعلق به کی است. چون خوب دقت کردم ناگهان در خرابه ای که مقابل زمین ورزش بنگاه راه آهن قرار دارد در کنار سنگ نسبتاً بزرگی چشم بوجودی افتاد که خود را در چادر نیاز سلیه خال خالی پیچیده بود و ناله

همه عیدی میگیرند، ولی کشور طیور عیدی میدهد. برای دریافت این عیدی که يك دستگاه جوجه کشی است به کشور طیور
 هدیه برای دوستان در این ایام عید از انگشترهای مر دانه و زنانه اسبوتی مغازه گالو بهتر
 بیدار نشو عید کرد
 نمائنده بلاتر آبادی

OSRAM

ان شاء الله سال
 ۱۳۳۲
 برای شما و خانواده شما
 سال پر نور و برکت باشد

اسرام

خانم! بهار آمد در نظر داشته باشید
 هنگامیکه لباسهای بهاری را می پوشید
 همه چشمها باندام شما دوخته شد، است
 اندام
 متناسب
 و زیبا
 در ست شکو
 بدست
 می آید
 ((شکوه)) تنها عامل تناسب و
 زیبایی اندام

GENERAL

لاصنیک جنرال راحت شمارا در مسافر نه و گردشهای
 میل بیمه بیمه اید
 ۶۲ هی اشرقی

مرکز فروش خوش پوش لاله زار
 نمائنده انحصاری گالای ژنو - خیابان نادری

۱۹۵۳

فیلیپس رادیو آنت سحر آسا
 فروشگاه فیلیپس رادیو - لاله زار شماره ۱۹۵۳ تهران

گارد چنگال (الپاک) ونقره دار با ۱۰ درصد تخفیف از فروشگاه تبریزیان
 سرای صاحب الدوله اتیه فرمائید
 تلفن ۲۱۵۸۷ شهرت، اه

فرزانوز یا غذای تقوی برای همه ترکیبی است از مالت - قند - مشتقات اسفر - استین - کالسم - ویناینها B۱ و D۱ - فیر خشک و کاکائو
 عمده فروشی ناصر خسرو سرای روشن شرکت مدیکو از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود

عیدی آرایشگاه ایران نوبه بانوان محترم ۵۰ مدل فر سر ۲۰ دقیقه قیت مناسب، عیدی آرایشگاه ایران نو



داروی
آلمانی برای
جلوگیری از
ریش مو
شوره سرهای
رویدن مو
در سرهای طاس
میباشد.
محل فروش
لاله زار نه قابل
باساز کل
منافه پروین

علاج قطعی حالت استفراغ بانوان حامله
آپولهای گراویدو استیل
GRAVIDOSTYL

آپولهای گراویدو استیل رول که حاوی کلیه ترشحات خدوداخلی
وهورمونهایستند بهترین وسیله برای تقویت مزاج و رفع عوارض حامله
خصوصاً حالت ویار و استفراغ میباشد و در نزد اطفال نیز باعث
بدن و تقویت مزاج میشوند. محل فروش کلیه داروخانه های معتبر



صابون رویال معطر
مورد اطمینان و ضمانت شایسته
فقط صابون رویال معطر مصرف کنید



هر کجا که میخواید
مسافرت کنید

اسکای ویز که برای ترتیب مسافرت
نمایر گونه کمکی مینماید هر آنچه کنید
اسکای ویز کامل ترین و آخرین
اطلاعات از بهترین وسیله مسافرت
را دواختیار شما قرار
میدهد فقط به اسکای ویز
بفرمایید چه میخواهید تیکت
بقیه را بوی واکدار کنید
SKYWAYS TRAVEL
LIMITED
شرکت مسافری اسکای ویز
خیابان فردوسی شماره ۴۴۴
تلفن ۳۷۸۵۷



بهترین عیدی به عتارین تریاک
بافر رسیدن سال جدید شما هم سعی کنید سال نوی داشته باشید
پس هر چه زود تر تصمیم بگیرید و خود را از این سم مهلك نجات دهید
بتصدیق هزاران معتاد که تا بحال تریاک را
با قرص ترك تریاک نیک ویتامینه ترك کرده اند
قرص ترك تریاک نیک ویتامینه
یگانه وسیله ترك تریاکست نیک ویتامینه شمارا آمانه بکار میکند
نیک ویتامینه قلب شمارا تقویت و تولید عوارض بعدی نمیکند نیک ویتامینه دارای اجازه نامه
رسمی از وزارت بهداشت است
نیک ویتامینه مصرف کنید
و برای همیشه از شر تریاک نجات یابید
«آهی از شر قی»



درمان فوری و کامل سوزاک
امراض مقاربتی زان جلدی و مالاریا
دکتر جلال بهروزاد
خیابان شاهپور جنب سینما جهان

علاج لاغری و چاقی مغرور صنعت قوی ترین و شایسته
نارانی ریش موی سر خوش است دروهای
روماتیسمی عصبی و مفصلی و روماتیسمی و روماتیسمی
و روماتیسمی و روماتیسمی و روماتیسمی
فهرست سابق میزبانهای برکت و پند دل پس
اول لاله زار، باغ خلد، تهران، آرم. ۸۰، تلفن ۳۸۱۷۰

چاپ سبز
Photo China
چینی کلیدی
KPM
شرکت بازرگانی مسعود تهران

پزشکان محترم توجه فرمایند
قرص ویتاسولفان
TablettevitaSulfan
Formule
Sulfadiazine ۰.۲۵
Sulfamerazine ۰.۲۵
Vitamine B1 ۰.۲۵
Vitamine C ۰.۲۵
فردمول در هر قرص
سولفادیازین ۰.۲۵
سولفامرازین ۰.۲۵
ویتامین ب ۰.۲۵
ویتامین ث ۰.۲۵
(آهی از شر قی)

فمویتانون همبورگ آلمان
«PHOSVITANONE»
شربتی است مقوی عمومی بدن - هولد نشاط و انرژی -
موجد قدرت و فعالیت
قبل از ناهار و شام نصف کپسول کوچک از شربت فمویتانون - سبب
ایجاد اشتها و میل کامل غذا میگردد.
فمویتانون - احیا کننده اعصاب خسته و مظهر
صحت و شادابی است
مرکز فروش: دارویی اردیبهشت - تهران ناصر خسرو تلفن ۳۲۶۹۷
آقایان و کلاء محترم دان گستری
برای ارسال کارت تبریک به اولین خودتان از بهترین کارتهای شرکت
سهامی تحریر ایران (تجارتخانه کاشانی سابق) چهارراه لاله زار
اسلامبول تهیه فرمائید تلفن ۳۶۲۴۴. کارت ویزیت فاصله ۲۴
ساعت تهیه و تحویل میشود از اسنادیکه برای معامات لازم دارید عیناً
عکس برداری و فاصله دوساعت تحویل میشود. (شماره)
باطلاع پزشکان، محترم کشور میرساند
شربت ترازا پولمین
«TRANSPVL MINE SIRO»
یکی از محصولات لابراتوار داروسازی همبورگ آلمان
دارای مواد مؤثره: اندرین کار هیدرات، کدین فسفات،
سولفوگایا کلات دو پتاسیم، برمودوسیم، عصاره مایع تم (آویشن)
و غیره. شربت است معالج قطعی سرفه - سینه سرفه - برنشیت و
بیماری های حاصله از سرماخوردگی شربت ترانسپولمین دارای طعمی
مطبوع است که بیماران و بخصوص اطفال به سهولت آن دایم میکنند.
نمایندگی انحصاری: دارویی اردیبهشت - تهران ناصر خسرو
تلفن ۳۲۶۹۷ (آهی از شر قی)



والای هواپیما توقف کرد این طور که کاپیتان «چارلز» و کله خلبان او تعریف میکنند موتور هواپیما ناکهان خاموش شد دستگاههای بخش هم از کار ایستاد و شکفت انگیز تر از همه اینکه هواپیما بسا وجود خاموش شدن موتور پائین نیفت و همانطور معلق در میان هوا ایستاد بود. بعد از چند دقیقه پشقاب پرنده ارتفاع گرفت و رفت بلافاصله موتور هواپیما خود به خود روشن شد و آنها توانستند به واخود ادامه دهند. در صحت اظهارات «کاپیتان چارلز» و کله خلبان ش نیست تردید کرد زیرا یک دلیل بسیار قوی در خود هواپیما موجود بود و ثابت میکرد که حرفهای آنها عین حقیقت است. این دلیل، دستگاه فیلمبرداری خودکار هواپیما بود که برای چند دقیقه فقط از یک قطعه ثابت فیلم برداشته بود و این امر نشان میداد که هواپیما مدت چند دقیقه در یک قطعه ایستاده بود و حرکت نمیکرد، همه میدانند که هواپیما نمیتواند در میان آسمان بدون حرکت بایستد و این موضوع بخودی خود غیر ممکن است مگر اینکه یک قوه مغناطیسی حاد القادهای جسم سنگین هواپیما را در یک نقطه میان فضا نگاهدارد.

موتور از کار ایستاد

۶- این دلیل از همه عجیبتر است و آن اتفاقی است که برای جانسن مغیر، مخصوص وادث هوایی روزنامه دیلی رکورد رویداده، «جانسن» هنگامیکه بایک هواپیمای آزمایشی «ج» در ارتفاع ۱۰ هزار پوند پرواز میکرد توانست یک عکس بسیار نزدیک و واضح از چهار پشقاب پرنده که باهم حرکت میکردند بگیرد. چند هفته بعد دو پشقاب پرنده به هواپیمای دیگری که او در آن پرواز میکرد نزدیک شدند، و هواپیما را عیناً مثل هواپیمای «کاپیتان چارلز» در میان آسمان بدون حرکت نگاهداشتند. «جانسن» میگوید: «بعضی اینکه دیسکهای بالای هواپیما قرار گرفتند موتور از کار ایستاد و تمجب میکردم که چرا هواپیما سقوط نمیکند (البته جانسن از اتفاقی که برای هواپیمای «کاپیتان چارلز» رخ داده بود اطلاع نداشت، زیرا مقامات ارتش امریکا این موضوع را جزو اسرار نظامی نگاهداشته بودند و فقط چند هفته است که آنرا فاش کرده اند) چند دقیقه ای بهین حال بودیم ولی من رخت عجیبی در خود احساس میکردم و نمیتوانستم دورین را باز کرده از آنها عکس بگیرم، بعد دیسکهای ناکهان اوج گرفتند و از نظر ناپدید شدند و هواپیمای ما پس از اینکه چند متر سقوط کرد موتورش روشن شد و توانست بهرود گاه خود باز گردد. اینها دلایلی است که مندرجات اعلامیه اداره تحقیقات وزارت دریا داری را مثل شوخیهای بیگانه جلوه میدهد، علاوه تا حال چندین هواپیمای امریکایی در اثر تعقیب پشقایهای پرنده سقوط کرده و ازین رفته اند.

پشقایهای پرنده مصنوعی

سال گذشته هواپیمای شبیه پشقاب پرنده در بعضی از نقاط امریکای شمالی و جنوبی سقوط کرد که روی لوحه هایی که بر آنها نصب کرده بودند بزبان انگلیسی نوشته شده بود: «این از متعلقات ارتش امریکا است بآن دست نزنید و فقط محل آنرا بدولت امریکا اطلاع دهید» بدنبال این موضوع اعلامیه دیگری از طرف ستاد ارتش امریکا صادر شد و متعلق بود به دیسکهای مزبور را بارتش ناپدید کرد، عده ای از مردم هم گمان کردند که اینها همان پشقایهای پرنده ای بوده که در آسمان میدیده اند و قانع شدند که این نوع هواپیما از اختراعات تازه دولت امریکا است.

ولی آیا اینها همان پشقایهای پرنده اصلی بودند؟ نه، اینها پشقایهای پرنده ای بود که ارتش امریکا از روی عکسها و اطلاعاتی که از پشقایهای پرنده اصلی بدست آورده بود ساخته و آزمایش میکرد ولی از زمین تا آسمان با پشقایهای پرنده اصلی فرق داشتند، و علاوه دارای یک هزارم قدرت و سرعت آنها نیز نبودند، همچنین نمونه هایی که دولت امریکا ساخته بود، پس از طی چند میل راه منقرض شده سقوط میکردند، و گذشته از اینکه نیشد خلبانی در آنها نشاند، کنترلشان نیز بوسیله رادار و امواج رادیو بواسطه ساختمان مخصوصی که داشتند ممکن نبود، اینها در امریکا که آزمایش میشدند نمیتوانستند خود را بخارج از این قاره برسانند، و اطراف محل آزمایش سقوط میکردند درحالیکه پشقایهای پرنده اصلی بر فراز تمام قاره ها از جمله قاره آفریقا نیز دیده شده اند.

فراز معادن اورانیوم

درست همان وقتی که پشقای پرنده فلای امریکایی کله با میشد، خبری از توجیهی از کنگو باؤیک رسید که امرای ارتش و زعمای دولت امریکا را غرق در حیرت کرد، توضیح اینکه سرزمین کنگو بزرگترین مرکز استخراج اورانیوم جهان است، و لابد میدانید که این ماده برای ساختن بمب اتمی بکار میرود، خبر مزبور حاکی بود که دو پشقاب پرنده مدتی بر فراز معادن اورانیوم دور زده پس بی کار خود رفته اند یک هواپیمای شکاری و سریع المیر «اسپیت فایر» مأمور تعقیب پشقایهای مزبور شد، و اتفاقاً پشقایها خیلی آهسته آهسته اوج گرفته و به هواپیما اجازه داده اند که آنها نزدیک شود، بطوریکه خلبان هواپیما نه تنها توانسته بزرگی پشقایها را ببیند و اندازه تقریبی آنها را تعیین کند، بلکه موفق شده لب جرخنده آنها و نور عجیبی را که از آن سامان میشود بدقت مشاهده کند، پس از باز دیدن پشقایها

غولهای هوایی

چند روز پس از این واقعه یکی دیگر از این غولهای هوایی در آفریقای شرقی دیده شد، ساعت هفت و بیست دقیقه صبح روز نوزدهم فوریه هنگامیکه هوا پیمای خط هوایی آفریقای شرقی بنام «لودستار» بانه نر مسافر از روی ناله «لیلیانجارو» که بلندترین قله آفریقا است و ۶۳۵۰ متر ارتفاع دارد عبور میکرد، خلبانان و مسافرن هواپیما، جسم استوانه مانند بزرگی را دیدند که انتهایش بهین مدور بود و در ارتفاع ده هزار پا از روی قله یعنی سر هاراد با از سطح زمین پرواز میکرد. بعد کمی پائین تر آمد و مسافرن توانستند با دور بین های مخصوص هواپیما آنرا تماشا کنند. علاوه یک دستگاه فیلم برداری اکتشافی و یک ذره بین تله فوتو (ذره بین که فاصله را از میان بر میدارد و مناظر دور را نزدیک دورین میآورد) در هواپیما بود و مدت هفده دقیقه که غول هوایی مزبور دیده میشد از آن فیلم برداشتند، بعدیکمرتبه اوج گرفت و در انتهای آسمان از نظر محو شد، بطوریکه با دور بین و تلسکوپ هواپیما هم دیگر نمیشد آنرا دید. بعد آنکه فیلم را نشان دادند جزئیات آن بهتر دیده شد و شکل دقیق آن بخوبی معلوم و مشخص گردید.

۱۸ هزار میل در ساعت

حالا که پشقایهای پرنده، بالون یا احتراع دیگر یکی از دوزل بزرگ جهان نیستند پس چه هستند؟ آنها میتوانند ۱۸۵۰۰ میل در ساعت پرواز کنند و این میرساند که معمای «گرمای سرعت» حل شده، ولی بوسیله چه کسانی؟ این سؤالی است که تمام دانشمندان و محققین دول بزرگ دنبال جواب آن میکنند میدانند که اگر سرعت هواپیما به ۲۰۰ میل در ساعت برسد، در اثر اصطکاک شدید هوا با سطح خارجی آن حرارتی تولید میشود که سر شیان هواپیما را و لوازم و وسیله ای مجهز باشند، ازین میباید بپارین پشقایهای پرنده که با آن سرعت سرسام آور حرکت میکنند با دماغی ساخته شده باشند که مواد در آن اثر نکند. موشکهای (۲-۷) آلمانی که ساعتی ۲۰۰ میل در ساعت حرکت میکرد از آن جهت گرم نمیشد که در مواد داخل و محلی که هوا وجود نداشت پرواز میکرد و تازه دو هزار میل سرعت این موشکها با ۱۸ هزار میل سرعت پشقایهای پرنده خیلی فرق دارد - معلوم نیست چه دستگاهی در داخل پشقایهای پرنده هست که میتواند باین سرعت (که حتماً ازین سر بفرهم میتواند برود) پرواز کند، و در مدتی کمتر از یک ساعت دور کره زمین بگردد؟ خوشبختانه راجع باین موضوع بهتر میتوانیم حدس بزنیم تا راجع بفلزی که پشقاب پرنده از آن ساخته شده، زیرا دانش بشر در این قسمت جلو تر رفته و تا اندازه ای بی با سر ادرا پیدا سرعت زیاد برده است.

انرژی نور

اکنون بشر بخوبی میداند که غیاز سوخت انرژیهای دیگری نیز از جمله انرژی اتمی برای ایجاد حرکت وجود دارد و اصولاً هر چیزیکه از خود حرارت یا نور متصاعد کند منبع یک انرژی است. نور خیره کننده سفید و آبی که از اطراف پشقایهای پرنده سامان میشود همان قوه می است که آنرا ایجاد میکند، منتها چیزیکه مسلم است اینست که این نور بوسیله آتش زدن یکی از مواد سوختنی ایجاد نمیشود، بلکه از راه دیگری بوجود میآید، زیرا این تصور کرد که در پشقاب پرنده که هیچ آن حریت انگیز است، نیروی محرکه بوسیله سوخت تحصیل و تامین گردد، اشمه چون دارای نور و حرارت میباشد منبع انرژی و قوه هستند، درین اشمه شاخه شده، قویترین شمع، شمع کوناه ماوراء بنفش یا اشمه مجهول و بقول فرنگیها X است حدس زده میشود که قوه محرکه پشقایهای پرنده نیز همین شمع باشد، زیرا اگر شما تا حال دستگاه اشمه مجهول را در تاریکی در حال کار دیده باشید گرچه خود شمع مجهول را نتوانسته اید مشاهده کنید ولی متوجه اشمه بنفش و آبی دیگری که آنرا همراهی میکند شده اید و این همان نوری است که در اطراف یک پشقاب پرنده نیز خواهید دید، اینجا سؤالی دیگری پیش میآید که آیا چه کسی پشقاب پرنده را میزند.

اشعه مجهول

چنانکه میدانید برای بشر باری با مارکیرا خیلی کم خطر تر از بودن در محیط اشمه مجهول است زیرا این شمع از گوشت و پوست عبور میکند و اگر بیشتر از چند ثانیه بدن بتابد پوست را میسوزاند و گوشت را فاسد مینماید، پس اگر نیروی محرکه پشقاب پرنده و اشمه مجهول باشد کسانیکه در داخل آن هستند باید موجودات عجیب الهی لقه ای باشند و بدیشان در مقابل این اشمه مصونیت داشته باشد و نوزد چنین اشخاصی قطعاً از اهالی کره زمین نیستند زیرا هیچ یک از موجودات کره زمین دارای چنین مصونیتی نیست و بطور خلاصه پروتو پلاسما که ماده اولیه ساختمان بدن انسان و حیوانات است قدرت مقاومت در مقابل اشمه مجهول را ندارد مگر اینکه گوشت کسانیکه در داخل پشقایهای پرنده هستند ساختمان بدنشان شبیه ساختمان بدن ما است منتها بر مخصوصی در داخل پشقاب هست که آنها را از انبساط شمع خطرناک و کشنده X حفظ می کند. تازه اگر گرد اشمه مجهول نیز درین نباشد، باز هیچ یک از ساکنین کره زمین و حتی حیوانات کوچک هم نمیتوانند در داخل یک پشقاب پرنده زنده بمانند، زیرا سرعت کج چ کتنه آن برای موجودات زمین غیر قابل تحمل است و منجر بمرگ میشود.

تا آنجا که ما دیده ایم یک پشقاب پرنده بسا سرعت

آفت

شست، لباس سرتیپش را پوشید، صبحانه می بخورد در سالن مهمانخانه خورد و به بعد دارالمجایین در دره که می نشست. رئیس و متصدیان دارالمجایین مقدمش را با احترام پذیرفتند و چگونگی حال مادرش را شرح دادند. آقابالاخان خواهش کرد بپرواز را بطوری که وی تواند او را ببیند باو نشان دهند. رئیس دارالمجایین او را پشت پنجره اطاق خام بزرگ برد و او توانست از دور در پرواز اطاق بنکرد. همانم یکی ز پرستاران وارد اطاق دیوانه که دست و پایش در کت و زنجیر بود شد، بپرواز آرام نشسته بود و لب میخاند، بعضی دیدن پرستار فریاد آورد و گفت: - چرا پس اینها را نمیآورد؟ چرا مرا نمیرسد تا خودم حکم اعدامشان را اجرا کنم؟ مگر گرهستید دختر من زهر روی شیرینی ریخت، همان شیرینی که علی خان را کشت... پسر من چنگیز خان را کشت... هر دو شان قاتل هستند، بگوئید بیایند اینجا تا من بگویم چطور آدم کشته اند... آوقت بپرواز ماهره را اعدام کنید برای اینکه من هم با آنها شریک بوده ام... آقابالاخان از پشت پنجره دور شد. چهره می تا نرالود بخود داد و در عین حال لبخندی تلخ حاکی از بی اعتنائی زد و گفت:

- بیچاره! چه حال فجعی پیدا کرده! من میدانمم بالاخره دیوانه میشوید آ قدر دیوانگی کرد که بیچاره پدرم مجبور شد سر بری طلاش بدهد، منم که در تهران لیوم بدبخت باین روز افتادم - بگوئید در روزگار جوانی وقتی که تازه شوهر کرده و هنوز بچه دار نشده بودم - بود خواب وحشت آوری دیده بودم، دیده بود چند بچه دارد خودش و بچه هایش دست بدست هم داده یکی دوفر را کشته اند... همیشه از یادآوری این خواب می لرزیدم و میگفتم بالاخره میترسم این خواب تعبیر بدی داشته باشد. حالا که دیوانه شده ام این موضوع در ذهنم افتاده است.

رئیس دارالمجایین فیلسوفانه سری تکان داد و مثل مردی جاهل باد در دماغ انداخت و گفت:

- بلی قربان، اینگونه دیوانگان زیاد دیده شده اند... از لحاظ علمی اینهم یک نوع از انواع جنون است که یکی از حوادث زندگی با خیالات گذشته شخص در موقع دیوانگی فکرت ثابت او میشود و پیوسته آنرا تکرار میکند.

یکی از اطباء دارالمجایین که خود نیز قیاده دیوانگان را داشت چابلو سانه سر فرود آورد و گفت:

- اتفاقاً بطوری که علمای فن می گویند بنده مکرر در کتابهای طبی مربوط بجنون خوانده ام این فکر های ثابت دیوانگان غالباً روی همان خیال ماورؤا های زمان سلطنتشان است، بدینجهت بجان حضرت سرتیپ قسم درین مدت که این خانم این چیز ها را میگوید بنده حتی یک کلمه آنرا هم بار نمیگردم فقط از لحاظ تکمیل مطالعات علمی خود دلم میخواست بدانم منشاء این ایده فیکس خانم چیست. آقابالا خان پایی اعتنائی نگفت: همان است که عرض کردم، بهر صورت بنده از دلسوزی و حسن مراقبت آقایان خیلی ممنوم.

و کیف فلی خود را از جیب بیرون آورد، براس دارالمجایین و چند نفر دیگر از اطباء و کارکنان آن که دورتر جمع شده بودند بهر یک دو پاسه اسکندس ده بومانی داد و هنگامی که آنان غرق شمع و امتنان شده بودند گفت:

- اجازه فرمایید بنده مرض را همراه خود ببرم، البته حالا نه، هم امروز بعد از ظهر، خودم شرفیاب میشوم و او را میبرم، فقط خواهش اینست که دیگر نگذارید تا بنده بر گردم هیچکس چه

هوش خود را بیازمائید



باین عکسها نگاه کنید، قدری فکر کنید، بفکر خود و فشار بیابورید، مشخصاتی را که در مقابل هریک نوشته شده است بسا خود عکس مقایسه کنید تا حقت بر شما روشن شود، اگر هم نتوانستید جواب را در باین صفحه ملاحظه کنید.

۱- بنظر میآید که یکی از ستارگان مشهور عالم-ینماست، شاید خانم رئیس جمهوری جدید امریکا یعنی خانم آرتزهارد باشد، شاج، فکر میکنید؟

۲- به پوست مار، نایلون، پارچه، یک قسمت از یک جوراب نایلون، توری و بسیاری چیزهای دیگر شبیه است، ممکن است هیچکدام از اینها هم نباشد! عقیده شما چیست؟

۳- پای لاک پشت و منظره توب «بیس بال» شبیه باین شکل است، شاجه عقیده دارید؟

۴- کاری است که جوش اکرون میدهد، مشغول بنایی یسانجاری است، ممکن هم هست نقاشی باشد که با دستگاه مخصوصی را رنگ میکند.

کند، همچنان آرام بماند تا بنده بیایم. رئیس بیمارستان گفت: اطاعت میشود قربان، البته نمیشود دست و پای او را باز کرد. باید کالسه می بیاورید و بهمین صورت که هست او را در کالسه بگذارید و بمنزل ببرید، یقیناً در خانه بهتر میشود معالجه اش کرد.

آقابالاخان گفت: همینطور است و البته باید حضرت مالی هم گاهی تشریف بیاورید از عیادت کنید و دستور مرحمت بفرمایید.

- وظیفه بنده است، البته شرفیاب میشوم آقابالاخان از دارالمجایین خارج شد، با همان درشکه که آمده بود بطرف شهر بازگشت. پس از ساعتی جستجو پشت باغ نایب السلطنه نزدیک خندق حایه دور افتاده تروکی یافت، آنرا کرایه کرد. بازار رفت و چند قطعه فرش خرید و با بجا منتقل کرد، چندان های خود را از مهمانخانه با آنجا آورد، بعد در دارالمجایین رفت و چهار ساعت از ظهر همان روز گذشته بود که مادرش را در یک اطاق کوچک خانه جدید نهاد، دهانش را که در بیمارستان بسته بودند تا فریاد نزنند کشود، فوراً اعتناء به فریاد های او از اطاق بیرون آمد و در را بست و با خود گفت:

- دیگر بست است بدبخت، فایده زنده ماندن باین صورت چیست؟ هم خوت راحت شو هم دیگران را راحت کن...

و پس از چند دقیقه قدم زدند شانه بالا انداخت و گفت:

- راحت کردن اینطور بدبخت ها از کارهایی است که ثواب هم دارد.

تا تمام جواب هوش خود را بیازمائید

۱- خانم آرتزهارد ۲- پوست مار ۳- پای لاک پشت ۴- دستگاه مخصوص نقاشی

ساحبان محترم و دوامی و دولتی بنگاه مطبوعات هم کارهای صحنی و آلبوم و دفاتر شان را از هر رقم که باشد در استخراج و اسامی میدهد



باز مرغك نوا سر نموده
نغمه هایش پیام بهار است
نغمه هائی كه در سوز آنها
راز بگذشته ها آشكار است
نغمه هایش بجان افكند شور
سوز آوای او دل شكار است
یاداری تو ای مرغ خوشخوان
نغمه هائیکه آنروز خواندی
با چنان نغمه های دلانیز
کرد آنده ز دل بر فشاندی
خاطر از بند غمهار هاندی
با ز جان پرور و دلستانست
همچو بر آسمان كه كشانست
دشت و صحرا دگر ره جوانست
داغ عشق ترا آرزومند
بر گشوده لب از بهر لبخند
دل بشوق نوای تو در بند
مأمن روح بیمار ما بود
در دل شامكه یار ما بود
همچو چشم گهر بار ما بود

وزیر آهنگ جانسوز
آن چمن ها و آن کوهساران
بر فراز درختان شکوفه
پیری از زندگی رخت بریست
این همان لاله ناشکفته است
این همان ناز پرور شکوفه است
این همان آشنا باغبانست
این همان کوهسار است کانروز
وین همان ماهتابست کآنجا
این همان آبخاریست کز دور

باقیه نخستین عشق پوشکین

اما این شاعر، مردی مسرف بود و بهین سبب نمیتوانست جز بمبانی کم چیزی برای مفارح پروزا بدهد. روزا نه تنها از این باطنش نداشت بلکه گاه از معتصر مالی که بتدریج فراهم آورده بود برای مفارح خانه بر میداشت و مابقی را هم حاضر بود در اختیار پوشکین نهد. ایام عقیقه بازی پوشکین و روزا روز هایی پراز سعادت و خوشی بود و هیچگاه از خاطر پوشکین محو نشد. روزا محبوب خود را مانند مادری پرستاری میکرد و بهیچ کار هایش مانند زنی خانه دار و مطیع رسیدگی نمیکرد اما شاعر بلبوس در همان حال که ازین معوقه کام دل میگرفت فکر زندگانی و عشق دیگری را در سر میپروراند و بیک مجلس بزرگ اشرافی آمد و شد میکرد و از میان زنان خانه انبهای اشرافی با زنی بنام «کتس گروت شای» نرد عشق میبافت. این زن بدرباری شایهت داشت که در اعناق خویش از ثروت های بیکران هر چه را میتوانست کرد آورد. کروتشا بهیچ چیز قانع نبود. و پوشکین نیز حاضر بود خودو مایلکش را نثار قدم او کند تا لبخندی از لبان لکین او مشاهده کند. همین امر بر شدت اسراف و لغر جی پوشکین کمک کرد چنانکه در مدتی کوتا آخرین ذخیره های او صرف شد و پشیزی برای او بر جای نماند. در این هنگام بود که پوشکین پروزا متوسل شد و از ووام خواست روزا فی الفور نیی از ثروت خود را باو بدهد. این مبلغ چند روزی نثار قدم کتنس شد و او را موقتاً با شاعر جوان مهربان کرد، ولی برای جلب محبت دائمی کتنس کافی نبود و پوشکین بعد از چندی باز تقاضای وام کرد روزا این بار همه دارایی خود را همراه اشکهای خویش نثار قدم شاعر کرد. اتفاقاً در این روز گرمای بی سابقه ای پدید آمده بود چنانکه پوشکین ناگزیر از میان راه بخانه برگشت و روپوش را کند و گذاشت و رفت. در این حال نامه ای از جیب پوشکین بر زمین افتاد که اصلاً

تحفه !

بقیه از صفحه ۹

را در آن ریخت و بیک جرعه بالا کشید و آنکاه پیاده راه افتاد. سربالائی فردوسی را تاشاه رضا رفت، از آنجا بطرف کالج البرز پیچید، بعد از کالج بطرف تخت جشید بالا رفت... اما هیچ اثری از سم مشهود نبود و کم کم اقدس دریافت که دو افروش طاع سرش کلاه گذاشته است. - وای چه کنم!.. دیگر چه وسیله ای دست بزنم.

اقدس دیوانه وار با طراف نگاه میکرد که بک مرتبه، این فکر بمنش آمد: - خودت راز پر اتومبیل بیانداز، این اتومبیل هاروژی چند نفر را با آنکه سخت مراقب چپ و راست خود هستند از پادرمی آورد وای باینکه آدم بخواد خودش را بکشد...

باین قصد بکنار خیابان رفت، اتومبیل نشنکی از بالا میآمد، اقدس مطمئن شد و خود را بجلوی آن انداخت و فقط صدای ترمز اتومبیل را شنید و از هوش رفت... وقتی بهوش آمد و چشم گشود دید بیه لغت روی تختی خوابیده است و جوانی سیل دو کلاسی با چشمانی مغشور رویش خم شده است، اقدس نفس زنان در حالیکه بیهوش می نمود گفت:

- من هنوز زنده ام... من هنوز زنده ام وای آقا جان دستم بدامت مرا بکش... مرا بکش، کنیز تم مرا بکش... و جوانك سیل دو کلاسی جواب داد: چرا بکشم عزیزم! من ترا می بوسم، میبوسم تو را بغل میکنم... و اقدس سنگینی بدن جوان سیل دو کلاسی را روی سینه خود احساس کرد. ...

هوشنگ خان خوشحال از اینکه شب عیدی تکه خوبی بخورش خورد و دلی از عذر آورد هنگامیکه اقدس خانم را در نزدیکیهای خانه اش پیاده میکرد گفت:

«خانم، بازم انشاء الله هم را خواهیم دید» و اقدس در حالیکه میگفت «جیاهن» دیگر خیالت بکشی» بطرف خانه راه افتاد و جلوی خانه، چشش بشوهرش افتاد که منتظر او بود و گفت: کجا بودی دیر کردی، من هم الان بلیط اتومبیل تهیه کرده ام، بکام هم مرغی گرفته ام که با هم بشیرا برویم.

این جوانی که بینی چنین زار دل زکف داده و یقرار است

ویلون و صبا

آن افزید اما سه تار هم، در انتظار یار بود: «آخر استاد جان من بی «عبادی» چطور بشویم، او را بیاد تار بایتمر که ای بر پاکتم» صدای استاد بلند شد که توهم مثل تار، هوایی شده ای، توهم برو لای دست او، بیاستور جان، بیایقر بان، تو که عشق کسی را بر ندادی؟ ناله ستور بگوش رسید که: چطور ندارم؟ پس از «حبیب» دیگر من از آن همه نشاط و شور افتاده ام، گرمی بازار مهال او بود، او که رفت، من هنوز با کسی آنطور انس و الفت نگرفته ام: شکوه استاد برخاست که «وای امروز همه تان ناز می کنید، بی بگو به بینم تو دیگر چه دردی داری که اینقدر با آن اندام لاغر خشک و بیوس نشسته ای.» بشنو از بی چون حکایت می کند از جداییهای شکایت می کند بی یک بار چه درد بود، یارها از دست داده و فراق ها کفیه بودند گرم استاد هیچ در طبع سرد او نی گرفت. استاد او را گذاشت و سراغ ییانو رفت - بلند شو، تو بشق کی، اینجا ولو هستی؟ - بشق آنها بیکه من با آنها انس دارم، میخواستی حالا که می آمدی لا اقل دست «محجوبی» را نیز بگیر و ییادری... استاد سخنش را قطع کرد و گفت: خیلی خوب دیگر و راجی مکن!

چون چشم روزا بر آن نامه افتاد و آنرا برداشت و خواند هر تنی سرد بر پیشانی او نشست، حقیقت حال بر او آشکار شد و دانست که پوشکین از معتصر مال او برای آشنا شدن با زنی دیگر استفاده کرده و او را فریفته است. با شتاب از خانه بیرون آمد و دنبال پوشکین برای افتاد. آنقدر دود تا در برابر یکی از خانه های مجلل شهر باو رسید، اما دیر رسیده بود و هر چه فریاد کرد صدای او بگوش پوشکین نرسید ولی او را می دید که در آن خانه مجلل وارد می شود از بی او دید تا شاید وارد آن خانه شود اما در بان درختخوری مانع ورود او بخانه شد و دختر بدبخت ناگزیر برایشان و افسرده در حالی که رسواییهای گذشته و بدبختیهای آینده را در نظرمی آورد بخانه بازگشت پوشکین دور و دور دیگر نزد روزا بازگشت و بحقیقت حال

پوشکین

احمد سهیلی



عیدی که بی تو بگذرد ایدوست عید نیست
چون بیتو نیست در دل من لحظه ای قرار
مارا که در فراق تو بر لب رسید جان
از بهر ما که خسته شبهای فرقتیم
همچو غم تو کاست حیاتم ز جان و تن
دادی نوید وصل من خسته را ولیک
بامن بگلشن آبی که جز در کنار گل
رویم سیه که در غمت ای ماه مهربان

بر خیز و بوسه ده که «سهیلی» خسته را
خوشت ز بوسه تو درین روز عید نیست

پکماه، اقدس و شوهرش شب و روز
با هم بودند و اقدس مجال آنرا نداشت که
بفکر خود کشی بیافتد، وقتی برگشتند،
اقدس احساس وضع تازه ای کرد و بزودی
همه خبردار شدند که اقدس خانم حامله است
و چون نه ماه و نه روز و نه ساعت پایان
یافت، اقدس خانم صاحب یک دختر گیس
گلایون شد که اسمش را «تحفه» گذاشتند

دلستانش وفا برده از یاد
وه که شادی چه ناپایدار است
ناله با سوز او سازگار است
در تمام این مدت و یولون با چهار چشم مراقب استاد بود و از حسادت بهود می پیچید:

چرا این نگاه نمیکند، چرا حال مرا نبیر سدتایی تا بانه خود را در آغوش
اندازم. و وقتی نگاه استاد بدان سو متوجه شد تا نمل نکرد و برید و
روی دستپاشی قرار گرفت و تمه وصال سر داد و چنان غافل و هوری
افتند که همه را حیران ساخت

آخرا سباب و آلات موسیقی هم مثل آدمیزاد گانند همانطور که موشها
باهر از آن تن سلام و علیک دارم و ولی دوست بگرنگان گاه از یک نفر تجاوز نمیکند
تار و سه تار و نی و ستور و پیانو نیز درخیلی از مجالس و محافل روی
دست میروند ولی با همه خو نمیکند، بهیچ دل نمیدهند مگر وقتی مطلوب
خود را بیابند که صندوقچه دل را برویش میکشاند، هر چه دارند در
برابرش می نهند و هر هنری بلدند، در خدمتش میگذارند.

ویلون هم با صبا خود دارد. ماجرای «صبا» و «ویلون» هم
داستان لیلی و مچنوست، وقتی ویلون خود را در آغوش صبا می بیند
مثل موم نرم می شود، هر چه می خواهد میخواند، هر چه بگوید میکند
و غیر این فکری ندارد که: استاد جز او بدیگری چشم ندوزد.

خود دعوت کرد ولی نسبت باو خیانت ورزیده و با مرد دیگری به
پطرز بورك حرکت کرد.

آنکاه داستان خود را بشامی شرح داد و روزا را در آغوش
کشید و بوسه ای گرم از لبهای او برداشت و گفت دیگر قدرت را
داشته ام، برای استغفار از گناهان گذشته و همسری باتوا حاضرم.
روزا نگاهی حسرت بار بویافتند و باده ای که آلود گفت:
نه، آنکسان را من و تو هیچک از آن دیگری نیستیم بهتر است
تو دنبال هوسرانیهای دیگر خود روی و من هم بزودی بقریبی نزدیک
کیف مسافرت کنم و در مزرعه ای متعلق بصاحب همین خانه بکار پردازم.
در این هنگام هر دو خاموش شدند و دیگر کلمه بی از دهان
ایشان خارج نشد... آفتاب در افق با پدید میشد و شب نزدیک میگشت

نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها بدهد لازم است يك عكس یا نقاشی و دیگر مشخصات از موهای سر خود ارسال دارند .

خيابان لاله زار كوجه ممتاز سالن زيماي موده شماره ۵۲
 پذيرايي بانوان ۱۰ الي ۱۲ آفتابن ۱۶ تا ۱۹
 صاحب امتياز و مدير دوقصور او هانيان موده

قدر دانی
او هانیان موده مدیر سالن زیبایی موده
بدینوسیله از جناب آقای پروفیسور
که توسط داروی (یوهرین) سرطان
اینجانب را که دارای موهای بسیار ریز بود بطور معجزه آسا معالجه و
اینک دارای سر پر و هیاشم قدر دانی می نمایم .
آدرس - آب انبار معیر - کوچه شیخ مقدس کاشی
شماره ۱۹ - هوشنگ رضی

بجای اسلحه

درمان فساد

تقویت کننده اصابت

اعاده و همد تیر و دی جوانی

معجون تقویت نیروی جوانی

حب فولاد

حب فولاد

حب فولاد

حب فولاد

حب فولاد

راز فروش کینه دافعی کشور



SCANDINAVIAN
AIRLINES SYSTEM

صمیمانه تبریک میگوید

برای دفع چروک، چربی، رگهای خونی، جوش و لکه صورت
و جلوگیری از پیریش مو وشوره سر و بر داشتن موهایی صورت
بوسیله ماسک مخصوص از آخرین دستگاههای جدید
الکتریکی و امه ماوراء بنفش متداوله یانریس
خود را زیبا و ارزشمستگی صورت
جلو گیری فرمایید انستیتو ارتکنیک بمدریت دوشیزه ف
مقدادی دبلمه یاریس ده روزه الزامات ۹ تا ۱۲ و ۳ تا ۷ به
از ظاهر غیر اذول ودوم بمدددار است .لاله زار کوجه ممتاز

باتریهای گابوبا

بازو آخرین باتریهای دنیا

باتریهای گابوبا

برای هر رادیو

نماینده انحصاری در ایران شرکت نسبی فرهاد خیابان فردوسی سه راه ثبت

از خرید چای ثلاث غنلت فرمائید

چای ثلاث پر رنگ - خوش طعم - با صرفه، تهران بازار -
 سرای نوابخواه - طای شعبه مقابل سرای شیخ جعفر
 چای ثلاث (آکسی ازیک)

عیدی اےکاسی
ظریفیان پرتو

بناسبت سال جدید بن شماره عکسهای
بان مشتری که در ما، فروردین ۱۳۳۲
عکاسخانه عکس بگیرند يك دورين
آی کفا با اتوماتيك در حضور مشتری بان
ارعه تقديم خواهد نمود.

همنا از فرصت استفاده نموده تبریکات
تدارکنا-بت حلول سال نو تقدیم میدارد
ودیو عکاسی ظریفیان پو تو
لا زار تلفن ۳۱۶۳۵

قابل توجه اهالی محترم مشهد
بهترین خوش طعم ترین کراوات دامپنه اند

یک نمونه از
لوسترهای

نظیر آن تا
حال دیده نشده

A detailed black and white woodcut illustration of a large, ornate, multi-lobed object, possibly a decorative vase or a stylized flower. The object features intricate patterns and a central vertical element. The style is characteristic of traditional Islamic art. In the bottom left corner, there is a small, stylized signature or mark.

مرامی از انواع دیگر آن مخازن و آنده خاوان نامی

کلیما شیر خالص و سالم

برای نگهداری کلیما محتاج به یخچال نیستید.

مرغوبیت کلیما همیشه یکسان است

شیری که از گلیه قطعی های کلیما بدست می آید با شیر تازه گاو که کوچکترین تفاوتی ندارد زیرا کلیما عیناً حاوی همان آذوی است که در شیر تازه یافت می شود. بیکان بدون کلیما برای آب شیر تازه نغسین می نهد.

1. کلیما را در پرورش گاوکان بازی میکند.
2. کلیما لذت مخصوص تغذای شما میدهد.
3. کلیما برای غذای گاوکان توصیه شده است.
4. کلیما در فرطیه های مخصوص همیشه سالم بدست شما می رسد.
5. کلیما تحت مراقبت های شدید علمی تهیه شده است.




KLIM
pure safe
MILK
Copr. 1950 Borden Co.
Internat'l Copr. Reserved



مقداری کلیم در آب خالص ریخته بهم بریزید

تا شیر سالم و خالص برآید

کلیم دوسرا صحرای جهان ممتاز است

KLIN
pure safe
MILK
Copr. 1950 Borden Co.
Internat'l Copr. Reserved

چرخ خیاطی بسیار است ولی فقط
چرخ خیاطی ژوکی
رضایت شمار آتامن میکند زیرا:
محکم - روان و زیبا است
ژوکی: دارنده دال درجه اول از بازار مکاره

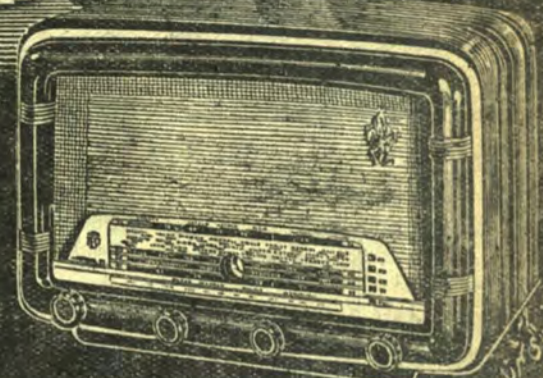
JUKI

کانون آگهی آوا

محل فروش: کلیه چرخ فروشهای معتبر ایران

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 16:01:33 +00:00
All use subject to <https://about.jstor.org/terms>

RADIO TEST



نمائندہ انحصاری، شرکت راولپنڈی غرب خیابان فروسی جنب سہا



۱. اخذ کردن اوراق بنگاهای خرید و مرصفا
الف - رسید هر بار می خوانا بنگاهان ده و در اوراق
مضمون می نویسند
ب - می خوانا بنگاه می کشند و سالی و در بستر مشرف
ج - مرصفا و در ترشک ده و شروع می کشند و می کشند
د - قابله می کشند و در ترشک ده و در ترشک ده

۲. اضافه کردن ارواح پاک بندهای برقرار شده

الف - رسیدن قهر نمایان ۱۵ الی ۲۵ درصد از
مجموعه برقرار شده

ب - تکلیفاتی برقرار نگه میسر گردد

ج - برقرار نگه میسر زیاده داری پرروی
نوشته و برقرار می شود



اروفاک

aurofac

تسريع در رشد جلوگيرى از تلفات -

ایکاد نشاط و نیروی بیشتر در حیوان



۳. اضافہ مکرون اردو فائدہ شکیو گوسالہ کا شیر خوار

الف۔ سیرنگ اور دند و غزو گوسالہ ایک کورو
ب۔ قنات گوسالہ اور کترہ و کترہ قنات
باسال و سرخو تورو کی میوند
ج۔ مویشیم گوسالہ اور آزاد و جیدشان
جرت ترو و جیمبر گورو

۲۲ اضافہ کردن در فاک و رقصای اسبها
اخیراً مات شده که تفتیر اسب
با در فاک سبب سترجیه باشد
کم شدن تفتات و ایضا و شط
و تیردی بیشتری در چوان دیگر



نمائند کارخانجات لیدرلی دولیران : کی بی بی

سال نوراً بعموم مشتریان محترم خود تبریک میگوئیم

بہترین عیدی

لوازم آرایش الیزابت اردن بهترین و با صرفه ترین عیدی برای خانمهاست

مخصولات الیزابت آردن دادشهرستانها فقط از

نمایندگان مخصوص ما مطابق صورت زیر تهیه فرمائید

۱ آبادان - بکام آتن ۲ ادواز / دغاژه باوریان ۳ - اصفهان دغاژه نورسته ۴ - تبریز فرودگاه ژیل
۵ - رضایه دغاژه علی پور ۶ - شیراز معاژه اوور ۷ - کردان دغاژه دوسی کاهنی ۸ - کرمانشاه
فرودگاه پروینز ۹ - مشهد دغاژه عباس قدکچی

انجاسیکه در جادای دیگر فرو شدند و بوط باین نمایند کی بود و دولت خرابی و بدی آن بهر دو اینجانب نخواهد بود
نمایند از حصار بی فروشی او از مایه زبانت آوردن در ابران آرامائیس ابراهیمیان

(دیوانہ نو) (آبر اہام لالہ زار شمارہ (۱۵۹) (دیوانہ من) (شعاع)

Elizabeth Arden



Essentials

اتو کارهای ت.ث.ث بی رقیب است

ریتا هیورت بالیوود مراجعت کرو
 « ولی بایک ہدیہ عالی »
 انتم شامپو ملینڈا کس « ساخت آلمان »
 شام ہم بہ پروی از این ستارہ محبوبہ ابی نیابی کیوان
 خود شامپو ملینڈا کس را انتخاب کنید ۔



نمایند: انحصاری و ایران: شرکت لاجوردی تلفن ۲۴۲۷۱



از ده و گمرک در مواضع معین بشماروی آور شود خود را بدست منج و اندوه سپارد و همچنین در دای نایب از میانک
راغیسم، در دای شان و پشت و تورم سینه را بدن اهیست غنی کنند و در دیوده کشید فوراً
مشمع الکوکس استعمال کنند تا فوراً در بر طرف و نشاط خود را باز یابد. الصاق مشمع الکوکس آسان
و در مدت چند نایب شمار از ده آورده نمایند.

شمع الكوكس

هم کشور بگیرو ، بر تخت بادم و دینار ،
پشت هنری و دانا گرامی و درم خوار ،
سرایت آباد و زندگانی بسیار ،
سبب جام شراب را بر یک دست
شاهنشاه دوست سبزه را در دست دیگر او
مینهد و دینار و درم را نثار تخت او میکند
مقصود از این کار ها آن بود که شاهنشاه
سال نو را با شادانیک کرد و همه سال را با شادی
و خرمی بگذراند .
بعد از این مقدمات بزرگان دولت
بخدمت میآمدند و هدایای خود را تقدیم

سند ، دیبا و فرشهای قیمتی از دور
از طرف سرداران و مرزبانان و
سپهبدان نیز، شمشهای طلا و نقره و جام
های مرصع و لباسهای زیبا و زرد و جواهر
و باز و شامین و امثال این چیزها تقدیم
میشد. عامه مردم نیز از جهت علاقه وافر
خود به مقام سلطنت در فرستادن هدایا شرکت
میکردند و معمولاً هدیه هر کسی متناسب
با همت او بود مثلاً پهلوانان و جنگجویان
اسبان تیز رفتار و جنگجویان ؛ گاو و نیزه
و تیر و آهنگران و اسلحه سازان ؛ شمشیر و

رویه و نیزه و در دستهای پرچم و پرچم
بوشیدنیهای فاش و جواهر فروشان، در و
گوهر و غیره. بهر حال هر کسی سعی داشت
بنحوی در تکریم و تعظیم شاهنشاه و اظهار
مراتب و فاداری خود در آغاز سال بنحوی
اقدام کند و هر چه را که برای او میسر بود
بخدشت شاهنشاه بفرستد.

زنان حرم سرا هم هر یک هدیه ای
فراخور سلیقه و پسند خود برای شاهنشاه
ترتیب میدادند و اگر یکی از آنان کتیرگی
زیبا داشت و تصور میکرد که شاهنشاه باو

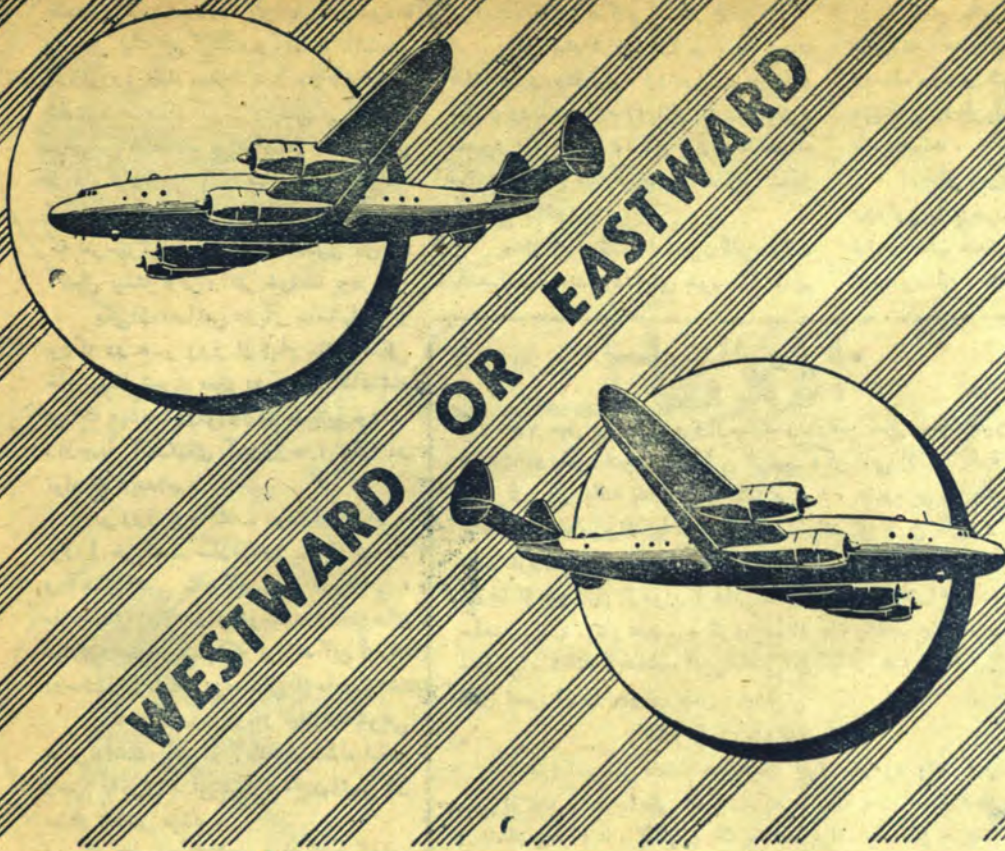
This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 16:01:33 +00:00
All use subject to <https://about.jstor.org/terms>

مردس و داماد های شکل پسند
همه یخچال و سیتینگهاوس را انتخاب کرده اند



Westinghouse

یخچال و سیتینگهاوس برای هر خانه لازم است
نمایندگی: وستینگهاوس چهارراه مخبرالدوله



خطوط هوایی پادشاهی
هلند. ك. ال. ام

عید نوروز سال ۱۳۳۲ و ابایر انیان
صمیمانه تبریک میگوید



دکتر اتفاق

دیپلمه ازدانشگاه پاریس

متخصص بیماریهای وی - سل - اخی
بپذیرائی ۸ تا ۳۰۵ بعد از ظهر
نشانی: خیابان - ری نزدیک - راه شاه
تلفن: منزل ۲۲۲۱۵ - مطب ۴۴۴۵۶



فقط با اتو غرب

رادیاکسن

بنمید و با هر نقطه دنیا که میخواهید
مربوط شوید
نمایندگی انحصاری: الکتر و آفتاب

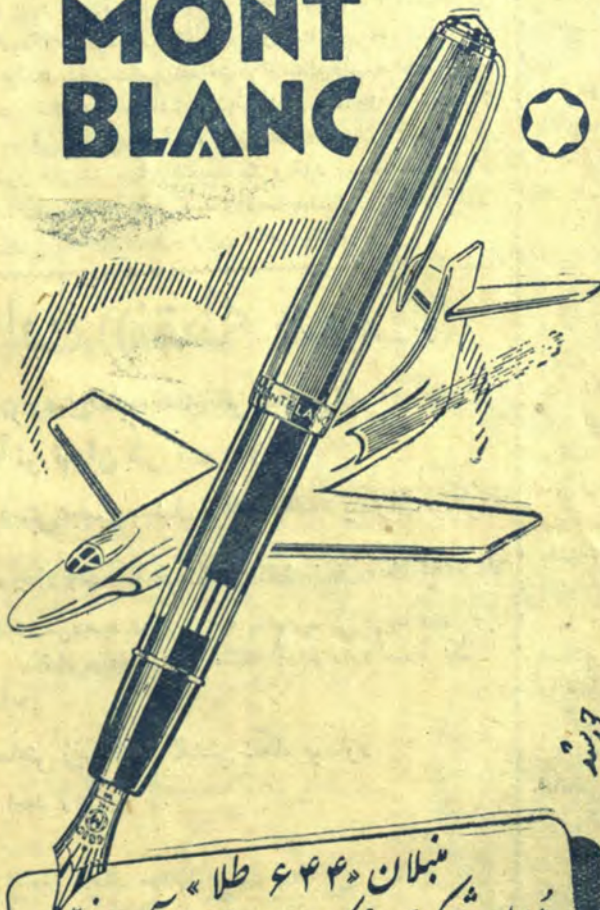
اول لاله زار تیفن ۳۵۰۶۱



این هم عیدی ما بشما

عالیترین عکس فردی و خانوادگی را برای شیرینان محترم تهیه با هر قطعه
عکس بزرگ ۳۰x۲۴ بنام عیدی تقدیم میشود - عکاسی پر توی اول لاله زار

MONT
BLANC



منبلان «۴۴» طلا - سه
مدرن و شیک - محکم و بادوام محصول آلمان معروفیت
جهان دارد
فروش در تمام مغازه های معتبر

کراواتهای شیک انواع و اقسام

کراواتهای شیک و صیدوار دندودیم قیقه ها مناسب
مردانه و لاله زار

شامپو کمرکز نفیست ساخت آلمان

مشرک شامپو کمرکز نفیست در دسترس است
ارزش: لوله های کوچک ۱۰ ریال

زیر دریایی اتمی

این زیر دریایی اسرار آمیز میتواند ماهها در اعماق دریاها و اقیانوسها بسربرد
با يك زیر دریایی اتمی میتوان از زیر یخ های قطبی گذشت و بدور کره زمین مسافرت کرد
این فول دریایی مخوف ترین سلاحیست که در جنگ آینده بکار خواهد رفت

تسلط بر اقیانوسها

مدتی است که نیروی دریایی امریکا مشغول ساختن زیر دریایی اتمی هیجیبی است که ساخته آن نزدیکست بیایان برسد و سپس بآب انداخته شود.

این زیر دریایی هیجیب بشر را بر اعماق دریاها و اقیانوسها مسلط کرده است زیرا يك زیر دریایی اتمی کافیست که ناوگان بزرگ و نیرومندی را بکلی از بین ببرد و هیچ زیر دریایی و کشتی جنگی دشمن اجازه خارج شدن از بندر را ندهد حتی اگر بخواهد در موارد لزوم میتواند بدون این که خطری برایش متصور باشد بسواحل دشمن نزدیک شده و کشتیهای او را در بنادر از بین ببرد، عجیب تر از همه اینکه از مسافتی مانده بساحل قادر است شهرها و مراکز نظامی داخل کشور دشمن را بوسیله توپهای مخصوص اتمی گلوله باران کند.

ماهها در زیر آب

زیر دریایی اتمی میتواند هم بانیروی اتم، هم باموتورهای دیزل و هم باباطری های بسیار نیرومند حرکت کند بنابر این هرگز احتمال خرابی و توقف در آن نیست این زیر دریایی میتواند ماهها در زیر آب بماند و مشغول انجام مأموریت خود باشد سرحت زیر دریایی اتمی با هیچ کشتی و زیر دریایی دیگر قابل مقایسه نیست و بهر سبب سربع حرکت میکند که مثلاً اگر زیر دریایی دشمن آنرا به بیند و از در پسوی آن پرتاب کند قبل از اینکه از در بآن برسد مسافت زیادی از آن محل دور خواهد شد قویترین زیر دریاییهای عادی بیش از ۷۰۰ یابانی کمی بیش از ۲۰۰ متر نمیتوانند بزر آب بروند دوزیر دریایی اتمی بعلت استحکامی که در ساختن آن بکار رفته تا اعماق اقیانوس فرو میرود و میتواند مدت زیاد کف دریا نشسته و استراحت کند.

ماشین رونین آن

زیر دریایی اتمی میتواند کشتیها و زیر دریایی های دشمن را از فواصل دور گلوله باران و متلاشی کند، ولی با وسایل دفاعی عجیب و زده مستحکم که دارد گلوله های ناوگان دشمن در این ماشین دروین تن اثر نخواهد کرد، میزان قدرت حق گرفتن زیر دریایی اتمی یکی از اسرار نظامی است و هنوز فاش نشده، بطوریکه حدس زده میشود حتی میتواند تا کف اقیانوس نیز فرو برود و سر نشینانش برای اولین مرتبه جاها و چیزهایی خواهند دید که تاکنون چشم بشر بآن نرسیده است یکی از وسایلی که در زیر دریاییهای اتم تعبیه شده رادار است که نزدیک شدن هر شیئی را بکارکنان زیر دریایی اطلاع میدهد و در ضمن خود با دستگاههای اتوماتیک دیگری که بآن متصل است مسیر زیر دریایی را تغییر میدهد و آنرا از شر گلوله ها و اژدهای دشمن برکنار میکند.

قلب زیر دریایی

دستگاه مولد اتم که دو حکم قلب زیر دریایی است در نقطه بسیار محفوظی قرار گرفته و طرز کار آن بدین قرار است که انرژی اتمی را تبدیل به حرارت فوق العاده زیاد میکند، این حرارت آبی را که بوسیله تلبه از دریا گرفته میشود بخار مینماید و بخار با فشار خیلی زیاد بموتورخانه فرستاده میشود و توربینها را میچرخاند، در نتیجه قوه محرکه تولید میگردد و زیر دریایی را با سرعت بسیار جلو میراند. قسمتی از این بخار بر کر برق زیر

را که برای زیر دریایی تولید الکتریسیته میکند بکار میاندازد.

محفظه اتمی بوسیله پوشش بسیار ضخیمی از يك آلیاژ مخصوص که در مقابل فعل و انفعالات اتمی مقاومت دارد احاطه شده که امواج رادیو اکتیو سایر قسمتهای زیر دریایی سرایت نمیکند و برای سر نشینان آن تولید خطر نیشماید.

زیر دریایی اتمی میتواند بدون روی آب آمدن چندین دور از اعماق اقیانوسها تمام اطراف کره زمین را به پیامد، و حتی از زیر یخهای بسیار قطور و خطرناک اقیانوس منجمد شمالی و سایر آبهای یخ بسته جهان عبور کند.

زیر دریایی اتمی برای کشور دارنده آن در حقیقت يك برج مراقبت دوردست نیز بشمار میرود، بادستگاههای مخصوص خود میتواند از زیر آب تا شعاع بسیار زیادی از پرواز هواپیماهای دشمن اطلاع حاصل کند و وضع و تعداد و خط سیر و سایر مشخصات آنها را به نیروهای خودی خبر دهد، در این صورت مسلم است که اگر در هراقیانوس چندتا از این زیر دریایی ها باشند دیگر پرواز هواپیماهای دشمن بدون کنترل آنها امکان ندارد و دستگاههای دفاعی ساحلی مدتی قبل از رسیدن آنها آماده پذیرایی خواهند بود.

خوابکاران دریایی

ساختن زیر دریایی اتمی کار خوابکاران دریایی را نیز آسان کرده و استحکامات ساحلی دشمن را در خطر بیشتری قرارداده است.

خوابکاران دریایی که بآنها قورباغه های دریایی نیز میگویند (بناسبت اشیاء فلزی شبیه بیای قورباغه که برای سرعت در زیر آب بیای خود می بندند) گروهی هستند که با قایقهای مخصوصی بنزدیک سواحل دشمن رفته و از آنجا بزر آب

میروند و استحکامات ساحلی و زیر آبی را با مینها و مواد منفجره قوی منهدم میکنند و سپس بوسیله همان قایقها بپراکز خود باز میگردند.

این گروهها در زمان جنگ خدمات مؤثر و ذی قیمتی برای هر دو طرف انجام دادند، چنانکه چند دسته از همین خوابکاران قسمتی از استحکامات ساحلی آلمانها را در دوران جنگ ویران کردند و پیاده شدن قوای متفقین را در مغرب اروپا و باز کردن جبهه دوم را تسهیل نمودند، و همینها بودند که در اواخر جنگ، استحکامات ژاپن را در سواحل جزایر اقیانوس کبیر از بین بردند و راه را برای پیاده شدن سربازان امریکایی هموار ساختند.

یکه تاز اقیانوسها

البته اقدامات این گروهها زیاد از آن تمام نمیشد و گاه جان تمام آنها بشمار می افتاد زیرا هواپیماهای شکاری و توپهای ساحلی و قایقهای جنگی دشمن قایقهای آنها را از بین میبردند و اجسادشانرا طعمه ماهیهای دریا میکردند، اما با پیدایش زیر دریایی اتمی خطر این کار خیلی کم شده و حتی شاید بتوان گفت بکلی از بین رفته است.

دوزیر دریایی اتمی تمام وسایل رفاه و آسایش و تفریح برای سر نشینان موجود است و آنها بهیچوجه از اقامت مستند در زیر آب خفه نخواهند شد.

انبارهای مجهز و یخچالهای بزرگ برای ذخیره غذا در آن تعبیه شده که خوراک و سبزی و میوه و سایر خوردنیها را مدت ها تازه و سالم نگاه میدارد برای تأمین هوای داخل زیر دریایی، اکسیژن فشرده در محفظه های مخصوصی تعبیه شده که برای ماهیها کافی است.

فلاژ زیر دریایی اتمی که تا اقیانوسها است و از سلاحهای فعلی هیچکدام قادر به باره با آن نیست مگر اینکه به سلاح تازه

۱- زیر دریایی اتمی میتواند از اعماق اقیانوسها چندین بار بدور کره زمین بگردد ۲- این فول دریایی بادستگاههای مخصوص خود میتواند پرواز هواپیماهای دشمن را بکسر خود اطلاع ده ۳- زیر دریایی اتمی قادر است از میان آبهای دریا ها که دشمن را گلوله بباران کند کهاند و از زیر دریایی اتمی بهاد میشود و برای انجام مأموریت خود بهشمار حمله میکند ۴- ویران کرده استحکامات دشمن بوسیله خوابکاران دریایی که به سواحل دشمن است ۵- زیر دریایی اتمی از زیر یخهای قطور و خطرناک میگذرد ۶- قوت چندین ملوان با قوت گذر دریایی اتمی را در دریاها بکار خواهد آورد.

اگر زنهای جای مردها را بگیرند!



اگر بنا شود روزی زنهای مردها را بگیرند، دنیا بصورت عجیبی در خواهد آمد. آنوقت جنس لطیف بجای مردان بمقام مدیر کلی و وزارت و صدارت میرسد و مردها منشی مخصوص خانها می شوند. آنوقت جنس لطیف در همه جا باید بدنبال جنس زمخت بیافتد و بادلای لبریز از محبت وارد اطاق منشی مخصوص خود میشود و مثل يك عاشق صادق در برابر او زانو بزمین میزند، و میگوید:

۱- آه ای نگار سنگدل، ای دلبر چاکلار لیدای از عشق تو چگونه درنج میبرم، هر وقت بیاد چهره زیبا و قامت رعناي تو میافتم، دل از دست میدهم، و دامن پراشاکه میکند بیا و باین دلدادۀ پریشان رحم کن و نگذار از افرات تو دیوانه شوم. خود را در اختیار من بگذار، قول میدهم فردا ابلاغ اضافه حقوق برایت صادر کنم.

۲- آه ای محبوب نازک بدن من! ترا بعدا گریه نکن، گریه تو قلب مرا دریش و حال مرا پریش میکند، از من چه میخواهی؟ هر چه بخواهی برای تو حاضر میکنم حتی حاشرم دست از جان خودم بکشم پسانتو پوست، کادیلک آخرین سیستم انگشتن برلیان، و هر چیز دیگر که بخواهی برایت خواهم خرید، گریه نکن عزیز دل من، گریه نکن نازنین من!

۳- «مدیر کل بنشی مخصوص خود»

مست کرده که سر از پایانی شناسم، يك حالت سستی و رغبت عجیبی در خود احساس میکنم، و چشمم دیگر تاب دیدن ندارد.

۴- بقیه گزارش را بنویس: «راستی مردها چقدر سنگدل و بیوفا هستند، خدا کند زنی یکی از این اجناس زیبا دل ببندد، معشوقه خود را از جور و

گزارش امروز مرا بنویس: «من بتازگی دارای منشی طناز و لر بانی شده ام که از عشق اوشب و روز دارم، کت چهارخانه او تمام پست و لجنه های بدنش را نمودار میسازد، گوشه می زساق پای خوش تر کیش نمایانست و آتش چنان من میزند، آه ای عشق آتشین، ای فلک، ای طبیعت، بوی توتون پپ او چنان مرا

این پای هوس انگیز ضعیف می رود، امروز هم میخواهم باو بگویم برنش تلفن کند که بعد از ظهر کمیسیون دارد و بنزل نخواهد آمد!

چهار زنند کی سیر خواهند کرد! به به چه پاهای تشنگی... بنجه آفر بنش بالانترین قدرت خود را در ساختن و پرداختن این پاهای ظریف بکار برده، دل من از دیدن



جدول گاهيات متقاطع

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷
۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲
۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷
۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸
۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲
۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳
۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴
۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷
۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸
۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹
۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰
۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲
۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳
۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴
۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵
۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶
۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷
۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸
۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹
۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰
۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱
۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲
۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳
۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴
۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶
۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷
۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸
۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹
۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰
۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱
۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲
۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳
۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴
۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵
۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۵
۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۵
۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۵
۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹
۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰
۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱
۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲
۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳
۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴
۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵
۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶
۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۶
۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۶
۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹
۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰
۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱
۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲
۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳
۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴
۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵
۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶
۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷
۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۷
۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹
۹۹	۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰
۱۰۰	۹۹	۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱

۱- تلواؤ - همسایه
 ۲- که سایه ندارد
 ۳- دست پا شکسته
 ۴- ظاهر ۳- مشکل کشای
 ۵- همه کس - در او پیش
 ۶- خیابان کرد بردوش
 ۷- دارند - حرف تمجب
 ۸- ازا اینطرف روشن
 ۹- واز آنطرف کمند
 ۱۰- عاشقان است - عقل
 ۱۱- از سرش پریده -
 ۱۲- یکی از اعیاد
 ۱۳- مسیحیان دنیا - باید
 ۱۴- دشت گرفته -
 ۱۵- مشتاق - اینکه قابل

زدن نیست - ۸- طرف ۹- یکسال توی جیب ۱۰- پرو و بدبیل - ارمایش برای
 سلیمان پای حیوان دیگری بود - از مشروبات کم الکل ۱۱- خرس - روزهای عید سور
 این عده پراه است ۱۲- برگردن اسب نشسته - کارخانه عمل سازی ۱۳- روز عید
 همه اینطورند - باغیر میآید

عهدی

۱- بهره مند شدن - کار بچه ها ۲- اگر برای تو کرد پراش بیز - رفیق ۳- خانه
 ماهی است - ازدادنی های مهربان والا گرفتنی های کهران دوزخ ۴- غدا ی شب
 حرفه - نام سگ لیلی ۵- دلبیز - واحد طول وارونه - تکرارش بازی بچه ها است
 ۶- کشنده - بقول بچه ها هفت دروا بست یک در را نیست - هلال ۷- کلامی که
 چیزی کم داشته باشد - عید سال او ۸- هم مرده هستند و هم نیستند - عذاب ۹- درنده ایست
 چسبی که اجزاء آن خوب بهم نچسبیده ۱۰- پسر - یکی از هزار دلیل که توپ در
 نیورد ۱۱- از امنیت برخوردار است - گرد و خاک ۱۲- نالم من اندر حصار
 نای - بستی گرفت همت من دین بلندنای - توحش است ۱۳- شش چشم درسه - خانه
 آنچه انگلیسها بشما میگویند

یژن ساکتی

حل جدول شماره پیش

الحی : ۱- امریکا - اختران ۲- نیسان - آسیابها ۳- قلیل - آستان ادب
 ۴- لره - ارباب - بار ۵- نولهالان - فد ۶- بم - لق - ینام ۷- يك - لیج -
 ن - خم ۸- محاسن - ور - لم ۹- رب - جباب چراغ ۱۰- اخم - کرامت - زک
 ۱۱- قمار بازی - شوا ۱۲- بروایی - قلیان ۱۳- تهرانی - شاهنده
 عودی : ۱- انقلاب - عراق ۲- میلر - می - بخمره ۳- رسیدن - کم
 ماوا ۴- یال - ول - ح - ح - رات ۵- کن - انقلاب کیسر ۶- اره - بخارانی
 ۷- اسباب - بازی ۸- استالین - چین ۹- خیابان لوره - قا ۱۰- کان - لا - را
 شله ۱۱- رباب - لیج - ثرلین ۱۲- اهدای - من - لوش ۱۳- نابره - متاله

تعبیر خواب

زن - دیشب خواب دیدم که يك بالانو
 پوست خوش رنگی پوشیده ام ، تعبیرش چیست
 شوهر - تعبیرش این است که رنگ
 بالانو پوست را باید بنوعی به بینی

تشیع جنازه

چشم مسافر بدیوار اطاق مهمانخانه
 بسای افتاد ، و چون بدیدر مهمانخانه
 حکایت کرد ، او نگاهی بسایان انداخت



زن بشوهر - باز هم دروغ میگوئی
 من نریب نمیخورم ، از بوی دهانت معلوم
 است که مشروب خورده ای

باادب و جدی

مادر فریدون هنگامیکه میخواست
 از منزل خارج شود به پسرش سالهاش گفت :
 - اگر کسی تلفن کرد ، گوشی را
 بردار و بگو : «مامان منزل نیست ، اگر
 مایل هستید ، نام و شماره تلفن خود را بگوئید»
 اماخیلی مؤدبانه و بالعین جدی حرف بز
 چند دقیقه پس از خروج مادر ، زنک تلفن
 صدا کرد ، فریدون گوشی را برداشت و گفت :
 «مامان منزل نیست ، اگر مایل هستید نام و شماره
 تلفن خود را بگوئید اماخیلی مؤدبانه و جدی



زن عزیز ، آرزو بدلم ماند بگش
 سرخوش و شنگول بمنزل بیایم و باقیافه
 خشم آلود و داد و فریاد تو درو برو نشوم

عروسی ملا
 در شب عروسی ملا نصرالدین ، حاضرین
 همه غذا هارا خوردند و برای ملا و خدمه
 مجلس چیزی باقی نگذاشتند ، ملا از این
 موضوع خشمگین شد و خواست از خانه
 خارج شود باو گفتند تو باید حالا درحجله
 بروی ، گفت برای چه شامش را کسی دیگر
 بخورد ، زحمت حجله عروس رفتش بامن ۱۱



تدبیر سوفلور تآثر برای هنرپیشه ای
 که کوشش سنگین است و احتیاج به
 سمک دارد

بوسه

مادری به بچه پنج ساله خود میگفت
 فردا منزل مهری خانم دعوت داریم ، وقتی
 وارد شدیم با کمال ادب سلام میکنی و میروی
 اودا میبوسی ، فهمیدی ؟
 نه مامان جان ، اینکار را نمیتکنم
 میترسم

چرا ؟ چرا میترسی ؟
 آخر چند روز قبل آقاخانم خواست
 او را ببوسد مهری خانم يك کشیده محکم
 بصورتش زد



هزیم ، هرک که خودت قسم که امشب
 سخنرانی داشتم ، و برای این مشروب
 خوردم که بتوانم جلو هزاران نفر خوب
 صحبت کنم

درس درسی دستور زبان فارسی
 شاگرد - آقا تاجر به تر کبیم درست است
 آموزگار - تجزیه ات بدنیت ، ولی
 مرده شوی ترکیب را ببر



کودک اولی - شوهر ، من تو بهارا
 پیدا کردم ، خواهرم مردو را در سینه اش
 قایم کرده ...
 کودک دومی - اگر نمیتوانی آنها را
 ازا بگیری منم بگش کنم

امیر ارسلان

در هفت جلد (جلد سوم)



وقتی ارسلان دید فرخ لقا جام زهر
 را بدست گرفته و میخواهد آرا بپوشد
 ناگهان پیش روید و جام زهر را از دست
 او گرفت و گفت : الهی دردت بجانم ،
 میخواستی چکار میکنی ؟ گفت میخواستم
 از عشق تو خود کهی کنم . ارسلان گفت ترا
 بقدای هجده هزار عالم و آدم قسم که این فکر
 هارا از خود دور کن . فرخ لقا گفت : عزیز
 دل من ، تو چطور شد که با اینجا آمدی ؟
 گفت : قربات کردم ، عشق سوزان تو
 مرا اینجا کشانده ، آنکه هر دو مشغول
 نوشیدن می شد ، پس از آنکه عرق
 غیب فرخ لقا را بدست گرفت و آنقدر
 بوسید تا سیر شد ، بعد یکدیگر را در
 چنگ کلمه از امیر هوشنگ بشنو ، وقتی
 امیر هوشنگ دید خبری از فرخ لقا نداشت
 از جا برخاست و هود را بپشت اطاف که
 فرخ لقا بران عبادت با آچارفته بود رساند
 ناگهان هوشنگ که دو نفر قربان صدقه م
 میروند ، فرخ لقا میگوید : قربات کردم
 بگذار خودم را بکنم و از عشق تو خلاص
 شوم ، دیگری میگوید : بلایت بجانم
 خاطرت را مشوش نکن دیگر طاقت من
 امیر هوشنگ نماد و فریاد بر آورد بان
 تا آمد ترا به آیت نشانی ، هماندم شمشیر
 آبدار از غلظت غلاف بسرون کشید و
 بطرف ارسلان و آورد ، اما ارسلان ،



مرکز استالین، نخست وزیر مالکوف، شکست آترومن، ریاست جمهوری آیزنهاور، کودتای نجیب، اسفندی فاروق، انقلاب اتواس و الجزایر و مراکش و کنیا، احضار نارنگان هفتم آمریکا از آبهای قرمز، ایجاد اتحادیه پاسفیک، تشکیل لارنسهای متحد اروپا، از جمله حوادث سال گذشته بود

در سال ۱۳۳۲، حتی در سال ۱۳۳۳ جنگ المصورز بوقوع نخواهد پیوست

قبلا مصر در ازماء دفاعی خاور میانه حرکت کند و با یگانهای هوایی و دریایی در اختیار دولت انگلیس بگذارد و علاوه بر اینها باید یکصد و هشتاد میلیون لیره بابت ثمرات تأسیسات فنی و نظامی که انگلیسها در ظرف هفتاد و پنج سال اخیر در مصر بوجود آورده اند بشمار اندازی بر پرتیای تحول بدهند. ولی این پیشنهادهای انگلیس تعلق

که انگلیسهای ستمکار را بقتل رسانند و تا امروز بیش از یکصد نفر از انگلیسهای سرشناس را ترور کرده‌اند. البته انگلیسها هم وحشی تر شده و با قساوت قلب بسیار این تیره بختان را گروه گروه بجاهای دیگر تبعید میکنند و جای تروید نیست که هر وقت افرادی از جمعیت موممو بچنگشان یابند او را بطبعج ترین وضعی میکشند، با اضعال تاکنون حریف «موممو» نشده‌اند و این قضیه یکی از گرفتاریهای بزرگی بود که در سال ۱۳۳۱ برای انگلیسهای استعمارگر پیش آمد.

در این صومعه و کلیسای مجاور آن اکثر رجال
فامی بریتانیا مدفونند در این صومعه و در این
کلیساست که مراسم تاجگذاری انجام می پذیرد.
ادوارد هفتم چندملکه فعلی دوباره تاجگذاری
بقدری عجل و اصرار داشت که باحال کمال
مزاج زحمت فوق العاده تشریفات طاقت فرسا
را بر خود هموار کرد.

ولی ناکهان ادوار هفتم صنعت بیمار شد و نتایج عمل جراحی قریب گرفت و در آستانه مرگ بود. با اینحال وی فکر تاجگذاری و از سر بردن پیردعایت حالش بهبود یافت، و مراسم مذکور در تاریخ ۹ ماه اوت ۱۹۰۲ انجام یافت ادوارد پادشاهی بود که جای ملکه «ویکتوریا» مادرش را می گرفت الیزابت دوم هم ملکه ایست که جای «پدرش جورج ششم» را می گیرد.

روایای ادوارد هفتم

دروار بخ مسطور است که ادوارد
هفتم پس از اجرای مراسم تاجگذاری چون
هنوز کسالت داشت، برای استراحت باطابق
مخصوص خود رفت و در آنجا روی صندلی
افتاد و خواب عجیبی دید.
در این رؤیا، ادوارد هفتم کشورهای مختلف
و متحدان برطوری بریتانیا وادید که بشکل
یک فیلم سینما با او چشمش یکی پس از دیگری
مشهود و بعد مفقود میشدند. از این ممالک
مردمانی که از نژاد های مختلف بودند،
بالیاسهای گوناگون، برای عرض تبریک
بمضروباد شاه میآمدند و هدایای گرانبهای
تقدیم میکردند و مردان دیگری هر یک
برچمی در دست داشتند که نام مستعمرات و
(دومی لیون) های بریتانیا نوشته شده بود،
ادوارد هفتم چون از خواب بیدار شد،
سخت نگران بود، زیرا خواب بغلط-رش
آمده که در میان نمایندگان مستعمرات و
ممالک مشترک المنافع بریتانیا، عده ای از
قبیل نمایندگان ایرلند و هندوستان و ژانسون
و استرالیا و کانادا حضور نداشتند.
رؤیای صادق ادوارد هفتم، بطوریکه

سال ۱۳۳۱ یاپان رسید. این سال
برای اکثر ملت‌های جهان بحال‌های
پیش بود، ولی برای برخی دیگر حوادث
شگرف و وقایع مسرت‌انگیز پائنا آوردی
را همراه داشت.

در این مقاله ما میخواهیم فهرست کامل وقایع را چلوچشم خوانندگان ارجمند بگذاریم زیرا از بركت مطبوعات و رادیوها حوادث مهم مرتباً با اطلاع مردم میرسد. پس بهتر آن است که بذكر اهم وقایع بپردازیم و مطالبی را که شاید اغلب از خوانندگان نشنیده باشند، بنظور رفع خستگی و تفریح متذكر بشویم:

۱- بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی

یکی از تصادفات شایان توجه این بود که سال ۱۳۳۰ برای انگلستان و سال ۱۳۳۱ برای اتحاد جماهیر شوروی بسا در گذشت دومرد نامی بیابان رسید. دوسال ۱۳۳۰ (۶ فوریه ۱۹۵۲) - جورج ششم پادشاه انگلیس و در سال ۱۳۳۱ در ۵ مارس ۱۹۵۳ ژنرال سیم استالین هردی بر اثر سگنه بدود زندگ کفشد.

برای جانشینی استالین «مانتف» و
برای جانشینی جرج ششم دخترش الیزابت دوم
تعیین گردید. در اتحاد جماهیر شوروی، کسی که
نقش رئیس جمهور را برعهده دارد یعنی
مارشال «وروشیوف» مانند پادشاه
انگلیس از لحاظ قانون، از خود اختیاری
ندارد و کلیه امور کشور را هیئت وزیران
اداره میکنند. منتها در انگلستان وزیران
در مقابل پارلمان مسئولند ولی در اتحاد
جماهیر شوروی آنچه یکبار پارلمان معسوب
میشود فقط برای تصویب تصمیمات وزیران
تفکیک جلسه میدهد و در ظرف یکی دو روز
کاری را که با او معول شده است انجام میدهد
در انگلستان بطوریکه، میانه ام الیزابت دوم
ملکه فعلی انگلیس هنوز تاجگذاری نکرده
است، و مراسم تاجگذاری که به ملت عزاداری
خوبی افتاده بود بروز ۲ ژوئن ۱۹۵۳
موکول شده است و از حالا که در ماه و نیم
پان تاریخ ماند، مأمورین دولت و نمایندگان
پارلمان و اعیان و اشراف و دیپلماتها و
افسران و افراد ارتش همه سرگرم تمرین
و تدارک مقدمات جشن هستند.

تشریفات تاجگذاری در انگلستان

در یک جزیره کوچک که در مغرب شهر لندن در داخل رود « تاینز » واقع شده است یک صومعه بسیار قدیمی وجود دارد که بنام « صومعه قریب » نامیده میشود و اسم انگلیسی « وست میشتون » نیز بهین معنی میباشد، در این صومعه کهن سال مراسم تاجگذاری پادشاهان انگلیس بعمل میآید.



چیا نکا بشک

مشاهده میکنیم در مورد ایرلند هند جامه
مسل پوشیده، و جای تردید نیست که در مورد
کشورهای دیگر هم دیر یا زود همین امر خواهد
شد. عجب تر آنکه نه فقط مستعمرات بریتانیا
که دارای سوابق روشن هستند (مانند
هند و ایرلند) بلکه عقب افتاده ترین مستعمرات
از قبیل (کنیا) در افریقای شرقی نیز از دست
اربابان انگلیسی بستمه آمده و سعی میکنند
یوغ ردگی و اسارت را از گردن خود بردارند
و آزاد بشوند در میان سیاه بوستان کنیا که همیشه



نَجْوَب

نظر دور نهارد و وحدت دره لیل یعنی
الحاق سودان بصر و تغلیف کانال سوززرا
تأمین نماید، راجع بسودان پس از مذاکرات
مفصل میان زمامداران دو کشور توافقی
حاصل شد که سودان تا سه سال تقریباً مستقل
و خودمختار باشد پس از سه سال بامرامجه
بآراء عمومی معلوم شود که اهالی این
سرزمین با کدامیک از این سه حق آزادی و
استقلال مطلق، الحاق بصر یا مبدل شدن
سودان بیک دو مینون انگلیس موافق
باشند. انگلیسها در سودان جنوبی بوسیله
مأمورین خود شروع بعملیاتی کردند که
تبدیل سودان را بیک مستمره بریتانیا
تأمین نمایند. سرلشکر نجیب از این امر
عصبانی شد و در یک کنفرانس مطبوعاتی
حفاظی را آشکار ساخت و آنچه ازدهانش
بعون مآ مدنست با انگلیسها گفت.

مأموران بریتانیا اذاین عمل معصوم
عجیب سخت مکتور شدند و از معراج
سفارت کبرای خود بشدت اعتراض کردند
و راجع به تعلیه منطقه کانال گفتند که



ما لنكف

بیمال است و بدون شك مصریها زیر بار نخواهند رفت.

انتخابات امریکا

بیست سال بود که دموکراتها در امریکا تمام امور را در دست داشتند و مخصوصاً بعد از پیروزی ترومن در انتخابات ۱۹۴۸ چنان بنظر میرسید که در انتخابات ۱۹۵۲ نیز جمهوریخواهان شکست خواهند خورد، و یک بار دیگر دموکراتها بر حریف نیرومند و سرسخت خود غلبه خواهند یافت منتها اینده ترومن خود را کنار کشید و افراد

بود «استیو سن» جای او را در دفاع
بگیرد. اما بطوریکه دیده شد ژنرال «دوایت
ایزنهار» کاندیدای حزب جمهوریخواه
در این نبرد پیروز گردید و روز بیستم
انویه ۱۹۵۳ باعیث و ذریای که قبلاً
انتخاب و تعیین کرده بود امور دولت را
قبضه نمود. انتخابات پارلمانی هم از نصیب
بنفع جمهوریخواهان تمام شد و علی الظاهر
احکامی برای کار ایزنهار باقی نمانده بود
و لیکن همان انتخاب و ذریای و وزیران
از آغاز کار موجبات اشکال و زحمت را
برای ویس جمهوری جدید فراهم ساخت
 زیرا که کنگره باید انتصاب و ذریای و سفرا
کیار و برخی از قضات عالی مقام و بعضی دیگر
از کابینه را به ترتیب دولت را تصویب
کنند و اتفاقاً تعیین (چارلز ویلسن) به
وزیر دفاع مداخلت شد بدینسان مواج گردید.
بدلیل اینکه چارلز ویلسن مدبر عامل کمپانی
معظم (جنرال موتورز) و یکی از بزرگترین
صاحبان سهام این موسسه صنعتی و فنی است و از
نهایت عین موسسه با دولت آمریکا ازداد
هایی برای تحویل مهمات و ماشین آلات
مورد احتیاج وزارت جنگ متعقد کرده
است و سناتور ها ایراد میکردند که یک



ابن نہاور

پادولت است ذینفع باشد . این منطق کاملاً صحیح بود زیرا ویلسن قریب دو میلیون و نیم دلار از سهام کمپانی جنرال موتورز را مالک است و ستاً فقط باین هرط حاضر بموافقت شد که ویلسن سهام خود را بفروشد ویلسن قطع نظر از سهم ذانفع سالیانه کمپانی بعنوان مدیرعامل در سال بیش از نیم میلیون دلار حقوق دریافت میکرد . بویژه در سال ۱۹۵۰ حقوق و مزایای وی بپیمان رکورد ۶۲۶ هزار دلار رسیده بود ، اما بر اثر قوانین مالیاتی اذین مبلغ هفتاد و سه میلیون قسمت آن بخرانه دولت تحویل داده شده و فقط ۱۶۴ هزار دلار عاید ویلسن گردید . با اینحال ، همین مبلغ اخیر نسبت بمقوق وزارت خیلی زیادتر است ، زیرا حقوق سالیانه یک وزیر آمریکا ۲۲ هزار و پانصد دلار است و بدین ترتیب ویلسن ناگزیر شد که از عوامد سرشرا خود در کمپانی جنرال موتورز دست بکشد و با اینوضع سالی نیم میلیون دلار در زبان خالص این مرد خواهد بود .

یکی دیگر از کارهای ژنرال ایزنهاور
مسافرتی بود که قبل از ورود کاخ سفید
بخاور دو نود و اوضاع جبهه کره را از
نزدیک دید و از همان موقع راجع بوسیله
خانه دادن چنگ کره نقشه خود را طرح
کرد. این نقشه که بدام عملی هدیه بارت بود
از فراخواندن ناگروه هفتم امریکا از
پیرامون جزیره فورموز.

فوروز، چانكايشك، مالوتيه
تولك

بطوریکه خوانندگان عزیز میدانند
ژنرال یسیم چان کای شک زمامدار حکومت
ملی چین، پس از آنکه قوای کمونیست تحت
فرمان مائوتسه تونگ تمام خاک چین را
اشغال کردند، بجزیره فورموژ پناه برد
فورموژ یا (نای وان) جزیره بزرگست
که در مشرق چین واقع شده و تا جزایر
فلیپین چهارصد کیلومتر و تاجرانر
یکهزار و دوست کیلومتر فاصله دارد. این
جزیره گاهی متعلق به چین و گاهی از آن
ژاپن بوده، پس از پایان جنگ دوم جهانی
شکست ژاپن یکبار دیگر از مالکیت ژاپن
خارج و بدولت ملی چین داده شد. سه سال
قبل، هنگامیکه میلیون چین شکست خوردند
و در مقابل کمونیستها رو برار گذاشته چان
کای شک و بقیه لسیف قوای ملی چین به همراهی
مده ییشمازی از متوالین چین باین جزیره متواری
شدند، در بدو امر جزیره فورموژ و شهر
های مهم آن بشکل عجیبی درآمده بودند
زیرا جا برای مهربانان ناقوانده وجود
نداشت و در خیابانهای شهر (نای) با پشت

جلسه فوق العاده کابینه انگلیس

خبری که در این هفته از پاریس رسیده حاکیست که جلسه فوق العاده کابینه انگلیس با حضور رؤسای شرکت سابق نفت در لندن تشکیل گردید، و مذاکرات مبسوطی درباره حرکت کشتی‌های نفتکش میریلا و آلبا و کشتیهای دیگر بطرف ایران بعمل آمد.

طبق پیشنهاد یکی از اعضاء هیئت مدیره شرکت سابق، قرار شد دولت انگلیس بمناسبت آزاد گشتن کشتی‌های ایتالیائی برای حمل نفت ایران، شدیداً بدولت ایتالیا اعتراض کند. همچنین پیشنهاد شد که کشتیهای جنگی انگلیس در خلیج فارس و باب‌المندب و دریای احمر جلوه کشتی‌های نفتکش مزبور را بگیرند، ولی این پیشنهاد به مناسبت مغایرت با مقررات مربوط با آزادی دریاساها پذیرفته نشد. خبر مزبور ضمناً حاکیست که بعضی وصول ای خبر بر م شرکت‌های ایتالیائی بناخدا های کشتی‌های نفتکش دستور داده اند که در مسافرت های دریائی خود بسوی آبهای ایران نهایت احتیاط را مرمی داشته و بهیچوجه بهانه نمی بدست انگلیسها ندهند.

اشاره پاسخ یادداشت ایران در مطبوعات عراق

خبرنگار تهران مصور اظهار میدارد که در کوریدورهای وزارت خارجه، از اقدام دولت عراق دایر بانشار پاسخ یادداشت ایران در روزنامه های عراق، قبل از آنکه متن جواب بمقامات ایرانی تسلیم شود، ابراز کله شده و آنرا مغالط موازین دیپلماسی و اتیکت سیاسی دانسته اند. اولیای امور دولت عراق اظهار میدارند که پاسخ دولت قبل از ارسال شده، و حال آنکه مقامات ایرانی از وصول چنین یادداشتی اظهار بی اطلاعی میکنند. بهلاوه در مورد تحریکات چکس و عمل انگلیسی، گفته میشود با آنکه مقامات انگلیسی وجود چکس را در خاک عراق تأیید کرده اند معیناً تکذیب دولت عراق در این باب موجب تعجب مقامات ایرانی شده و این اقدام را بعنوان یک مانور دیپلماسی تلقی کرده اند.

کنفرانس دیپلماتی امریکائی در خاور میانه

قطعی شده است که دالس وزیر امور خارجه آمریکا در اوائل ماهه آینده مسافرت خود را بخاور میانه شروع خواهد کرد، فوستر دالس نخست به قاهره می رود و بعد به هندوستان و پاکستان و ایران و عراق مسافرت خواهد نمود. محافل نزدیک سفارت آمریکا در تهران اظهار میدارند که بهر حال وزیر امور خارجه آمریکا بهر کنفرانسی از کلیه نمایندگان سیاسی آمریکا در خاور میانه در قاهره تشکیل خواهد شد که ضمن این کنفرانس، دالس نظریات کلی خود را در باره اصول جدید سیاست آمریکا در خاور میانه با دیپلمات های آمریکائی در میان خواهد گذاشت.

مالی که گذشت

بقیه از صفحه مقابل

دولتهای آزاد اروپا، از مغز رجال فرانسه و بلژیک تراوش کرده، ولی شاید بتلقین و تشویق آمریکا بوده است دولت آمریکا معتقد است که در مقابل حریف خود یعنی دولت شوروی باید یک نیروی شگرف و شکست ناپذیر در اروپای غربی بوجود آورد. نقشه تشکیل ممالک متحد اروپا یک نقشه تازه و نو ظهور نیست، در اوائل قرن نوزدهم ناپلئون هم چنین نقشه ای طرح کرده بود و بعد از او هیتلر بهین خیال افناد و بطوریکه دیدیم هردو نابود شدند زیرا انگلیسها که میدیدند با اجرای این نقشه فائعه امپراطوری بریتانیا خوانده خواهد شد مانع انجام این طرح شدند. حالاً نیز با احتمال

عده زیادی از اقلیون استقلال طلب ملی مبارزه دلیرانه با قوای فرانسه مقبول و مجروح و زدنای و تبعید شدند اما سلطان مراکش بقدری از نتیجه مبارزه خود مطمئن است که گفته است: « از هم اکنون من سفیر کبیر خود در پاریس را تعیین کرده ام. » گفته میشود که در این انقلابات تحریکات امریکاییها هم دخالت دارد اینگونه اختلافات غیر مرمی و انتریک های پشت پرده کمونیست های شوروی را بآینده امیدوار می سازد. بدیهی است که انگلیسها نیز بنوبت خود از وجود اختلافات میان دیگران که ممکنست داعیه فرمانروائی بر دنیا را در سر ببروراند قلباً خوشنود است و بهین جهت با نقشه (اتحادیه اروپا) جداً مخالفند.

ممالک متحده اروپا

این نقشه، یعنی تشکیل یک فدراسیون

گل میخک

بقیه از صفحه ۱۲

این خبر، دنیا را پس من فرو ریخت، سهیلای کوچک من، فرشته معصوم من، برای نجات از رسوائی، دست بانتهار زده و خود را از بالکن بریزانده است اکنون در بستر مرگ غنوده و در عالم بی خبری است دل من بن می گفت ای جان اگر سهیلا ببرد خوش بگردن توست. بالاخره طاقت نیاوردم صبح روز دوم لباس پوشیده و بطرف بیمارستان حرکت کردم، مستخدم مرا باطاق پزشکان راهنمایی کرد و بالاخره دوستی را که در آنجا داشتم پیدا کردم و باو گفتم که دختری بنام سهیلا، در بیمارستان شما بستری است، من او را دوست دارم و حالا دزدکی برای عیادتش آمده ام. فکری کرد و گفت، آها، فهمیدم سهیلا خود را از محل مرتفعی ب زیر انداخته و بر اثر اصابت جسمه بر زمین دچار اغما شده و از نظر پزشکی اگر تا فردا دو باره بهبودی نیاید احتمال می رود که در آینده دچار اختلال حواس شود و عقلش را از دست بدهد. بنابراین شما فردا یا پس فردا به بیمارستان سر بزنید. بایکدنیا با سرونا امیدید خدا حافظی کرده و بیمارستان را ترک گفتم پس فردا صبح مجدداً به بیمارستان رفتم ولی این بار دکتر رفیق گفت: با کمال تأسف باید عرض کنم که پیش بینی ما صواب نبوده و دو ساعت قبل سهیلا از اینجا



روز دوشنبه گذشته، بنابه دعوت سازمان برنامه جمعی از وزرا، نمایندگان مجلس و رجال در مراسم افتتاح آسباب جدید کارخانه سیمه دستی سیمان شهر ری شرکت نمودند. بابت بهره برداری از آسباب جدید میزان محصول کارخانه سیمان بدو برابر خواهد رسید و روزانه تا ۶۰۰ تن محصول خواهد داشت.

مهندس زنگنه مدیر عامل سازمان برنامه ضمن بیان تاریخچه ای از کارخانه سیمان و توجه سازمان برنامه به تکمیل ساختمان و نصب ماشین آلات جدید، از خدماتی که کارکنان و مهندسان کارخانه سیمان نموده اند تشکر کرد، مدعوین پس از بازدید قسمتهای مختلف کارخانه از طرز کار و مراقبت سازمان برنامه در پیشرفت صنایع داخلی ابراز مسرت کردند. در این عکس مهندس زنگنه مدیر عامل سازمان برنامه و چند تن از نمایندگان مجلس هنگام بازدید از کارخانه سیمان دیده میشوند.

تکذیب

در مجله شریفه خواندنیها نقل از روزنامه اتحاد ملی مقاله ای تحت عنوان « مقدمات کودتای رژیم آرا چگونه فراهم میشد » خواندم که نشانی های آن باینده تطبیق میشد از قبیل « وکل دوره شانزدهم ساکن خیابان ویلا و همکار یکی از مجلات کثیرالانتشار تهران » اگر مقصود نویسنده بنده بوده ام سر تا پای آن نوشته دروغ است و تمام مندرجات آن مورد تکذیب میباشد

مدتی

این جریمه میلیونهای چینی بهای اتمومیل های لوکس امریکائی خود و در جوار کار صندوقهای حاوی جواهرات و پولهای خویش در زیر آسان می خوابیدند. اما به تدریج هر کس بکارهای خود و صورتی داد: بولدازها برای خود خانه ساختند، سربازان که غالباً بیساز و برگ و حتی برهنه بودند کم کم لباس و مسلح شدند.

وقتی از نهادر روی کار آمد پیش خود چنین خیال کرد که اگر کمونیستها از تعرض ملیون بفساک اصلی چین بترسند، طبعاً برای مآثر که جنگ در کره حاضر خواهند شد. ولی انگلیسها نسبت باین امر اعتراض کردند. اما این نهادر جواب داد که حکومت چین ملی هروقت صلاح بداند میتواند روش خود را تغییر بدهد. ضمناً دولت آمریکا باین فکر افتاد که در هندوچین نیز فرانسه و دولتهای نو بنیاد (ویت نام) و (لائوس) و (کامبوج) کمکهای مالی و نظامی بکنند. این موضوع هم مورد عدم رضایت انگلیسها بود یک ناراضی دیگر انگلیسها این بود که آمریکا بپیمان دفاعی پاسیفیک یا اقیانوس آرام با شرکت استرالیا و زلند جدید مشفق گرد ولی خود دولت انگلیس را بپاین اتحادیه راه نداد.

اینک از نهادر امیدوار است که حمله ملیون بسواحل چین، حکومت بکن را وادار خواهد کرد که در کمک بکره شمالی کوتاه بیاید و بدین وسیله بغوریزی در کره پایان داده شود.

شمال آفریقا

از کره و خاور دور که بگذریم، در قسمت های دیگر جهان نیز رقابت ها و دسائس مخفیانه ای وجود دارد، بویژه در آفریقای شمالی و خاور میانه، مهمتر از همه قبیله آفریقای شمالی و نهضت های ملی در مراکش و تونس است. در سال گذشته این نهضت ملی در



خانه تکانی عید، در کوچه های تهران

آزادی سر لشکر زاهدی

روز سه شنبه هفته پیش، پس از آنکه سه تن از نمایندگان مجلس شورای ملی، دکتر معظم، حسین مکی، قائم مقام رفیع بادکوبه، مصدق ملاقات کردند و در باره آزادی زندانیان سیاسی مذاکره نمودند، تبیساتر سر لشکر زاهدی که از روز سه ۱ اسفند بسوجب ماده ۵ حکومت نظامی توقیف شده بود آزاد شد. آزادی سر لشکر زاهدی و رفع سوء تفاهم آقای نخست وزیر از سر لشکر زاهدی که از همکاران و دوستان همگام ایشان بودند موجب خوشوقتی گردید. امید است درباره سایر بازداشت شدگان و چند تن از مدیران جراید و نویسندگان که اکنون در بازداشت هستند رفع سوء تفاهم بشود و موجبات آزادی آنها در این شعبه فراهم گردد.

قوی هر چه بتوانند خواهند کوشید که قانون اساسی مربوط بتشکیل چنین اتحادیه ای - که فعلاً شش دولت فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوگزامبورگ و آلمان غربی در آن عضویت دارند وجود خارجی پیدا نکند، ولی تا این لحظه قانون اساسی مربوط بتشکیل یک فدراسیون دولتهای اروپای غربی از طرف هیئت وزیران شش کشور و مجلس مشورتی استراسبورگ بتصویب رسیده است و چنین بنظر میرسد که چون ستاره اقبال امپراطوری بریتانیا در شرف افول است، ایندفعه نقشه فوق ملی خواهد شد. مگر اینکه جنگی پیش آید و در این جنگ انگلیسها با کمونیستها سازند تا امریکارا از بین ببرند این رویه معمولی انگلیسهاست، بعدیکه ژنرال لیبب نخست وزیر مصر نیز علناً اظهار کرده است که پدید نیست

قوی هر چه بتوانند خواهند کوشید که قانون اساسی مربوط بتشکیل چنین اتحادیه ای - که فعلاً شش دولت فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوگزامبورگ و آلمان غربی در آن عضویت دارند وجود خارجی پیدا نکند، ولی تا این لحظه قانون اساسی مربوط بتشکیل یک فدراسیون دولتهای اروپای غربی از طرف هیئت وزیران شش کشور و مجلس مشورتی استراسبورگ بتصویب رسیده است و چنین بنظر میرسد که چون ستاره اقبال امپراطوری بریتانیا در شرف افول است، ایندفعه نقشه فوق ملی خواهد شد. مگر اینکه جنگی پیش آید و در این جنگ انگلیسها با کمونیستها سازند تا امریکارا از بین ببرند این رویه معمولی انگلیسهاست، بعدیکه ژنرال لیبب نخست وزیر مصر نیز علناً اظهار کرده است که پدید نیست

ملتهای جهان

چنان بنظر میرسد که در اینسال جنگ کره پایان خواهد رسید، و یوگوسلاوی بیش از پیش بدولتهای آزاد جهان نزدیک خواهد شد، و پیمان دفاعی جامعه اروپا و طرح فدراسیون دولتهای مغرب اروپا بتصویب خواهد رسید، و دولت اسپانیا ملی رغم مخالفت برخی از دولتها کم کم در دوائر سازمان ملل متحد راه خواهد یافت، و مراکش و تونس استقلال بیشتری بدست خواهند آورد، و ژاپن با کمک آمریکا تسلیحات خود را تجدید خواهد کرد، ولی پیمان صلح با آلمان و اتریش و قبول عضویت داوطلبان جدید در سازمان ملل متحد، بملت مخالفت شوروی باشکالانی برخورد خواهد کرد و در طی سال ۱۳۳۲ عملی نخواهد شد.

امام بطور کلی، بعقیده قاصرما، اگر خدای تعالی بخواهد جنگ جهانی سوم احتراز ناپذیر باشد، در هر صورت برای سال ۱۳۳۲ و حتی ۱۳۳۳ - جامعه عمل نخواهد پوشید.

تیران مضور

تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود مؤسس: شاد روان احمد دهقان دارنده امتیاز: مهندس عبدالله والا مدیر داخلی: مهندس ذر مهر اداره و چاپخانه لاله زار گران هتل آسمانی سطر ۱۵۰ ریل بهای اشتراک

خوشنگ چند تاییه سکوت کرد و بعددنباله سر گذشت راجه نقل کرد: بله، سهیلا دیوانه شد و بقول حبیب هیچکس جز او و خدا ملت دیوانگی سهیلا را نمیدانست. اکنون یکماه است که سهیلا در بیمارستان بسر میبرد، دیوانه بی آزادی است، دیوانه ها، اسم سهیلا را « جنون میخک » گذاشته اند، زیرا دائماً بدر دیوار عکس گل میخک می کشد، خودش هم یک گل میخک خشک شده دارد که دائماً آنرا بو میکند، نوازش مینماید و خطاب بسایر دیوانه ها میگوید:

این خدای من است، این عشق من است، این سعادت من است آنرا حبیب برای من فرستاده، این قلب حبیب است. بالای تخت خوابش، روی یک کاغذ بخط کج و معوج نوشته است: « مهربانم، کلها هم زبانی دارند، میخک علامت عشق است مخصوصاً میخک سرخ که نشانه قلب است، پس من قلب خود را بتو تقدیم می کنم »

در اینجاسر گذشت حبیب خانم بهافت، خوشنگ حریفش را تمام کرد و در حالیکه قطرات اشک از چشم خانمها سرازیر بود، خانم الف گفت: حالا ممکنست اسم واقعی حبیب را برای ما بفرمائید:

خوشنگ، صورتش را بطرف « مهندس » برگرداند

تحران مصور

تکم شماره ۱۰ ریال

جمعه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۱

شماره ۵۰۱



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.